



دانشکده زبانهای خارجی

پایان نامه
برای دریافت درجه لیسانس

موضوع

غذای پر خم

براهمنائی استاد ارجمند سرکار
خانم دکتر بهین داریابی

نگارش

افدیس سادات افجه





مدرسه عالی دختران ایران

دانشکده زبانهای خارجی

پایان نامه

برای دریافت درجه لیسانس

موضوع

فرد پیر خیم

براهنمائی

استاد ارجمند سرکار خانم دکتر بهین دارائی

سال ۱۳۴۸

ونک - تهران

نگارش:

اقدس سادات افجه

تقدیم به :

جناب آقای دکتر کریم فاطمی
ریاست عالییه مدرسه عالی دختران ایران

تقدیم به :

استاد معظم :

جناب آقای دکتر رضا زاده شفق

تقدیم به :

استاد ارجمند جناب آقای دکتر محسن نصر

تقدیم به :

استاد مگم جناب آقای د کتر ابوتراب رازانی

تقدیم به :

استاد عالیقدر جناب آقای اسدالله نبیلی

تقديم به :

استاد وراهنما و مشوق گرانمايه سرکار خانم دکتر بهین دارائی

بزرگترین تشويق از يك استاد
بزرگترین پادشاه به يك استاد
بزرگترین قدر دانی از يك استاد
بزرگترین خدمت به يك استاد
پاسخ به زحمات اوست

اقدس سادات افجه

تقديم به :

روح پاک پدرم

فهرست مند رجعات

موضوع	مبحث اول - دین اسلام	صفحه
کیفیت دین		۱
حیات و ماده		۱
انرژی مادی		۲
انرژی حیاتی		۲
روح چیست؟		۲
مشاعر		۳
امیالت بشری		۳
ایدئآل انسانی		۴
اهمیت خداشناسی		۸
از مکتب توحید تا دانشگاه خداشناسی		۸
دین و فلسفه		۱۱
اثبات صانع		۱۴
خداشناسی از نظر سقراط		۱۴
خداشناسی از نظر افلاطون		۱۴
خداشناسی از نظر ارسطو		۱۵
خداشناسی از نظر دکارت		۱۵
خداشناسی از نظر اسپینوزا		۱۶
خداشناسی از نظر کانت		۱۶
ذات و صفات خداوندی		۱۷
روابط خالق با مخلوق		۲۱
دین		۲۱
محور سخن		۲۴
اهمیت بیان وحدت		۲۴

فهرست مند رجعات ۲

۲۶	اتحاد دینس
۲۸	الگو واستخوان بندی
۲۹	مشترکات اخلاقی
<u>مبحث دوم - حالات محمد (س)</u>	
۳۱	عسرستان
۳۲	سال حمله بمکه
۳۲	ولادت رسول الله
۳۹	حیات اولیه محمد (س)
۴۳	دوران شباب محمد ناس وینج سالگی
۴۹	پیوند زناشوئی محمد
۶۴	محمد در سن سی وینج سالگی ناچهل سالگی
۶۹	آغاز نبوت
۷۴	آغاز رسالت
۷۷	قصیده در منقبت حضرت خاتم النبیین (س) بمناسبت عید مبعث
۷۸	همکیشان اول
۸۰	ترجم ورحمت
۸۰	ایمان به خدا
۸۱	در شهر مکه
۸۲	دفاع شکست ناپذیر
۸۲	پیروزی در سایه ملایمت
۸۲	پیروزیهای بدون خونریزی
۸۳	طالعیت قدرت جهانی
۸۵	دانش دیرنو اسلام
۸۸	حکمای اسلامی

فهرست مندرجات

۹۴	معجزه
۹۴	منکرین اعجاز
۹۴	اقسام معجزه
۹۵	امتیاز قرآن از دیگر معجزات
۹۶	روش پیغمبر (ص) در اعجاز
۹۶	تأثیر اعجاز قرآن در افکار بشر
۹۷	بیت المقدس
۹۷	مسجد الاقصی
۹۸	محل معراج
۱۰۰	تألیف قوانین اسلامی با علم روز
۱۰۲	القبای محمدی
۱۰۴	مهاجرت محمد (ص)
۱۰۵	رحلت محمد (ص) پیامبر

مبحث سوم

۱۰۶	زندگانی حضرت علی
۱۰۸	ولادت علی
۱۰۸	زادگاه علی
۱۰۹	کیفیت ولادت
۱۱۲	اوایل کودکی
۱۱۳	شکل و شمایل امام
۱۱۳	پیامبر و علی
۱۱۸	همسران
۱۱۸	اولاد
۱۱۹	علی هنگام بعثت

فهرست مند رجحات

۱۶۲	عبادت علی
۱۶۵	زهد علی
۱۶۸	دانش علی
۱۷۱	نخستین فدائاری علی
۱۷۲	فتح خیبر
۱۷۶	علی شهنسوار اسلام
۱۷۷	سفر حجة الوداع
۱۷۸	غدير خم
۱۵۵	راویان غدیر خم از تابعین
۱۵۶	راویان غدیر خم از صحابه پیامبر (س)
۱۵۷	راویان غدیر خم از محدثین
۱۶۴	صدای عدالت انسانیت
۱۶۵	صلاح‌دید علی علیه السلام در کناره گیری
۱۷۰	آیات الولاية
۱۷۴	چرا فرمانروائی علی به تأخیر افتاد؟
۱۷۶	جگونگی شوری
۱۸۱	زمانداری علی علیه السلام
۱۸۲	مرکز فرمانداری
۱۸۴	علی علیه السلام در امور سیاسی نظر اکثریت را رعایت میکرد
۱۸۶	شهادت مولای متقیان
۱۹۱	شب نوزدهم ماه رمضان

مبحث چهارم

۱۹۶	نهج البلاغه
۲۲۲	منابع و مأخذ

پیشگفتار

بسر جام جم آنکه نظر توانی کرد که خاک میکه کحل بصر توانی کرد
گدائی در میخانه طرّفه اکسیرست گر این عمل بکنی خاک زر توانی کرد
جمال یار ندارد نقاب پرده ولی غبار ره بنشان تا نظر توانی کرد
(حافظ)

سالها بود منتظر فرستی بودم تا در شخصیت رادمرد جهان مولای متقیان علی بن
ابیطالب علیه السلام چیزی بنویسم. این اندیشه در من بود ولی گرفتارهای متوالی زندگی
فرصت نمیداد به علاوه ذره کوچکی بودم که کوچکتر از ذره خاک در رفوف آفتاب فکر و سخن علی
علیه السلام پریر میزد و مثل پروانه بدور شمع ولای علی علیه السلام میسوختم و در پرواز بودم.
به اقیانوس بیکرانی افتاده بودم که گوهر در سینه و موج بر لب داشت دست پیا میزد و تاراهی
بحق این قلزم عمیق بیابم و مثنی از آنچه در سینه دارد بردارم.
تا گجایش این مشت کوچک چه باشد؟

دیری نباید شاهد مقصود خود را در (مدرسه عالی دختران ایران) یافتم. در اینجا مکتب
حکمت و فضیلت علی علیه السلام گشوده میشود و سخنان گرانبهای آن پیشوای دین و دانشرطلی
واحد های دسی بدانشجویان عرضه میشود. من که چون تشنه ای حریص به آب زلال و گوارا
بودم از اسانید دانشمند و گرانقدر مایه گرفتم تا با قلم عاجز خود، شمه ای از احوال علمی
علیه السلام از لادت تا هنگام جلوس برار بکه خلافت و همچنین نقطه نظر گاه علی علیه السلام
(وحدت) را در پیرامون تعالیم عالیه محمدی (س) تا آنجا که مقبول نظر مولا باشد برشته تحریر
در آوردم.

(ب)

البته این فکر در من بود ولی همچنانکه گفته شد مجال نبود تا این نیت بمرحله عمل برسد و این امکان جامه وقوع بیوشد تا اینکه در آبان ۱۳۴۷ از طرف " مدرسه عالی دختران " واحد درسی اعلام شد مبنی بر نوشتن پایان نامه تحریلات عالییه . مهلت نوشتن رساله شش ماه از تاریخ سال تحریلی بود . منکه بحکم طبیعت ذاتی موهبت (غدیر خم) را در چهارمبحث انتخاب کرده بودم فرصت کمی بود که بتوانم در خلال انجام کارهای دیگر رساله خود را تقدیم بدارم لذا بعد رازا کشید و مدت تابستان من به نوشتن گذشت . الهامیکه از استاد عالیقدر خود " سرکار دکتر بهین دارائی " گرفتم بمن جرأت داد که دل بد را زدم و باشت پرگهر سر از گرداب بدر آوردم . بمن نفس گرم و سخن شیرین بخشید تا توانستم پنجه تولا بدامن علی مرتضی علیه السلام زدم و نام ولی اعظم الهی را بزبان آوردم و این رساله را به (مدرسه عالی دختران) هدیه کردم .

بلبل از فیض گل آموخت سخن ورنه نبود اینهمه قول و غزل تعبیه در منقارش

آری من خاک را هم که برد امان شاه نشسته ام من همان " گل " ناچیزم که در مهر ۱۳۴۴ به " گلستان " پا نهاده و با گلها پیوستم . از آنان کسب ادب و معرفت نمودم . این کمال همنشین است که بمن آبرو بخشیده است " وگرنه من همان خاکم که هستم " .

آقای جا دارد از جناب دکتر فاطمی ریاست عالییه مدرسه عالی دختران که برای اولین بار اقدام به تأسیس مدرسه عالی دختران نموده و در این راه خیر و کار مفید همت گماشتند و برای اکمال تحریلات دختران چنین مکان پرافتخاری را برگزیدند و ترویج امور دانشگاهی و دینی را وجهه همت قرار دادند صمیمانه تشکر کنم .

اقدس سادات افجه

بسم الله الرحمن الرحيم

بنام خداوند بخشنده، مهربان

In The Name Of God, The Compassionate, The Merciful

AU NOM DE DIEU CLEMENT ET MISERICORDIEUX.

یزدان نیروبخش

کیفیت دین

ستایش و سپاس یزدان بیهمتارا که تند رستی و نیرو عنایت فرمود تا بتوانم جملاتی چند درباره این کلام بنگارم . هر قدری که بجهان وجود عرضه میگردد دارای توریست که نردبان آن کمال است ولی افسوس که بعضی این نور را در خود احساس نمیکند و این بزرگترین بدبختی آنانست با اینکه می بینند کمال زنبور عسل در ساختن عسل است و کرم ابریشم در تافتن آن پس آدمی مظهر چه آثار است ؟ نور حیات با فطرت توحید همگام است و در همه موجودات و آنچه که نام موجود بخود گرفته مستقر است و خاصیتش به کمال رسانیدن آن در وجود است .

این نور یا فطرت و طینت آدمی توحید یست که نهان و پیدایش از "خدا" است و اسماء "این نور حیات در توحید که هسته مرکزی دین است خلاصه میشود .

حیات و ماده

قرون متعادی حکما و فلاسفه و روحانیون درباره تن و روان یا ماده و روح اندیشه کرده و بحث نموده اند و عمر خود را درباره اینکه آیا حیات ناشی از تظاهرات ماده است و یا واجد ماهیتی غیر از آن میباشد سپری نموده اند اما نتیجه ای عاید نگردیده و مشکل ماده و حیات حل نشده است .

انرژی مادی - پیشرفت سالهای اخیر در مورد شناسایی عنصر اولیه ماده و شکستن اتم که تئرون مادی بمثابة ساده ترین واحد شناخته شده بود و آشکار ساختن ذرات متشکله آن (الکترون - پروتون - نوترون) و آگاهی یافتن از سرعت سیر شگفت انگیز الکترون در ماده (حدود ۱۸۰ هزار کیلومتر در ثانیه) عظمت اتم و مبدأ پیدایش ماده را از انرژی مسلم ساخته است .

انرژی حیاتی - چنین بنظر میرسد که حیات نیز نوعی فعالیت است و عنصر اولیه آنهم مانند ماده بی شباهت به انرژی نیست ولی انرژی مولد ماده و انرژی مولد حیات با هم تفاوت دارند چه اولی از جهت شکل و زمان محدود نبوده تحولات آن تابع تغییرات فیزیکی و شیمیایی است و در برابر عوامل تأخیر دهنده به اشکال گوناگون جلوه گر میشود و بقای آن محدود است در حالیکه انرژی مولد حیات تابع زمان و دارای ابتدا و انتها میباشد که انتهای آن همانا بشکل مرگ عرض اندام میکند . این انرژی حیاتی است که از بدو تولد تا ظهورات شگفت انگیز زندگی را شامل میشود و از انرژی مادی ب میزان احتیاج خود بهره میگیرد و در مسیر مشخص دوران حیات خود را سپری میسازد و از " زمان انعقاد نطفه " فعالیت موجود زند آغاز میگردد و طبق قوانین و اصول معینی که حدود آن از جهت شکل و دوام تعیین شده است برانگیزی " روح " که وقوف بر اسرار آن میسر نمیکردد سیر تکاملی خود را ادامه میدهد .

روح چیست ؟ در حقیقت حیات تابع روح است و روح نوعی انرژی حیاتی است که ماهیت آن روشن نشده است ولی فعالیت آن در بر تو سازمانها و تشکیلات خاص بوسیله دستگاهها و جهازات متشکله بدن صورت میگیرد .

تظاهرات مذکور بوسیله اعضای حسی و حواس و گشرو واکنش های بیولوژی با استفاده از انرژی مادی عرض اندام میکند چنانچه اعمال بینائی با استفاده از نور و اعمال شنوائی با استفاده از صوت تحقق میپذیرد .

انرژی مادی فاقد ظواهر حیاتی عادی میباشد و فقط روح یا انرژی حیاتی است که مبدأ فعالیتها و تشکیلات مربوط به زندگی بشر بشمار میرود همانطوریکه از پیدایش روشنائی بوجود يك قوه الکتریکی پی میبریم/ همانطور از جهت ظواهرات حیاتی افراد زنده بوجود يك قدرت روانسی "روح" پی میبریم و با توجه به پیشرفتهای اخیر علوم دیگر نمیتوان ادعا کرد که فقط آنچه دیده یا احساس میشود وجود دارد بلکه مسلم گردیده که علوم دك دلیل عدم وجود چیزی نمیشود خاصه اینکه فیزیک جدید توانسته است به اتکا وجود عناصر نامرئی (پروتون - الکترون - نوترون) مولکول و اتم عناصر مرئی را بوجود آورد .

برآستی روح در موجود زنده در حکم قدرت سازنده هنرنزد هنرمند میباشد بدیهی است روح هنرمند سازنده نیست بلکه دست و چشم و وسائل او هنر را مجسم میسازد ولی آنچه موجد هنر است فکر ابتکار و اراده هنرمند میباشد که دیده نمیشود اما وجود دارد . باید دانست اگر ظواهرات وجود انسان تابع شکل و زمان میباشد خود روح فاقد شکل و زمان و حدود است و هنگام "مرگ" فقط شکل و سازمانهای اجرا کننده فرامین روانی از بین میرود ، در حالیکه روان را مرگی نیست .

مشاعر - مشاعر از عالیترین مظاهر نیروی روانی بشمار میرود و در سیر تکاملی نوع انسان بالاترین مرحله را تشکیل میدهد . مشاعر ما را به کمیت و کیفیت وجود خود و محیط آگاه میسازد و کمال غریزی و عواطف را مهار میکند و نحوه اجرائی آنها را با محیط و مقتضیات زمان و مکان تطبیق میدهد همچنین مشاعر روش ما را تنظیم و روابط فرد را با دیگران مشخص و معلوم میدارد و نحوه افکار و تمایلات و کردار ما را با اسلوب و مقررات و قوانین اجتماعی می سنجد و بوسیله اراد ما را آنچه نامناسب و مضرب باشد جلوگیری میکند و هر آنچه شایسته باشد بمرحله اجرا در میآورد .

اهمال بشری - عقل و دیعه الهی نزد بشر است و پیوسته او را از زندگی بدوی راهنما بوده

و طی قرون متمادی انسان را از زندگی دغارها به تمدن کنونی رسانیده است .

این تفوق نژاد انسان بر دیگر مخلوقات باعث شده است تا بشر برای خود اسالت و رسالتی قائل شود و بدین جهت نوع انسان را شریف و در صورت لزوم مستحق هرگونه مساعدت و کمک بداند و سلطه بر کون و مکان را از آن خود پندارد .

ایدآل انسانی - اگر حیوان فقط متوجه تأمین خوراکی مناسب و مسکن و مأوای راحت و خوابی آرام است این مقامد نزد انسان بمنزله مقدمه ای بیش نیست و نیروی روانی انسان وظیفه ای بس بزرگتر به عهد دارد و آن عبارت از بی بردن با سرار وجود و رموز هستی و محیط و طبیعت میباشد بدینجهت از روزاول پیوسته ^{ان}خود پریشان کرده : من کیستم؟ دنیا چیست؟ طبیعت کدام است؟ و در کشف اسرار آنقدر رکوشش نموده تا به مرحله فعلی رسیده است که از یک طرف به نیای موجودات ذره بینی دست یافته و قسمت اعظم دشمنان نامرئی خود را از پای آورده است و از طرف دیگر به زمان و مکان سلطه یافته و فکر و تسلط بر کرات دیگر آسمانی را در سر خود میپوراند .

قابل تردید نیست آنچه بدست بشر ساخته میشود تماماً اختراعی است که در این کره زمین موجود است و اختراعات بشر عبارت از ترکیب کردن قوا و مواد همین عالم است و اکتشاف او کشف و فهم نیروهای است که در طبیعت یزدانی قرار داده شده .

بررسی دقیقتر در مصنوعات انسان و اختراعات او این نکته را نشان میدهد که کلیه این اختراعات اختراعات اختراع وجود همین کره زمین است منتها از دوقوه تشکیل یافته اند :

یکی از آنها مواد است که آلات مزبور از آن بوجود آمده که بمنزله کالبد میباشد و دوم نیروی است که این آلات را بحرکت درمیآورد .

مثلاً یک لوکوموتیو از مقداری آهن و فولاد و سایر فلزات ترکیب یافته ولی نیروی که آنرا بکار میاندازد "بخار" است که قوه جداگانه میباشد . بنابراین روشن گردید که در مصنوعات بشری دو قسمت مشخص رو بارز دیده میشود که یکی جسم آن آلات " مکانیسم " (Mecanisme) و دیگری

نیروی محرکه "دینامیسم" (Dynamisme) آنهاست و این دو تقریباً بمنزله روح و جسم انسانی است. توجه در وضع این دو نیرو میتواند برای فهم بشر بسیار آموزنده باشد زیرا بشر هم از عوامل و عناصری از همین کره بوجود آمده و نیروی آن قدرت دیگریست که آنرا بحرکت میاندازد اما باید این نکته را دانست که این دو عامل هرچند از لحاظ فهم و بررسی آنرا تفکیک میکنیم در باطن جدا نیستند و وحدت کامل بین آنها برقرار است و اگر چنین وحدتی نباشد کار نمیکند چنانکه لوگومونیو را نمیتوان از حرکت آن که توسط بخار است جدا دانست زیرا هرگاه یکی از این دو عامل وظیفه خود را انجام ندهند آن آلت خوب کار نمیکند.

همینطور است وضع روح و جسم بشری. پس بطور قطع و یقین بین این دو عامل مختلف وحدت کامل دیده میشود و کاریکوی آنها در اثر وحدت و همکاری این دو نیرو است. توجه باین نیروها ایمن نکته را در نظر انسان مسلم میدارد که در عالم انسان و حیوان و نبات و کره زمین و سایر کرات و کیهانها و عالم بی انتها نیز همین اصل حکمفرماست و هرگاه در آنها دقت کنیم می بینیم که همه موجودات عالم از این دو اصل خالی نیستند و یا زهم می بینیم که اگر همکاری و وحدت بین این دو نباشد هیچکدام نمیتوانند درست کار کنند. پس بطور روشن و مسلم از مشاهدات و تجربیات روزمره خود این مطالب بر ما ثابت گردیده که در عالم وجود يك عالم مادی و يك عالم معنوی یا روحی حکمفرماست و هیچکس را یارای مخالفت با این اصل روشن و علی نخواهد بود.

پس از بیان مقدمه فوق میگویم نیروئی که انسان، حیوان، نبات، جماد و این کره زمین را بحرکت و فعالیت واداشته و سایر کرات را بهمین طریق بگردش و عمل انداخته از منبعی لایزال سرچشمه گرفته که همه چیز از اوست. نکته دیگر این است که در عالم همه نیروها و همه مواد بیکدیگر تبدیل شده و تخییر شکل میدهند و هم استفاده میسرسانند لازم و ملزوم یکدیگرند بهم داخل میشوند و وجود هر يك سبب وجودی دیگران میگردد که وقتی همه اینها را رویم بگیریم و بررسی کنیم

يك وحدت تخلف ناپذیر را نشان میدهد .

درختی را در نظر بگیرید که از هسته ای بوجود آمده و سیار تنومند و بارور است میوه های آن دارای هسته بوده که هر يك ممكن است درختی مستقل و پرمثمر باشد . میوه ها مورد استفاده انسانها قرار میگیرند . مقداری از آنها جزء بدن میشوند و بقیه دفع میگردند آنچه به بدن میرسد به محلهای مختلف تقسیم میشود و هر قسمت نسبت بوظایف خلقتی خود سهمی از آنرا نگه میدارد و مقداری را بشکلهای مختلف تجزیه و تحلیل مینماید . آدمی تحول میابد خود و تمام آن مواد در زمین فرو میرود و پس از مدت ها خمیمه زمین هوا آب میشود که قابل تعقیب و رسیدگی نیست . آن مقدار هم که جزء فضولات بود بهمین نحوه تغییر و تبدیل می یابد . ولی در زمانیکه میوه بود و هنگامیکه در کالبد آدمی قرار داشت و بعد تحول یافت و با جزء فضولات شد و زمین بازگشت و بهمان محل رسید که قبلا بود نتیجه اینکه چیزی از آن کسر نشده و بر آن چیزی اضافه نگردیده . از گره زمین بود و زمین بازگشت و مرتباً تحول انجام می پذیرفت قوای محرکه آنها هم که موهبت الهی بوده است گماکان موجود و بدون نقیصه با فائده ادامه داده و میدهد .

پس وحدت در اینجا حکمفرما بود و هست و خواهد بود .

آن عناصر و آن نیروها موجد همه موجودات است و چیزی را نمیتوان یافت که بدون این "دو" صورت پذیرد . همه باهم وجه مشترك دارند و آن قدرتی است که سازنده و محرك اصلی هستی است و اگر کرات با استفاده از عناصر مختلف بوجود آمده و در يك گره برخی عناصر افزونتر است و در گره دیگر از همان عناصر کمتر دارد مثل خلقت انسان است که بعلت همان کم و زیاد ی عناصر قیافه و هیکل او متفاوت می باشد مثل همان حیوان و نبات است که به رنگها و شکلهای مختلف بانیره های متفاوت مشاهده میشوند .

اگر خورشید حرارت دارد و ماه سرد است بین اشخاص نیز همین نمونه جاریست حیوانات هم به همین نحوه تشکیل و ترکیب یافته اند . فردی کالری بیشتری دارد و برعکس دیگری حرارت کمتر که میتوان آنها را آتشین یا سرد مزاج تعبیر نمود . حیوانی درنده و سبع و حیوان دیگر سبور و آرام پس آزار است . گلی روز خود نمائی میکند و گلی دیگر شب عطریا می نماید . حیوانی در زمین و دیگری در آب زندگی میکند و هر یک بر حسب استفاده از عناصر خاص در محل مخصوص میزند و نمیتواند برای مدت زیادی مکانیکه برای آنان مناسب است ترك کنند و در جای دیگر بزنگی خود ادامه دهند . حتی در دریا و در زمین موجودات در سطوحها و طبقات مختلف زیسته و قادر نیستند برای مدتی محل خود را تغییر بدهند . در حالیکه از عناصر موجود در زمین بوجود آمده اند . این نظم و ترتیب وابسته به کم و زیاد ی عناصر در خلقت آنهاست . بشر بطور کلی دارای سر و دست و پا و چشم و گوش و سایر اعضا و جوارح است ولی علاوه بر تغییر شکل و هیأت ظاهری در طرز دیدن و فکر کردن و شنیدن و امثال آن نیز متفاوت اند . نیرو بهمه میرسد و میتوان گفت غرق در نیرو هستند . مع هذا همان کم و زیاد ی عناصر آنها را بشکلهای مختلف ساخته و از این رو به تناسب مکانیسم مغزی و بدنی خود انجام وظیفه مینماید . کرات و همه موجودات مرئی و غیر مرئی که در آنها زندگی میکنند از این قانون تبعیت مینمایند زیرا اصل قدرت و مایه زندگی را یزدان مقتدر دانا کرامت فرموده و همه چیز از نور بی پایانش خلق شده است .

بعلت وجود عناصر مختلفه در آدمی و جذب و گشایی که این عناصر و نیروها با اصل خود دارند حس خدا شناسی و شناسائی بعالم لایتناهی در ذرات هر فرد موجود است . همه بسوی هدفی روانند و در تنگنای وصال باصل هستند (گویانکه اصل همه یکی است و تفکیک و جدائی وجود ندارد) . برای تقرب بمحبود حقیقی و خالق بیهمتا دین که یک چشم فکری و بایک قانون کلی است تجلی مینماید هر دینی بنحوی در جستجو و تنگنای وصال و آنرا را بفکر خود مناسبتر و بهتر میندازد که

آنها مولود اختلاف مکانیسم مغزی افراد است ولی نتیجه و هدف و غایت پندار آنها همان نیروی مطلق است که خالق همه موجودات است لذا وجه مشترك همه ادیان "خداشناسی است".

غرض عاشق دل داده اگر دیدار است	هر طرف روی کند جلوه گاه دلدار است
بگشای چشم یقین تا که رخسار بینی فاش	ورنه این نیست که در آئینه پندار است
ناید دیدار رخ معشوق چه غم عاشق را	که پدیدار هر سوی از او آثار است
گریه ملت نرسد چشم امیدم بر است	بخت خوابیده ولی دیده دل بیدار است

(شهاب کرمانشاهی)

اهمیت خداشناسی - اصولاً وجه مشترك ادیان "خدا" است که در اصل یکی و همه او را قبول دارند اگر "خداشناسی" را از ادیان برداریم دیگر چیزی در آنها باقی نماند و پایه دین فرو میریزد پس ستون و اساس اصلی دین "خدا" است. قوام و پایه اساس ادیان "خدا پرستی و خداشناسی است" و بطور مسلم همه ادیان اصل خدا پرستی را بعنوان بزرگترین اساس خود تلقی میکنند و هیچ دینی نیست که خالی از آن باشد و یا آنرا مهمترین تعلیمات خود نداند منتها تفاوت در درجات و ماهیت آنست که وابسته بزمان میباشد و چون در ادیان بررسی کنیم می بینیم با پیشرفت تد ریحی علم و دانش و توسعه فکر بشر مفهوم "خداشناسی" هم توسعه گرفته است

از مکتب توحید تا دانشگاه خداشناسی - فی المثل استدلال حضرت ابراهیم علیه السلام با اینکه پدر انبیا و پدر مکتب توحید بشمار میرود بوسیله طلوع و غروب ماه و خورشید مثل زد شده که مطابق با طرز فکر مردمان آنروز بود و با توجه بآیات متین قرآنی تفاوت در استدلالهای توحیدی در زمان را بخوبی می فهمیم که هر راهنمایی مطابق قوه درک مردم آنزمان استدلال کرده در سورة ابراهیم آیه چهارم (وما ارسلنا من رسول الا بلسان قومه لیبین لهم فیضل الله من یشاء ویهدی من یشاء و هو العزیز الحکیم) نفرستادیم هیچ رسولی را مگر بزبان قومش تا بیان

کند برای ایشان پسر گمراه میگذارد خدا آنها را که میخواهد و هدایت میکند آنها را که خواهد
و اوست غالب درست کردار.

پیامبران در حالیکه زمانهای مختلف ظهور نموده و مردم را ارشاد کرده اند ولی هدف
(یک اصل واحد) بوده که اختلاف زمان و مکان در آن راه نداشته و در تمام مواقع و تمام اماکن
به ثبوت رسیده بحکم قانون درآمده و "دین" نام گرفته است. وحدت عقیدت براین است که خدا
یکی و خالق موجودات میباشد در میان موجودات نوع انسان برگزیده خدا بوده و عقل که دیعه
الهی است با و تفویض گردیده است تا از مزایای آن بهره مند شود و در شناخت خویشتن و محیط
و خالق خود کوشا باشد. در باره اثبات وجود خدا ممکن است راههای مختلفی ارائه داد شود
عقلا در ادوار گذشته همیشه این پرسش را از خود بعمل آورده اند طرز سؤال و جواب آن ممکن
است با هم اختلاف داشته باشد اصولا پرسش چیست؟

پرسش عبارت از طلب حالتی که میتواند فکری کفر را قانع نماید. بنابراین اصل در این است
که سؤال مطابق با سطح فکری سؤال کننده بعمل آید. یک سؤال از کتاب گلستان ویا کلیله و
دمنه را ممکن است در کلاسهای مختلف دبیرستان و حتی دانشگاه پرسش نمایند ولی نوع سؤالات
و استنباطها و نتیجه گیریهای که در مراحل مختلف تحریلی از همان کتاب بعمل میآید فرق میکند
در مورد راهنمایی بسوی خداوند هم باید این نکته را در نظر داشت که مراتب عقول اشخاص فرق
میکند و باید بر طبق عقول مردم سخن گفت. این حا روی کلام من باروشنفکران و دانشمندان و
قائدین و بزرگان بشریت است میگویم همانا که "درمان" زایل کننده درد است. هیچ دردی
چاره نپذیرد جز آنکه موجبات پیدایش آن برداشته شود یعنی باید درد را از آنجا که فساد
انگیخته در مان کرد جلو خرابی را در همانجا گرفت سپس در پی جبران احوال نایعات برآمد.
باید راه را بر آن عناصری که باعث درد شده یا آنها شدت بخشیده اند بست تا رفته رفته سلامتی
باز آید.

خداشناسی جز فطرت انسان است. یعنی هرکس در هر قدم و یادیدن و اندیشه کردن در باره هرچیز ناچاراً از اقرار بخداوندی حکیم و قادر و یگانه است. روش معالجه يك تن بیمار چنین است که میگوئیم :

هنگامیکه انحرافات از دستور طبیعی بهداشت بدست بشر صورت پذیرد و موادی بیش از اندازه نیازمندی بکالبد اندرآید یا از انجام برخی امور واجب زندگی خودداری گردد بدن انسانی بادردهم آغوش شود. راه درمان چیست و پزشکان حاذق چه تجویز میکنند؟ روش آنها این است که افراط را مانع شوند و عوامل مسبب درد را قطع کنند سپس درمید جبران خرابیهای گذشته برآیند.

مثالی گویم: شخص در اثر زیاده روی در نوشابه دچار بیماریهای گوناگون شده. دکتر ابتدا بانجوز دارو دستورات ویرا از ادامه دادن باین خوی زیانبخش باز داشته وقتی مطمئن گردید که دیگر بیمار بدنباله کار ناپسند خود نمیرود بعلاج او میپردازد و تا حدیکه مقدور است نهایعانی را که در بدن بیمار پیدا شده است چاره سازی می کند باشد که در آن بهبودی بوجود آورد.

جامعه نیز چون کالبد انسانی است در پی یکرشته اعمال خارج از رویه و اعتدال انحرافات در آن پدید میآید که بایست پزشک حاذق درمید علاج آن برآید تا بتواند در درار شده کن سازد در هر عصری مصلح و منجی بشریت پیامبران بوده اند که باتزریق ایمان و اکسیناسیون بشری را بعهد گرفته اند این عمل و اکسیناسیون که امروز همه به کلمه آن آشنا هستیم بمعنای عمل پیشگیری از مرض در زمان طغیان آن مرض پیامبران زمانی ظهور میکردند که فساد اجتماعی به نهایت میرسید لذا بعنوان طبیب ماهر بانیروی خداشناسی مرضای مبتلا به مرض هولناک بیدینی را واکسینه میکردند. سپس بعنوان تقویت دوره نقامت دستور (رژیم) زندگی را بدست آنان میدادند که آن "دین" است که هم بحکم اجتماع از دران خود بارش داریم و هم اثر آن را در دست داریم که

کتب آسمانی است. ناگفته نماند دین را با فلسفه فرق بسیاری است زیرا فلسفه زائیدهٔ فکر انسانی است و حالیکه دین دستور خداوندی است که بدست برترین انسانها در هر عصری داده شده. برای "فلسفه" اثباتی ضرورت ندارد و حالیکه "دستور دینی" مبتنی بر ثبوت است و بحکم استقرار بر مبدأ علیت تکیه دارد و این همان اصلی است که ما را نسبت به نظام عالم معتقد ساخته و سبب شده است که امور را نتیجه تصادف و اتفاق ندانیم بلکه توالی آنها را تابع نوامیس ثابت پنداشته همیشه انتظار داشته باشیم که علت‌های معین معلول‌های معینی را بوجود آورند. البته اشاره به علت‌های معین رسیدن به "علت العلل" (مقصود واحد) (خدا) خواهد بود.

دین و فلسفه — از دیرزمان و چیز پیوسته مورد توجه آدمی و موضوع کجگاری او بود ماست یکی حوادث و امور عالم یعنی محیطی که در آن زندگی میکند و دریافت چگونگی و چرایی آنها؟ دیگر قاعده و دستور یعنی راهی که بتواند او را درگیرودار این محیط به سوی خوشبختی و سعادت هادی و رهنمون باشد. تحقیقاتی که دربارهٔ این دو مسئله کلی و مهم به عمل می‌آید "حکمت یا فلسفه" نام گرفت و کسانی که باین تحقیقات می‌پرداختند حکیم یا فیلسوف خوانده شدند. و البته این کلمه "فیلسوف" هم از زمان فیثاغورث به حکما داده شد. آن مرد دانش میگفت "من نمی‌توانم خود را حکیم بخوانم بلکه فقط دوستدار حکمت هستم" پس در واقع این کلمه از الفاظ یونانی Philo به معنی دوستدار و Sophia بمعنی حکمت است).

بنابراین در آغاز امر "حکمت" شامل همهٔ معلومات بشری بود و به مناسبت موضوعات دوگانه خود به "حکمت نظری" و "حکمت عملی" تقسیم میشد ولی از طرفی ذهن آدمی هر روز وسعت می‌یافت و بر شماره امور که موضوع کجگاری او واقع میشدند می‌افزود و از اینرو تقسیم کار تحقیق و مطالعه میان پژوهندگان و دانشمندان محسوس میگردد و از طرف دیگر این نکته کاملاً آشکار میشد

که امور موضوع مطالعه دگونه اند يك دسته آنها که تابع قوانین نسبة ثابت هستند و دریافت چگونگی وچرائی آنها ازراه حس وتجربه واستدلال عقلی میسر می نماید و دسته دیگر آنها که این صفت را باین صراحت دقت ندارند پس کم کم عادت براین جاری شد که دسته اول را موضوع بحث "علوم" و دسته دوم را موضوع بحث "فلسفه" قرار دهند .

ولی باید دانست که تفکیک تقسیمی که بدین طریق صورت گرفته د يك زمان وبرطبق موافقت یا قرارداد قبلی دانشمندان نبوده بلکه خود بخود وبدريج به وقوع پیوسته است . پاره ای از علوم د زمانی بس قدیم از فلسفه جدا شده اند . مانند " ریاضیات " " مکانیک " که اولی را اقلیدس (۲۸۳ - ۳۰۶ قبل از میلاد مسیح) ودومی را ارشمیدس (۲۱۲ - ۲۸۷ قبل از میلاد مسیح) بنیاد نهاده اند . پاره دیگر بعد از " رنسانس " یعنی تجدید حیات علم و ادب د اروپا - مانند " لامارک " و " کلود برنارد " د رسال (۱۸۲۹ - ۱۷۴۴ م) و (۱۸۷۸ - ۱۸۱۳ م) و روانشناسی و علوم اجتماعی که با گروهی از علمای معاصر استقلال یافته اند .

باجد اشندن علوم مختلف از فلسفه این اندیشه وسؤال پیش میآید که آیا برای خود فلسفه موضوعی باقی مانده است یا نه ؟ دراین باب هواخواهان " فلسفه اولی " (متافیزیک) (ماورا - الطبیعه) و پیروان " مذہب ثبوتی " دونظر کاملاً متفاوت دارند گروه اول فلسفه را دارای موضوعات متعدد ومهم می دانند و آنرا برتر از همه علوم قرار میدهند وگروه دوم برعکس آنرا امروز دیگر بی موضوع می پندارند .

هواخواهان " فلسفه اولی " میگویند علوم هر کدام بخش معینی از حقیقت را جستجو میکنند و از حقیقت یگانه بیخبرند . پس باید علمی باشد بالاتر از همه آنها تا ما را به آن حقیقت یگانه برساند و از امور عالم بیانی عمیقتر و کلیتر از آنچه که علوم حاصل میکند بدست ما دهد چه بحث علوم از اعراض و ظواهر است وقانونهایی را که مکشوف میدارند مربوطند به همان ظواهر و اعراض .

برعکس آنست "فلسفه" که به که ذات امور توجه دارد و بی بردن بآنها را وجهه همت و موضوع بحث قرار میدهد .

باری بحث از خواص ماده و ظاهر حال موجودات زنده و احوال و رفتار آدمی را علوم مختلفی چون فیزیک و شیمی و زیست شناسی و جزآن عهده دار هستند ولی بحث از خود ماده و جان و روان بر فلسفه اختصاص خواهد داشت از این گذشته علوم قناعت می کند باینکه به علل قریب و نمایان مواخیع مورد بحث خود دست بیابند و این فلسفه است که باید هم علل اولی و اصلی امور و هم علل غائی آنها را جستجو کند یعنی معلوم بدارد عالم توسط که و برای چه آفریده شده است .

پیروان "مذهب ثبوتی" ذهن بشر را قادر به درک حقیقت واحد و ماده و جان و روان . . . نمی دانند . به عبارت دیگر آنچه را که خارج از موضوع علوم است و دست حس و تجربه و برهان عقلی به دامان آن نمیرسد ناشناختنی می پندارند و برای فلسفه فقط یک موضوع قایلند و بس و آن اینکه دانسته های سایر علوم را مقدمه قرار داده و از آنها نتایج کلیتری بگیرد . بالتفات باینکه آن نتایج به هیچ روی نمی توانند و نباید از مقدمات عالیه تر باشند و چیزی بدست دهند که در آن مقدمات نباشد . در این صورت فلسفه خود علمی خواهد بود نظیر سایر علوم و در تحقیقات خود اسلوب و روش آنها را بکار خواهد برد و از اینرو دیگر "فلسفه" نخواهد بود .

اما اگر بخواهیم لفظ فلسفه را نگاهداریم باید مطلب را باین طریق عنوان کنیم که دانش بشر دارای سه مرتبه است: معرفت اول "معرفت حس" یعنی علم به امور کثیر جزئی مرتبه دوم "معرفت علمی" یعنی علم به کلیات مربوط به دسته معینی از امور مرتبه سوم "معرفت فلسفی" یعنی علم به نتیجه کلیتری که ممکن است از توحید معلومات علوم مختلف بدست آید . نتیجه اینکه دین معرفت فلسفی است که پس از سیور مد ارك علمی و تفحص و تجسس در روابط واجب الوجود با عالم و جمع علم و فلسفه یکجا به بشر عرضه میشود . هر چند در بر معلومات افزوده شود گوئیم مرحله

خداشناسی بکمال نزدیک شده است " دل هر ذره ای که بشکافی - آفتابیش در میان بینی " .
 بشر در ضمن تحقیقاتی که یا بسابقه " حس کجکاو ی یا بمنظور رفع احتیاجات زندگی خود درباره
 اجسام و ارواح انجام می دهد خواه و ناخواه این سؤال برایش پیش می آید که آیا موجوداتی که
 این جهان را تشکیل می دهند و قوانینی که بر آنها حکومت دارند خود بخود پیدا شده اند و
 جریان دارند یا اینکه مربوط و منسب به مبدای عالیه تر هستند که مبین و موجه وجود و وحدت و نظم
 آنهاست؟ این تحقیق " علم الهی " یا خداشناسی خوانده میشود . خداشناسی فلسفی مشتمل
 بر سه موضوع است :

۱ - اثبات وجود خدا ۲ - ذات و صفات او ۳ - روابط او با جهان

اثبات صانع

خداشناسی که تا اندازه ای درباره آن صحبت شد یا جنبه دینی دارد یعنی معنائش
 کتب مقدسه است و معرفت حقیقت واحد را از تعبیر و تفسیر آنها میخواهد . یا جنبه فلسفی دارد
 که در اینصورت تحقیقات قطع نظر از ادیان مختلف و کتابهای مقدس بوقوع می پیوندد
 برای اثبات وجود خدا ادله و براهین بسیار آورده اند که ما به ذکر مختصری از آن میپردازیم
 و نظریات چند تن از فلاسفه و علما را عرضه می داریم .

خداشناسی از نظر سقراط - وجه اعتقاد بخداوند در نظر سقراط این بود که همچنان که
 در انسان قوه عاقله هست در عالم نیز چنین قوه ای موجود است خاصه اینکه می بینیم عالم نظام
 دارد و بی قاعده و ترتیب نیست و هر امری را غایتی است و ذات باری خود غایت وجود عالم است
 پس نمیتوان مدار امور عالم را بر تصادف و اتفاق فرض نمود

خداشناسی از نظر افلاطون - اثبات وجود باری بعقیده افلاطون با استدلال میسر نیست
 بکشف و شهود است همچنانکه وجود خورشید را جز بمشاهده آن نتوان مدلل کرد که آفتاب

آند دلیل آفتاب و مثل افلاطونی شاهد این مدعاست. افلاطون معتقد است برای آنکه هر چیزی صورت یا مثالش حقیقت دارد و آن (یکی) است مطلق و لا متغیر و فارغ از زمان و مکان و ابدی و کلی و افرادی که بحسب و گمان مادی می آیند نسبی و متغیر و متغیر و مقید بزمان و مکان و فانی اند و فقط پرتوی از مثل خود می باشند و نسبتشان به حقیقت (خدا) مانند نسبت سایه است به صاحب سایه و وجودشان بواسطه بهره ایست که از مثل یعنی حقیقت خود دارند و هر چه بهره آنها از آن بیشتر باشد بحقیقت نزدیکترند.

خداشناسی از نظر ارسطو - ارسطو اثبات واجب الوجود با ادله حکمی چنین توصیف مینماید

خدا مبدأ حرکت است هر متحرکی را تحرکی هست و آن محرك نیز محرك دیگر و هكذا ... و از آنجا که تسلسل باطل است رشته محرکها ناچار به محرك اصلی و اولی یعنی واجب الوجود منتهی میشود. "بلی در طبع هر داندنه ای هست که با گردنده گرداننده ای هست" (نظامی)

خداشناسی از نظر دکارت - دکارت همچنانکه در روش کسب علم جاده کوبیده پیشینیان را برها کرده راه تازه در پیش گرفت یعنی آنچه را که از بدو مواد و مردم و استاد و معلم و کتاب آموخته بود نیست انگاشت و ساط کهنه را برجیده طرح نو در انداخت پس بنا بر این میگوید وقتی ذهنم از قید افکار پیش رها شد و هیچ معلومی نماند که محل انکاء بوده و مشکوک نباشد متوجه شدم که هر چه را شك کم این فقره را نمیتوانم شك کم که شك میکنم. چون شك میکنم پس فکر دارم و میاندیشم پس کسی هستم که میاندیشم پس نخستین اصل متقین و معلومی که بدست آمد این است که -

"میاندیشم پس هستم" (Je pense donc je suis.)

پس از اثبات وجود نفس و متعلقات آن نخستین حقیقی که دکارت خود را بر اثبات آن توانا دیده وجود مانع است. و میگوید نخست اینکه هیچگاه هیچ چیز را حقیقت نپندارم جز آنچه درستی آن بر من بدیهی شود یعنی از شتابزدگی و سبق ذهن سخت پیرمیزم و چیزی را بتصدیق نپذیرم

مگر آنکه در ذهن چنان روشن و متمایز گردد که جای هیچگونه شکی باقی نماند .

خداشناسی از نظر اسپینوزا - اسپینوزا معتقد بود باینکه خدا ذاتی است واجب و جامع

صفات بیشمار و جهان پرتو این ذات یعنی ناشی و متفرع از اوست و همانگونه که نتیجه خود بخود

از مقدمه و از اصل بیرون میآید و سیستم فلسفی آن بر اساس وحدت وجود است (Monisme)

(از ریشه یونانی) بمعنی تنها آغاز سخن را از این تعریف میکند که "من آنرا میگویم که خود علت

است که ناشی و ماهیتش مستلزم وجودش است"

خداشناسی از نظر کانت - این بیان دلنشین نیز از کانت است که میگوید "آسمان فیروزه‌ای

رنگ پرستاره‌ای که در بالای سر من است و قانون اخلاقی که در دل من جای دارد عالیترین

چیزهایی هستند که با فهمی‌ترین بیان وجود خدا را اثبات می‌کنند"

امروز که من نظریات فلاسفه و دانشمندان را حجت آوردم نه من باب اینکه بگویم تعبد صرف

نظریات گذشتگان ما هم بگوئیم خدائی هست . بلکه خواستم بگویم که بشر نه تنها نسبت بشخص

خود وظایفی دارد بلکه بهمنوعان خود نیز دارای تکالیفی است و این تکالیف وابسته بوجود خرد

و شعور وی است . ممکن است در اینجا از روی شتاب و بدون توجه چنین پاسخ گویند "من وظیفه

و تکالیف خود را نسبت بدیگران میدانم پس چه احتیاجی بتفکر دارد ؟" در جواب میگوئیم "آقای

محترم خانم عزیز شما بسیار باهوش و زیرک هستید . حالا که آشنا بو وظیفه خودتان نسبت به

دیگران هستید بنابراین فکر شما آنقدر وقت آزاد دارد که مقداری درباره وجود خدا ببیندیشید .

اگر باتعمق فکر کنید شاید شما موافق با کسانی شوید که بگویند خدا هست یا برعکس شاید د رائر

تفکر خدای نکرده در این موضوع مشکوک شوید .

در این دوران شتابزدگی این نکته باید برجھانیان روشن شود که حائی در اندیشه خود

برای تفکر درباره خداوند قرار دهند . برای يك لحظه ما بنام عقل و خرد مردمان رادعوت میکنیم

که لا اقل در اوقات بیکاری خود در این فکر اندر شوند در آن لحظات که مشغول استراحت هستید این کار را بکنید . احتیاج نیست حتما تنها باشید . البته در تنهایی فکر تمرکز بهتر پیدا میکند اما اگر کسی دیگر هم باشد میتواند او را در این فکر شریک نمود .

در باره وجود خداوند بسیاری مطالب نوشته شده و بسی نکات دیگر میتوان نگاشت . اما در اینجا برای خوانندگان عزیز اشاراتی بیان میکنیم که امید است روشنی بر افکارشان بتابد . شخصی که در وجود خداوند مشکوک بود از خردمندی پرسید "خدا چیست ؟" مرد خردمند پاسخ داد "آیا هرگز در یک گشتی سفر کرده اید ؟" او پاسخ داد "بلی کرده ام ." پرسید "آیا هیچ اتفاق افتاده که گشتی دچار طوفان گردد ؟" گفت "بلی شده است ." عاقل پرسید "آیا در آن لحظه هیچ بفکر یک نیرو و با قدرتی افتادید که بتواند شما را از مرگ نجات بخشد ؟" جواب داد "بلی در باره چنین نیروئی فکر کردم ." خردمند جواب داد "بسیار خوب همان نیرو خداست ." برای شخصیکه راستش حساس باشد وقوه استدلال را داشته باشد این داستانها ارزش بسیار خواهد داشت .

در باره اثبات وجود خدا ممکن است راههای مختلفی ارائه شود چون مراتب عقول اشخاص فرق میکند .

ذات و صفات خداوندی - قبل از اینکه در باره صفات الهی بحث کنیم میگویم که بشر طبیعتا مایل است در مقابل بزرگتر از خود خم شود و احترام نماید . این کوچکی در مقابل فرد اعلیتر بجائی میرسد که او را مورد پرستش قرار میدهند . هر چند معنی پرستش باید فقط در مورد خدا بکار رود اما گاهی در مورد عشق نیز آنرا بکار میبرند چنانکه وقتی عاشقی بمعشوق خود میگوید "من ترا میپرستم" من از روی دل و جان و قلب بتو علاقه مندم و ترا دوست میدارم . از این مطلب میتوانیم نتیجه بگیریم که پرستش عبارتست از درجه اعلاى عشق و محبت .

دومین چیزی که انسان را باطاعت وادار میسازد ترس است. بشر اولیه که وسائلش محدود بود ناچار میشد با حیوانات موزی مثل مار مواجه شود عظمت شییء است. بهمین لحاظ بشر جاهل در مقابل ماه و خورشید و درخت توانع کرده و آنها را پرستیده است و در تاریخ بشریت جماعتی بوده اند که ماه و ستارگان و درختان را میپرستیده اند. علت اینکه اینها چرا ایناشیا را که همگی آفریده خدا ی یکتا هستند مورد پرستش قرار داده اند ساده و روشن است. علت آنست که آنها از نیروی فکری خود درست استفاده نمیکردند (یا فکرشان اجازه اینگونه تعمق را نمیداد) از آنرو که این اشیا در نظرشان بزرگ بود و یافوائدی بحالشان داشت شروع به پرستش آنها کردند مثلاً آتش که چون تاریکیها را زدود و علاوه در مقابل سرمای سخت آنها را گرم کرد عظمتی برای آن قائل شدند تا بجائیکه آنها مورد پرستش قرار دادند و برای احترام آن آتشکده ها ساختند (آریائی ها که معتقد بدو دسته از وجود های نیکوکار و زشت کار بودند که پیوسته در مبارزه اند. باران و روشنائی و آتش و آسمان را از دسته اول دانسته و ستایش میکردند و خشکسالی و تاریکی و قحطی و بیماری را از دسته دوم میپنداشتند و بوسیله اوراد و ازکار میخواستند بر آنها مسلط شوند این عقاید کم کم باعث پیدایش سحر و جادو و اوهام و خرافات شد و " زردشت سپیتمان " برضد این آراء نحیف قیام کرد و مردم را بتوحید دعوت نمود.

چهارمین محرکی که افراد و جوامع را وادار به پرستش بتان نموده خواست و تمایل آنها بوده است. بشر آنگاه از نیازمندی و خواهش است و به بسیاری چیزها احتیاج دارد. نخستین و مهمترین چیزیکه احتیاج دارد هوا و سپس آب و بعد از آن غذاست چون " زندگی " مبارزه با نیاز است و هر موجود زنده ای برای زنده بودن رفع نیازمندی مینماید. لذا آنراور که تاریخ بما میگوید وقتی بشر شروع به زندگی در این زمین کرد تقریباً در حکم یک حیوان بود و میوه درختان جنگلی را میخورد و وقتی بفکر خود واگذار شد اینطور پنداشت که هر عنصری محتاج به آنست که توسط نیروی بزرگی

اداره شود که نام آنرا خدا نهاد باین ترتیب قائل بخدایانی (اله ها والهه ها) برای نظارت در هوا - آب - آتش - خاک - مرگ - حیات و سایر قسمتها شد . از بررسی این مطلب نتیجه میگیریم که بشر از ابتدا متوجه قدرتهای فوق قدرت بشر بوده است اما وجود يك قدرت عالیتر و مافوقی که موجد آفرینش و حفظ حیات و نگهداری همه موجودات باشد ممکن نبود از طرف همه جماعات اولیه بشر قبول شود . این مطالبی است که در کتب عادی تاریخ میخوانیم و میبینیم .

در اینجا مناسب است برخی از صفات و ماهیت الهی را بیان سازیم . اما قبل از این کار میتوانیم سخن مرد خردمندی را ذکر کنیم که معتقد بوجود خداوند یکتا بود و تنها او را میپرستید . او میگفت "من خدای را از آن نمیپرستم که طمع برفتن ببهشتش یا ترس از سوختن در جهنمش دارم زیرا او شایان پرستش است . " این راه پرستش آزاد میباشد . لذا معلوم شد که هر دو طبقه مردمان (فهم و جاهل) هر دو معتقد بوجود قدرتی مافوق خودشان هستند . منتها هر کس بقدر بینش خود ادراک مینماید . البته این نکته را بخاطر بسپارید : آنها که بت میپرستیدند نه آنستکه برستی نادان و از خرد خالی بودند که قطعه ای سنگ یا چوب را که بدست خود ساخته بودند تقرب میجستند . آیات بسیاری برای پشتیبانی این سخن در قرآن توان یافتن که نیازی بذکر آن نیست پس آنها هم بکلی از خدای دور نبوده و نیسند . لیکن راه دورتری برگزیده اند که پریپیچ و خم بوده و ایشانرا از مقصود دور ساخته . پس چنین نتیجه گرفته شد که بودائی و بت پرست هم خدا پرست است منتها فکرش تا آنجد رسیده و دانشش تا آن اندازه اجازه فهم داده است .

شیخ بهائی در این باره چه خوب فرماید :

رفتم بد رصومعه زاهد و عابد دیدم همه را پیش رخت راکع و ساجد
در میگردید رهبانم و در رصومعه زاهد گه معتکف دیرم و گه ساکن مسجد
یعنی که ترا میطلبم خانه بخانه

هر در که زدم صاحب آن خانه توئی تو هر جا که شدم گرمی گاشانه توئی تو
 درمیکده و همومه جانانه توئی تو مقصود من از کعبه و بیتخانه توئی تو
 مقصود توئی کعبه و بیتخانه بهانه

عاقل بتکاپوی خود راه تو پیوست دیوانه برون از همه اسرار تو جوید
 ناغچه نشکفته این باغ که بوید هر کس بزیانی صفت حمد تو گوید
 بلبل به غزلخوانی و قمری به ترانه

بلبل بچمن آن گل رخسار عیان دید پروانه در آتش شد و اسرار نهان دید
 عارف صفت ذات تو در پیرو جوان دید یعنی همه جا عکس رخ یار توان دید
 دیوانه نیم من که روم خانه بخانه

حال در باره قدرت کامله خدا صحبت کنیم: برای درك این مطلب نخست بعقیده خود
 در باره خدا رجوع کنیم. ما خداوند متعال را صاحب قدرت کامله میدانیم. کامله بمعنی چیزی
 تمامی است که جزئی عیب و نقص در آن تصور نشود. واحدی را که هزارها میلیارد باشد اگر بقدر يك
 میلیونیم يك قسمت آن جزئی نقص وجود داشته باشد نمیتوان کامل خوانند. قدرت کامل خدا
 چیزی نیست که اصولاً تصور نقص و کمبود در آن برود. عقل هم این مطلب را تصدیق میکند. زیرا
 خداوندی که صاحب وبائی و آفریننده و گرداننده و همراه عالم لایتنای است نمیتواند از ذره ای
 از این عالم غافل باشد و غفلت در اینجا بمنزله نقص است و چنین نقصی را نمیتوان کامل خوانند.
 خداوندی که صاحب میلیارد ها کرات و کیهان است آیا امکان دارد که تسلط او درك کسره
 بسیار کوچک ناچیز که زمین نام دارد نقص بیابد؟

روابط خالق با مخلوق - دربارهٔ مناسبات یا روابط خالق و مخلوق پیروان وحدت وجود

خالق عالم و عالم را وجودی واحد می‌دانند. یعنی می‌گویند خدا همه چیز است و همه چیز خدا است. اسپنوزا معتقد است به اینکه خدا ذاتی است واجب و جامع صفات بیشمار و جهان پرتو این ذات یعنی ناشی و متفرع از اوست و همان‌گونه که نتیجه خود به خود از مقدمه و از اعلی بیرون می‌آید عالم هم از ذات واجب صادر شده و نتیجهٔ طبیعی و منطقی وجود اوست به عبارت دیگر همان‌طور که در هندسه قضایا بالضروره ناشی از تعاریف و اصول هستند امور عالم هم ناشی از مبدا^۱ کل و بر تو آن هستند و جز آنچه هستند نمی‌توانند باشند. مخلوقات همچو بخاری از دریای موج الوهیت متصاعد شده بجلال کبریا^۲ی قرین گردیده و همچون بارانی بدریای مهر و عطوفت خداوندی باز میگردد. گل سرسبد مخلوق "انسان" است. همان انسانی که باو در بعضی موارد تأکید شده و از برخی امور تحذیر لازم شمرده شده است "قانون انسانی" قانون دین است. دین - "دین که یک جهش فکری و بایک قانون کلی است" که وسیلهٔ برگزیده ترین انسانی در زمانهای مختلف بمردم ارائه داده شده است سرلوحهٔ آن یکتاشناسی است. دین را میتوانیم "روش" تلقی کنیم. ما برای اینکه بتوانیم در مطالعه و تحقیق امور زودتر و مطمئن‌تر به نتیجهٔ مطلوب برسیم باید راههای معینی را تعقیب و از قواعد خاصی پیروی کنیم. این راهها و قواعد بر حسب نوع موضوع مورد تحقیق شاید متفاوت باشند. مجموع راهها و قواعدی که در هر علم بکار میرود طریقه یا روش آن علم نام دارد (Methode) اهمیت و لزوم روش نمیتواند مورد انکار باشد زیرا تحقیقاتی که در هر رشته می‌شود اگر از روی ترتیب و قاعدهٔ صحیح نباشد یا تحقیق کننده از آنجا نتیجه نخواهد گرفت و یا اگر احياناً بگیرد پس از رنج فراوان و بیش و بیش رفتهای پی‌در پی و خسته کننده خواهد بود عیناً مانند کسی که مثلاً از خانه به درآمد خواهد بدیدن یکی از آشنایان که در محله‌ای، در دست منزل دارد برود ولی بی آنکه خیابانها و کوچه‌های را که

خانه اش را مستقیماً به اقامتگاه آشنایش متصل میسازد و کوتاهترین فاصله میان آند و نقطه است
 در نظر آورد و آنها را تعقیب کند به راه افتاده به هرکوی و برزنی که برسد و به هرپیچ و خمی که
 برخورد کند در آن قدم نهاده به خیال مسکن و مأوی محبوب جلو برود چنین کسی به سر منزل
 مقصود نخواهد رسید . یا اگر برسد از روی تصادف و اتفاق و غالباً پس از اتلاف وقت و تحمل زحمات
 فراوان خواهد بود . "بیکن" در این باره میگوید "آدمی لنگ که راه راست و درست را تعقیب
 می کند از دنده چالاکي که در بیراهه است البته پیش میافتد . ما از این مقدمه نتیجه میگیریم که
 راه حصول بخدا و قرب درگاه ربوبیت "دین" است . دین روشی است که ما را بمراد نزدیک و شاهد
 مقصود را بما عرضه میدارد . دین حق مجموعه معتقدات و دستورهای است که بشر کاملی که موجد
 بمعجزات باشد بنام پیامبر از طرف خداوند برای هدایت بشر از کوره راههای جهل و نادانی
 براه راست و رسیدن آنان بسعادت دنیا و آخرت آورده شده است در جهان ادیان مختلفه
 بسیار است ولی در هر زمانی يك دین برحق و بر سایر ادیان قبلی متمم بوده است ما هیچوقت
 نمیتوانیم بگوئیم که دین قبلی باطل بوده است زیرا امر درست و صحیح بطلانی بر او جایز نیست
 مگر اینکه بگوئیم دین بعدی مکمل دین قبلی بوده است . در هر زمانی دین حق اسلام بود و
 نهایت آنکه بنا بمقتضیات زمان احکام و شرایع تفاوت داشته است .

مان ای خواهران گرامی دست اتحاد بیکدیگر دهید و نگذارید فکر انکار یزدان در جهان
 باقی ماند . اینکه میگویم خواهران چون روی سخنم باشما مادران امروز یا مادران فردا است که
 مری کودکانی هستید . بر شماست در لوحه ضمیر پاک کودک نام خدا ترسیم کنید . نه نافرمانی
 بالطف و انعام خداوندی مشغول گردانید . حال میگویم آنها که بی خبر مانده اند تقصیری
 ندارند زیرا این بی خبری بهین پژوهش است . لیکن تقصیر باماد رانی بوده که بین آنها و خدای
 آنها حماری کشیده و نگذاشتند حقایق بر کودک نمودار گردد . باز هم میگویم اگر در اثر تربیت

غلط مادران هنوز متوجه راهی درست نشده اید بیایید با کتابهای اسلامی تماس بگیرید .
کتاب وقانون دردسترس شما خواهد بود بخوانید وکودکان خود را تربیت نمائید تا باین ترتیب
راه راست حق و حقیقت و کوتاه بسوی یزدان را همه جهان بیابند و پیروی نمایند .

حالا که چنین رابطه ای بطور طبیعی وجود دارد چرا باید بیخبری و غفلت دامن گیر
یکعده از کسانی باشد که اجتماع امروز را تشکیل میدهند . پایه پیوند بشریت با خدای خود
در دل افراد بالفطره وجود دارد و غفلت و دوری ظاهری که از روی نادانی است همیشه دوام
نخواهد داشت باز میگویم که بانوان بهترین یاران و مددکاران مردان هستند و هرگاه در زندگی
مردان بزرگ دقت کنیم کمک و همکاری بانوان در خدمات آنها بسیار موثر بوده است برای اینکه
بدانید زن چه نقش مهمی در خانواده دارد بهتر است چند نمونه آنها باطلاع خوانندگان عزیز
برسانم . حضرت محمد صلی الله علیه وآله از کمکهای ارزنده و تشویقها و دلگرمیها و محبتهای
حضرت خدیجه بحد اعلای برخوردار بود و این بانوی بزرگوار حق بزرگی در اسلام دارد . ادیسون
دانشمند مشهور امریکائی که بیش از آن قصد اختراع دنیای جدید مدیون زحمات اوست فعالیت
و معلومات خود را تا حد زیادی مدیون مادر خود میباشد . چرچیل سیاستمدار بزرگ که در قرن
اخیر نقش عظیمی در جهان بازی کرد خودش معترف است موفقیتهای خود را مدیون زوجه اش
میباشد . فرانکلن روزولت رئیس جمهور اسبق امریکا که در جنگ دوم جهانی نقش بزرگی را داشت
از بانو روزولت کمکها و یاریهای بسیار ارزنده دریافت داشت . بانوان در این قسمت نقش بزرگی
در خانواده دارند و اگر خانمها بخواهند با نظرات اصلاحی و محبت و وحدت مخالفت نمایند
خودشان بدست خوش ارکان محکم و استوار خانواده را که تار و پود جامعه است سست کرده اند
این بانوان هستند که مردان و زنان فردا را در دامن خود میپرورند و آنها را با اصول اخلاق و
خداشناسی و مهر و انسانیت آشنا میسازند . این بانوان هستند که مردان را در همه امور علمی

وایمانی و اجتماعی بعظمت میرسانند و همانطور که نمونه‌های ارائه شد شرح حال بزرگ و مردان تاریخ حاکی از یارهای ارزنده بانوان آنها میباشد و زنان بزرگ پیوسته در شست جبهه "خدمت" شوهران و فرزندان خویش را یاری داده‌اند و آنها را تشویق نموده‌اند. بانوان بهترین معلم و ارزنده‌ترین مشوق فرزندان خود هستند که بنای عظیم جامعه بر روی آنان گزارده میشود بهوش باشند فرزندان خود را با شناخت خدا و ساز نمایند.

محور سخن - ما هرچقدر درباره وحدت سخن گوئیم باز جای سخن باز است چرا که وحدت اساسی ترین مطالب آفرینش است و از هر لحاظ بنگریم وحدت محور نظم عالم بشمار میرود. در هر رشته سخن اتفاق افتد باز گریزی بوحثت دارد زیرا وحدت اساس عالم وجود است. آری عالم با تمام وسعت و عظمتش يك وحدت بیش نیست و هرچه هست فروغ و اجزاء آنست و این حقیقت است که ما میتوانیم دلایل صحت آنرا در همه جا بنگریم بشرط اینکه دیده، موشکاف و تفکر عمیق بکار اندازیم.

اهمیت بیان وحدت - چرا درباره بیان وحدت و روشن ساختن آن آنقدر اصرار می‌ورزم؟ برای اینکه وحدت همانطور که ستون اصلی ترکیب عالم است دایره‌های درد های جهان نیز میباشد تنها دایره‌ای که میتواند دایره‌های گران بشر امروز را علاج کند وحدت است. هر راه یا طریق دیگری که باین منظور نپیمایند سود بخش نخواهد بود. من خود را وظیفه دار میدانم که این مطلب بزرگ و اساسی را که شاید ساده بنظر میرسد ولی یگانه دایره دایره‌هاست مورد شرح و موشکافی قرار دهم باید همان ایمانی را که بوحثت وجود دارم بپایم برای هدایت جهان بسوی راه راست جمیع خداشناسان از هر دین و فرقه و از هر قوم و قبیله از هر طایفه و دسته از هر رنگ و نژاد از هر دین و عقیده اعم از عقب مانده و پیشرفته اعم از نادان و دانا همگی بهم نزدیک شوم و دست برادری و خواهری بیکدیگر داده تا در بر تو این یگانگی و اتحاد فکرانکار یزدان را ازین براندازم و وسایل ممکنه

باتبلیخ و نوشتن و راههای گوناگون خداشناسان را براه راست راهنمایی کنیم همانا که مردمان خوبی هستند که در میانه خرمین آتش گرفتار شده اند باید آنها را نجات بخشید و راه راست را بر همه افراد بشر روشن ساخت. پس ای خواننده ارجمند - در باب که پراکندگی علت اصلی بدبختی بشر است و بهمان سبب امروزه دنیائی دچار گرفتاری و بیایات شده است. هرگاه بشر راه عقل و دانش را پیروی کند جز این بر نخواهد گزید که دست اتحاد بیکدیگر دهد و بانیروی باطنی و حواس گوناگون که یزدان مقتدر دانا در او بودیعت نهاده هرکس بفراخور استعداد و توانائی قدرت خویش گوشه ای از این چرخ بزرگ زندگی را در دست گیرد و با منتهای علاقه و عشق و دلسوزی و وظیفه ای را که باو محول شده بجای آورد تا ضمن خدمت کردن به جامعه دنیوی خود از آسایشی که بدست همه بشر فراهم میشود برخوردار گردد یعنی او برای همه کار کند و همه برای او کار کنند تا این کره زمین که مسکن بنی آدم است چون یک خاندان متحد و متشکل و هم آهنگ و هموزن باکمال خوشی بایکدیگر بسر ببرند. حال میپرسم آیا این ایدآل و آرمان زیبا و مسرت بخش نیست؟ آیا جز این است که این دورانهای فربخشی که بیان داشتم آرزوی هرفرد بشری از هر نژاد و رنگ و زبان و طایفه و دودمان است؟

لیکن آرزویی نیست که محال یا عملی شدن آن مشکل باشد. دردی است که درمان آن نیز بیان شده و هرگاه بشر در پی علاج برآید بزودی بیماری او شفا خواهد یافت. بمن بگوئید کدام ملتی است که اتحاد را پیشه ساخته و نتیجه سودمند نگرفته باشد؟ کدام قومی است که از اتفاق زیان بیند؟ کدام کشوری در سایه اتحاد راه ترقی نیموده است؟ پس جز این نیست که بشر امروز نیازمند بیک اتحاد دامنه دار جهانی است که همه افراد را بهم مربوط سازد همه خود را برادر و خواهر یکدیگر بدانند و دست خویشاوندی بهم دهند و هر یک از افراد از نعمت آسایشی که هر بشر بفراخور استعداد و توانائی و قدرت جسمانی و روحانی برای جامعه بشریت فراهم میسازد بهره مند گردد.

اتحاد دینی - واما بجز آنچه گفته شد اتحاد دیگری نیز هست که تا آنجا که ما دانسته
 وی برده ایم مهمترو بالاتر از آنست و بیشتر در زندگی بشر موثر واقع گردد و آن اتحاد دینی است.
 بر حسب مشیت الهی ادیان مختلفی در ادوار گوناگون بشریت بوجود آمده که هرکدام پیروانی
 یافته و رفته رفته شمار پیروان آن افزون شده همچون چراغهای چندی که در یابانی گزارند و گرد
 هر چراغ گروهی حلقه زنند تا از روشنائی آن برخوردار شوند. ادیان مختلف پیدا شده که تاریکی
 بشریت را بزدایند و نور یزدانی بر آنها بتابانند تعدد چراغ دلیل بر اختلاف نور نیست. نور یکی
 است بلکه تعدد بنا بر نیازمندی کسانی که از چراغ بهره مند میشوند پدید آمده. بهمین طریق
 امروزه در جهان قریب ۴۴۸ میلیون از افراد دین مقدس اسلام را پیرو شده اند و نزدیک به
 ۷۲۹ میلیون نفر به آئین مسیحیت درآمده و تقریباً ۲۲ میلیون بآئین یهودیت و تعداد زیادی
 نیز بدین بودائی کفو سیوس و غیره گرویده اند. پیروان هر یک از ادیان که توجه و قبله آنها مرکز
 دین خوش بود باین ترتیب بهم در پیوستند و نوعی یگانگی پدید آوردند که آنها اتحاد دینی
 خوانند. شك نیست که اتحاد خوبست ولی تا آنجائی که مصادم و مزاحم با هدف مشترکی که در آن
 هدف سایر ابناء بشر شریکند نشود بلکه تمام کسانی که در یک مقصود انبازند و منظورشان بیک
 جا منتهی میشود باید با هم یگانگی داشته باشند هر چند تشکیلاتشان از یکدیگر جدا باشد.
 راستی آنست که پیروان ادیان خدا پرستند. در عین حال که اینها بمرکز خود
 توجه دارند چون همه هدفشان یزدان یگانه و آفریننده جهانیان است نباید از هم دور باشند
 نباید از هم جدائی گیرند نباید با هم دشمنی ورزند و مبارزه نمایند چرا که مقصودشان مقصدشان
 هدفشان یکیست هر چند تشکیلات و راه عطشان جدا باشد. در آن مثال که در بالا بیان داشتیم
 آیا معقول است کسانی که گرد چراغی چند در یابان حلقه زده اند بایکدیگر از رحال و مبارزه
 برآیند در حالیکه همه مقصودشان کسب روشنایی و نور گرفتن است. آیا بهتر آن نیست که بجای

مبارزه کردن و انهمحلال یکدیگر با دست یگانگی بکوشند تا نورشان افزون گردد و همه بیابان را روشن نمایند و همگان دوریک چراغ نیرومند مرکزی گرد آمده و تاریکی را بزدایند . آیا قابل ترجیح نیست بجای آنکه نیروی خوشتن را صرف ازین بردن یکدیگر کنند و رسیدن آن برآیند که بایاری و تعاون تاریکی را ازین برند ؟ زیرا منظور پیامبران خدا همگی بسوی یزدان یکتا فرا خوانسند بوده است و منظوری جز سوق بشر بخداپرستی نداشته اند . هرگز آنان بایکدیگر جدال نکرده و مردم را دعوت ننمودند . باینکه با سایر پیامبران دشمن باشند بلکه همگی برگزیدگان یزدان را راهنمایی میدانستند که بشر را از راههای مختلف بسوی کعبه^۱ مقصود رهبری میکنند . آن پیشوایان هرگز یکدیگر را تخطئه نکردند ازهم بدگویی ننمودند . از نیروی یکدیگر منع نفرمودند . بین پیروان ادیان مختلف جدائی نیفکدند بلکه همه را به اتحاد و اتفاق دستور دادند . هرگاه چنین نبود برخلاف خواست و امر خدائی قیام میشد زیرا خدای همه یکی است و همگی بندگان یزدان یکتایند و پیامبران برخلاف امر خدا رفتار نکرده اند .

حضرت موسی علیه السلام پیامبر او العزم سخنانی درباره اتحاد فرموده و پیروان خود را به یگانگی تشویق نموده است . حضرت عیسی علیه السلام پیامبر محبوب خلیق^۲ نیک نفس^۳ مهربان فرموده که باید مهربانی شعار تمام بشر باشد و همگان یکدیگر را برادر بخوانند . حضرت محمد صلی الله علیه وآله بزرگ پیامبر اسلامی صاحبان ادیان آسمانی را پاک شمرده و فرموده که اینان باما نزدیک و یگانه اند . آن حضرت همگان را زیر لوای اتحاد و پرچم وحدت دعوت کرد و پیروان کتب آسمانی را نیکو شمرد .

مگر قرآن نمیفرماید : قل یا اهل الكتاب لقالوا الی کلمة وسوا^۴ بیننا و بینکم الا تعبد الا الله ولا تشرك به شیئا ولا یتخذ بعضنا بعضا اربابا من دون الله فان تولو فقلوا شهدوا بانا مسلمون . (۱) (۳-۵۷)

(۱) یعنی: ای پیروان کتاب آسمانی شما را دعوت میکنیم بسوی کلمه ای که مشترک بین ما و شما است و همگی بآن عقیده مندیم که خدائی را جز خدائی یکتا نپرستیم و چیزی با او انباز نگیریم و برخی از ما بعضی را شریک یزدان ن سازند پس اگر دعوت را نپذیرفتند بگوئید و گواه باشید که ما گردن نهند گانیم.

نشان میدهد که پیامبر اسلام صلی الله علیه وآله به پیروان ادیان آسمانی نظر لطف و رحمت و برادری داشته و آنها را از خود جدا ندانسته و با محبت و مهربانی با ایشان رفتار کرده است شرح سیره و زندگانی حضرت محمد (ص) معاشرت و نزدیکی آن بزرگوار را با اهل کتاب در قسمت دوم این کتاب خواهید دید. پس ما را با عیسویان و سایر ادیان آسمانی اختلاف اساسی نیست همه خدا پرستیم و همه برادران موحد ما هستند زیرا همه بخداوند یکتا قائلند. پس چرا دشمن هم باشیم؟

الگو و استخوان بندی - استخوان بندی و الگوی اساسی ادیان یکی است و هرگاه بخواهیم

آنها را بدن انسان مقایسه کنیم می‌گوئیم هر فردی از افراد انسان همه اعضا مانند سر و دست و پا و گوش و چشم و دهان و بینی و غیره را دارند و اگر فاقد آن باشند نمیتوانیم آنها را انسان کامل بدانیم. از این جهت همه افراد با هم شبیهند. تفاوت افراد بشر بایکدیگر برخی اختلافات جزئی در قیافه است که باعث تمیز افراد بشر از یکدیگر میشود. ادیان هم همین حکم را دارند. اصل و استخوان بندی آنها که در حکم اعضا بدن انسان است در همه هست و مختصر تفاوتی که دارند از لحاظ اقتضای زمانی و مکانی زمان نزول است که قابل قبول افراد باشد چنانکه اگر دستورات مسیحیت در زمان موسی علیه السلام نازل میشد قابل قبول نمیبود و هرگاه تعالیمات اسلام در زمان مسیح نازل میگردد پیروی نمیشد چون زمان آن هنوز نرسیده بود. نکته دیگر رعایت مکان است که دین در چه مکانی نازل شده و هر چند ادیان پیامبران اول العزم جهانی است و برای همه جهان میباشد لیکن بطور قطع و یقین و بر حسب ضرورت تأثیر و تبلیغ رعایت مکان نزول

هم در آنها بعمل آمده است چنانکه در دیانت‌غرای اسلامی که در کشور خشک و بی‌آب عربستان نازل شد اصل دستور پاکیزگی بصورت حداقل واجب بیان گردیده چنانکه بعداً در دستورات ائمه هدی صلوات الله علیهم اجمعین موضوع استحکام و پاکیزگی بدن که مکمل دستور دینی نظافت است بوفور بیان شده است و قوام و پایه اساسی ادیان خداپرستی و خداشناسی است و بطور مسلم همه ادیان اصل خداپرستی را بعنوان بزرگترین اساس خود تلقی میکنند و هیچ دینی نیست که خالی از آن باشد و با آنرا مهمترین تعلیمات خود نداند منتها تفاوت در درجات و ماهیت آنست که وابسته بزمان و مکان میباشد و چون در ادیان بررسی کنیم می‌بینیم بایشرف‌تد رجسی علم و دانش و توسعه فکر بشر مفهوم خداشناسی هم توسعه گرفته است.

مشترکات اخلاقی - همه ادیان صفات نیک مهربانی، حسن خلق، دوستی، محبت، مدارا، کمک کردن بیکدیگر، وفاق، همزیستی، فداکاری نسبت با اجتماع، گذشت و عفو و انسانیت و سایر اصولیکه در اخلاق بتفصیل ذکر شده مقرر داشته اند برعکس از صفات زشت مانند دروغ، ریا، خدعه، تقلب، دزدی، آزار، قتل و سایر اعمال ناشایسته نهی کرده اند و این دستورات مثبت و منفی بصورت‌های گوناگون عبارات مختلفه انگیزه‌های متنوع در همه ادیان وجود دارد که حاصل آنها مشابهت مبلخین و مروجین ادیان بجای اینکه روز بروز شکاف و اختلاف بین پیروان ادیان را بیشتر سازند و هر روز بیشتر بشریت را فرقه فرقه دسته دسته کنند باید در ضمن پای بندی بدین خود و تبلیغ آن که وظیفه آنها بشمار میرود در راه وحدت و یگانگی و اتفاق پیروان ادیان بکوشند که همان دستور الهی بزرگ است که بصورت آیه شریفه "واعتصموا بحبل الله جميعا ولا تفرقوا" بیان شده است.^۱ منظور از اعتصام دست آویختن برشته بزرگ الهی است و جمیع افراد بشر نه پیروان یک دین واحد باین اتحاد خوانده شده اند و معنی کلمه "جميعا" شامل و فراگیرنده است و نباید معنی این آیه بزرگ را کوچک و محدود ساخت باید اتحاد را روز بروز وسیع‌تر نمود اتحاد در خداپرستی

و خداشناسی و اخلاق و انسانیت و شعار خود قرار داد . این است دستور مجید و راه راست
 "دین محمدی" این است انگیزه منجی بشریت اگر اسلام بسرزمین بشریت نیامد تا با امروز ممکن
 بود از جنگ و نفاق نسل بشریت منقرض شده باشد .

آنکس که دلی دارد آراسته معنی گر هر دو جهان باشد د برای یکی ریزد
 وحدت جهانی میگوید : بادوستی و برادری و حسن تفاهم و وحدت میتوان زمینه استقرار کاملترین
 و بهترین دستورات اساسی الهی را در جهان فراهم نمود . هرگونه ارشاد و تبلیغ باید در محیط
 محبت و برادری و یگانگی انجام شود .

"گوهریاك توا زمدحت ما مستغنیست"

"فكر مشاطه چه با حسن خدا داد كند"

مبحث دوم

شرح زندگی محمد (ص)

محمد رسول الله (ص)

(د رود براو باد)

The prophet Mohammad, (peace be upon him).

"محمد . . . د عالم تفكر اینها را میدید و باز میدید نوری را که آنشب از قله کوه "حرا" دیدن گرفت مکه را و جزیره العرب و دنیا را روشن کرد نوریه مشعل آنرا خود در دست داشت نوریکه بشریت از فروغ آن منقلب و دیگرگون شد . این نور نور اسلام بود روشنی و فروغ یکتا پرستی بود نور حقیقت و راستی و پرتو شرف و فضیلت و تقوی بود . . ."

عرستان - بایک نظر اجمالی د قسمت جنوب غربی آسیا کشوری را می بینید که از سه طرف به دریای احمر اوقیانوس هند و دریای عرستان محدود است این قطعه زمین را عرستان نامند . عرستان دارای بسیاری از صحرای پوشیده شده از شن و تپه های عریان است . گوشه ای از این کشور شهرست بنام مکه که از نظرگاه مسلمانان مکان مقدس است . مکه دارای مسجد بزرگی است که کعبه نامیده میشود هر سال هزاران مسلمان از اطراف و اکثاف جهان برای انجام مراسم حج به آنجا روی مینهند .

ذکر این نکته لازمست که وسعت سرزمین مکه دویست کیلومتر مربع بود و در آنجا حتی يك درخت پیدا نمیشد و سکه مکه از دوا راه ارتزاق میکردند یکی تجارت و دیگری پرورش دام بالاخر پرورش شتر

عرب اصیل در صحرا زندگی میکرد و شتر میپرورانید و منسوب به يك قبیله بود و در زندگی اعراب زندگی انفرادی مفهوم نداشت.

همانطور که يك (اتم) نمیتواند ب تنهایی زندگی کند و مجبور است که با انبهای دیگر متحد شود و يك مولکول بوجود بیاورد تا اینکه زندگی نماید عرب هم می باید در يك قبیله زندگی کند . رئیس قبیله در قبیله خود يك پادشاه بود در حالیکه غیر از شتر تجمل دیگر نداشت.

محمد رسول الله در مکه متولد شد و تا پنجاه و سه سالگی در آنجا اقامت داشت.

سال حمله بمکه - در سال ۵۷۰ میلادی ابرهه نایب السلطنه حبشه تصمیم گرفت کعبه را

ویران نماید البته تصمیم این مرد جاه طلب خود بین از لحاظ اقتصادی و بازرگانی بود .

چون ابرهه با فیل عازم مکه شد اعراب خط سیر او را خط فیل خواندند و چشمه های را که در سر راه او بود (عین الفیل) نامیدند و مدخل مکه را که از آنجا وارد شهر شد (باب الفیل) نام نهادند و حتی سال پانصد و هفتاد میلادی را که (ابرهه) وارد مکه شد عام الفیل خواندند و رسول خدا در آن سال متولد گردید .

ولادت رسول الله - محمد از نژاد روماد را حیل و شرفی که وابسته به قبیله سرشناس قریش

بود یا بعمره وجود نهاد . این قبیله سالهای متمادی پرده داری و ریاست مکه را بعهده داشت . از این قبیله مردان دانشمند بجهان عرضه شده است . از آن قبیل (قسی بن الکلاب) که مرد بسیار دانشمند و شجاعی بود در جنگ فرمانده قبیله در زمان صلح قاضی و مصلح آنان بشمار میرفت . یکی از اخلاف قسی بن الکلاب هاشم بود . هاشم مرد قوی و غنی بود که مکه را بخوبی اداره میکرد . زمانی که در مکه قحطی بوجود آمد او کمک بسیاری در این باره ب مردم نمود . او بسیار کار انجام داد تا تجارت مکه را شکوفان نمود .

پسر هاشم عبدالمطلب رئیس قبیله هاشم که رسول خدا را جد بوده است . او مردی نیک

متصرف بصفات حمیده که هنوز هم از او به نیکی یاد میشود . او بود که برای دومین بار چاه زمزم را کشف نمود . اینچنین مردی فاقد پسر بود . از خداوند درخواست پسر کرد و گشت هرگاه بمن ده پسر بدی پسر دهم را در راه تو قربانی خواهم کرد .

خداوند مسئول او را اجابت نمود و پاوده پسر داد . پسر دهم موسوم به عبدالله از تمام پسرهای عبدالمطلب زیبا تر بنظر میرسید . عبدالمطلب بعد از تولد دهمین پسر صبر کرد تا اینکه عبدالله بسن رشد رسید زیرا لازمه قربانی کردن آن پسر این بود که بسن بلوغ برسد و آنگاه خود عبدالمطلب کارد بر حنجره او بگذارد و خونش را در راه خدا بریزد .

هر قدر عبدالله بزرگتر میشد زیبا تر میگردد و تمام دختران جوان قریش عاشق او بودند . روایت میکنند که وقتی عبدالله با آمنه دختر وهب ازدواج کرد دوست دختر جوان ویا کره قریش از اندوه مردند . بعد از اینکه عبدالله بسن بلوغ رسید پدر متوجه شد که می باید بوعده خود وفا کند . اعراب اصیل خواه از طایفه قریش و یا طوایف دیگر به عهد خود استوار بودند و وقتی وام میگرفتند قرض خود را در رأس موعد ادا میکردند و هنگامیکه قول میدادند در روز معین به آن قول وفا میکردند . عرب اصیل همانطوریکه فکر میکرد حرف میزد و بین بیان و اندیشه او تفاوت وجود نداشت .

عبدالمطلب خود را مکلف میدانست که بعهده خویش وفا کند خاصه آنکه يك (حنیف) بشمار میآمد و (حنیف) کسی بود که خداوند واقعی و خالق آسمان و زمین را جستجو میکرد . در آن موقع در مکه چند نفر که تاریخ اسم آنها را ضبط کرده وجود داشتند که حنیف بودند و یکی از آنها عبدالمطلب بشمار میآمد . باری عبدالمطلب با اینکه میدانست چاره ای غیر از قربانی کردن عبدالله ندارد بخود گفت خداوندی که من در جستجوی او هستم بزرگ است و من وقتی می بینم که قرض يك بدکار که ناحیز است از ریافت آن خود داری میگویم در این صورت آیا نمیتوان قرض کرد خدائی

که این آسمان وزمین را آفریده از ریافت خود ازید هکاری چون من صرفنظر نماید؟

ولی عبدالمطلب نمیتوانست بفهمد که آیا خداوند حاضر هست که از طلب خود صرفنظر کند یا نه؟ و تصمیم گرفت که برای وقوف بر این موضوع از یک (عراف) یعنی شخصی که همه چیز را میداند کمک بخواند.

در آن موقع یک عراف در شهر یثرب (شهر کنونی مدینه) زندگی میکرد که میتوانست از احکام آسمان وقوف پیدا نماید و عبدالمطلب سوار بر یک شتر نر شد و راه یثرب را پیش گرفت و از اینجهت سوار شتر نر شد که شتر ماده نزد اعراب یک حیوان تجملی بود که آن را فقط برای شتر دوانی نگاه میداشتند و شتر ماده سفید رنگ خیلی قیمت داشت.

عبدالمطلب مدت پانزده روز با شتر راه پیمود تا به (یثرب) رسید و نزد عراف رفت و عراف بعد از نظاره ستارگان آسمان گفت خدائی که تو از او ده پسر خواسته ای حاضر است که از خون پسر دهم صرفنظر کند مشروط بر اینکه تو (دیه) بپردازی.

در عربستان بهای خون انسان شتر بود و عبدالمطلب از عراف پرسید که آیا من اگر ده شتر دیه بدهم خدا راضی خواهد شد. عراف نظر به ستارگان آسمان انداخت و گفت نه.

عبدالمطلب گفت اگر پانزده شتر قربانی کنم چطور؟

عراف باز از آسمان کسب تکلیف نمود و جواب منفی داد.

عبدالمطلب شماره شترها را به یکصد رأس رسانید و عراف گفت که خداوند دیه ترا پذیرفت و عبدالمطلب بکه مراجعت کرد و بجای اینکه پسر خود عبدالله را قربانی کند یکصد شتر در راه خداوند قربانی کرد و بعد ها که پسر عبدالله موسوم به محمد پیغمبر اسلام گردید و قرآن نازل شد خداوند در قرآن (دیه) قتل را مشروط بر اینکه مسبوق باراده قبلی و تمهید مقدمه و وسیله نباشد یکصد شتر قرار داد.

عبد الله بعد از اینکه از جانب خداوند بخشوده شد و بدش بجای او یکصد شتر قربانی کرد با (آمنه) ازدواج نمود و محمد (ع) از یطین (آمنه) متولد گردید و قبل از اینکه دیده بجهان بگشاید پدرش عبدالله دیده از دنیا فرو بست.

در انجیل آنطور که یوحنا نوشته خبر داده که بعد از من (پریکلی توس) خواهد آمد که معنای آن بزبان یونانی همانا (احمد) است و احمد بمعنای ستوده نام پیغمبر اسلام می باشد و محمد یعنی ستوده تر. معلوم میشود که بر حسب روایت یهودیها هم کلمه مزبور را خوانده و اطلاع داشتند که حضرت مسیح اطلاع داده است که بعد از او (احمد) خواهد بود زیرا طبق روایت در شب تولد پیغمبر اسلام یودیها خیلی مضطرب بودند و از تولد فرزند آمنه بیم داشتند. روایت میکنند که (آمنه) مادر پیغمبر گفته بود که من در موقع بارداری وزن جنین را احساس نمیکردم. با اینکه طبق روایت یهودیها متوجه شدند شخصی که در انجیل (یوحنا) از وی نام برد مانند قدم بجهان گذاشته بعد از تولد پیغمبر اسلام در روضه سکه مکه و سایر مناطق عربستان تغییراتی حاصل نشد زیرا در عربستان تولد يك پیغمبر يك واقعه غیر عادی نبود.

عربستان بروایتی یکصد و بیست و چهار هزار و بروایتی صد هزار و بروایتی چهل هزار پیامبر به جهان اهداء کرده و سه مذهب بزرگ توحیدی که مذاهب یهودی - عیسوی و اسلام است از عربستان برخاست مشروط بر اینکه سواحل شرقی دریای روم را هم جزء عربستان بدانیم.

قد رسولم این است که اعراب در گذشته از نژاد يك پیامبر حیرت نمیکردند زیرا نظایر آن واقعه را دیده بودند حتی آمنه که طبق روایت در موقع حمل شنید که فرزند او يك پیامبر است از این بشارت خیلی حیرت نمود زیرا سرزمین عربستان جایی بود که نه فقط تولد يك پیامبر در آنجا يك واقعه استثنائی بشمار نمی آمد بلکه برخورد افراد بشر با خداوند هم در آنجا استثنائی نبود و تمام پیامبرانی که در عربستان بوجود آمدند با خداوند صحبت میکردند.

سه میلیون کیلومتر مربع صحراهای مسطح و گرم عرستان منطقه ای بود (و امروز هم هست) که
در آنجا انسان میتواند حتی بدون واسطه با خداوند تماس حاصل کند .

خدا در همه جا هست ولی امروز هم که قرن بیستم می باشد کسانی که میخواهند با خدا
صحبت کنند به عرستان میروند . یهودی راه کنعان و بیت المقدس را پیش میگیرد و عیسوی هم بطرف
اورشلیم و بیت اللحم (بیت المقدس) می رود و مسلمان بسوی کعبه روان میشود .

چون در صحراهای عرستان همانطور که مانعی وجود ندارد که جلوی دید را بگیرد و بهر طرف
که نظریانند از دشت های نامحدود و آسمان بی پایان را خواهند دید مانعی هم برای شناسایی
خداوند و فرشتگان موجود نیست . وقتی برخورد با خدا در صحراهای عرستان يك واقعه استثنائی
نباشد تولد يك پیغمبر هم واقعه ای خارق العاده نمیباشد .

روایت میکند که علاوه بر (آمنه) تمام خوشاوندان محمد (ص) دریافتند که آن طفل
پیغمبر است و مع هذا او را بنظر اعجاب نمیگرفتند و طرز پرستاری از محمد (ص) قریب با طرز
پرستاری از سایر اطفال قریش نداشت .

شاید از این جهت آن طفل را با نظر عادی نمیگرفتند که تنها پیامبر متولد شدن مهم نیست
و آنچه بیشتر اهمیت دارد ایفاء وظیفه رسالت است .

در عرستان صد و بیست و چهار هزار تن به روایتی بوجود آمدند ولی در بین آنها کسانی که
توانستند رسالت خود را به انجام برسانند معدود هستند و آنهایی توانستند موفق به انجام رسالت
شوند که در دامن صحراهای وسیع عرستان پرورش یافتند .

حفظ زندگی در دشتهای لم یزرع عرستان که فقط خار مغیلان و سوسمار در آن یافت میشد
مستلزم این بود که شخص استقامت جسمی و پایداری روحی داشته باشد و بتواند خود را مطیع
انضباط قبیله و طایفه کند . همانطور که ذکر شد وابستگی به قبیله همانند انی بود که بایستی

با پیوست یکدیگر تشکیل مولکول دهند زیرا يك نفر بطور انفرادی نمی توانست و حتی حالا هم نمیتواند
 در آن دشتهای وسیع با تمام امکانات موجوده امروزه زندگی نماید .

مانند زنبور عسلی که اگر از کند و طرد شود بزودی نابود میگردد .

دیگر چیزیکه باعث استقامت و پایداری يك فرد عرب میشود تحمل در مقابل گرسنگی و تشنگی
 بوده است . قدرت تحمل عرب بادیه در مقابل گرسنگی و تشنگی بقدری بوده و هست که سکه مناطق
 دیگر از آن بیخبر بوده و هستند . اعراب بدوی حتی وقتی شهر نشین میشدند تمام مختصات
 زندگی بدوی خود را حفظ میکردند فقط بجای اینکه در خیمه زندگی نمایند در خانه بسر میبردند .
 قبایل دهگانه قریش بعد از اینکه در مکه سکونت کردند چون روش بدوی را از دست ندادند اطفال
 خود را بعد از تولد به دایه ای از زنهای بادیه می سپردند تا اینکه طفل در صحرا بزرگ شود و رشد
 نماید . علاوه بر رسم مزبور دو علت در آن تصمیم دخالت داشت :

اول اینکه اعراب عقیده داشتند که هوای مکه مضر است و کودکانیکه در مکه بزرگ شوند در
 طفولیت میمیرند . این نظریه درست است زیرا در مکه میکربهای عفونی کودکان را تهدید بمرگ
 میکرد ولی در هوای صاف صحرا میکرب وجود نداشت .

دیگر آنکه سپردن طفل بیک دایه از زنهای بادیه سبب میگردد که بین قبایل اصیل عرب
 و برادران رضاعی آنها هم بستگی شدید پیدا میشد و چشم برادر واقعی به او مینگریستند .
 بعد از اینکه محمد (ص) قدم بعصره وجود نهاد طبق رسم قریش موی سوش را تراشیدند و هم وزن
 آن طلا بین فقرا تقسیم کردند . بعد از اینکه موی سر محمد (ص) را تراشیدند او را بدایه سپردند
 پیغمبر اسلام دو دایه داشت که در تواریخ اسلامی ازکی ازآند و یعنی از دایه اول که بنام
 سوبه (Suwaiba) کمتر یاد می شود و شاید مورخین اسلامی از اینجهت که دایه اول مدت
 خیلی خد متگزار محمد (ص) بوده کمتر صحبت میکنند . گرچه آندایه برای محمد (ص) خدمت کمی

انجام داد ولی محمد (ص) مادام العمر سپاسگزار او بود و موقعی هم که محمد (س) بسن رشد رسید آنزن را همانند مادر احترام میکرد و تا زمانیکه در قید حیات بود برایش پوشاک و پول میفرستاد گفتیم که زنهای قریش اطفال خود را شیر نمیدادند و دایه می سپردند تا بصحرایبرد و شیر بد هد بعضی از زنهای عرب در برخی از فصول سال بهیأت اجتماع از صحرا به مکه میآمدند تا اینکه اطفال شیرخوار را از مادران آنها بگیرند و به صحرا ببرند و بزرگ کنند و در آینده با بزرگان خوشاوند شوند از حمله زنان طایفه بنی سعد بهیأت اجتماع بمکه آمدند و هر کدام طفلی را تحویل گرفتند تا بزرگ نمایند . پرستاری که برای محمد (ص) استخدام شد (حلیمه سعدیه) نامیده میشد .

در اولین حمله او رضایتی به تقبل محمد (ص) نداشت چون فکر میکرد بعلمت بی پدری محمد (ص) از طرف او عایدی نصیبش نمیشود ولی چون او طلب دیگری پیدا نشد لذا راضی شد محمد را بپذیرد . (حلیمه) خاطرات خود را چنین نقل میکند :

"آن سال در فصل بهار باران نبارید و من بشوهرم گفتم ما که برای معاش چیزی نداریم خوب است به مکه برویم و طفل یکی از بزرگان مکه را بصحرا بیاوریم و بزرگ کنیم تا بتوانیم از پدر طفل حرق الزحمه دریافت نمائیم .

شوهرم پذیرفت و من در حالیکه طفل شیرخوار خود را در بغل گرفته بودم سوار ماده الاغی که داشتیم شدم و شوهرم افسار او را در دست داشت و براه افتادیم . طفل من از گرسنگی میگریست زیرا پستان من شیر نداشت و خشک بود زیرا یگانه ماده شتر ما هم در اثر گرسنگی شیر نمیداد و لذا ما گرسنه مانده بودیم . وقتی بمکه رسیدیم زنهای طایفه ما اطفال توانگران را گرفتند و عانم بازگشت شدند و هر يك هدیه ای خوب از پدر طفل دریافت نمودند . ولی هیچ طفل توانگر نصیب ما نشد و فقط طفلی یتیم موسوم به محمد (ص) را بما عرضه کردند بدون اینکه مادر او بتواند هدیه ای بما بدهند .

”من بشوهرم گفتم برای اینکه دست خالی مراجعت نکیم خوب است این طفل را بپذیرسم زیرا هرچه باشد از قریش است و وقتی بزرگ شد جزو بزرگان قریش خواهد گردید و ما از قبل او استفاده خواهیم کرد • شوهرم پذیرفت • هنوز نیم منزل از مکه دور نشده بودم که من با تعجب زیاد متوجه گردیدم دوستان من پرازشیر شده بطوریکه هم فرزندان من از شیر پستانها سیر شده و هم محمد (س) • وقتی بمنزل رسیدیم شوهرم پستانهای ماده شتر را بمن نشان داد و گفت حلیمه نگاه کن که چگونه پستانهای شتر ماده • ما پرازشیر شده است •

ما که گرسنه بودیم شیر شتر را دوشیدیم و سیر شدیم و راحتی شب را خوابیدیم • صبح روز بعد شوهرم مرا خطاب نمود که حلیمه طفل را نیکو دار که او دارای برکتی است که ما را سعادت مند خواهد کرد • مدت پنج سال محمد در دامن حلیمه و دامان محرا میزیست • استنشاق هوای آزاد محمد را قوی و سلامت پرورش داد • بعلاوه حرف زدن را بخوبی آموخته بود • گاهی از محمد (س) می پرسیدند این فصاحت و بلاغت کلام را از که آموخته ای ؟ حضرت محمد (س) جواب میداد من در میان اعضای خانواده • دایه ام (بنی سعد) زبان را آموختم • این قبیله بمناسبت فصاحت و بلاغتی که در گفتار داشتند سرشناس بودند • محمد (س) پیوسته سپاسگزار دایه اش بود و او را بدیده • احترام می نگریست •

حیات اولیه محمد ص — محمد شش ساله بود که دایه اش را ترك کرد و بامادرش (آمنه)

زندگی نوین را آغاز نمود •

محمد بن عبداله يك رنجبر بمعنای واقعی بود • در بین مشاهیری که در دوره طفولیت و آغاز جوانی رنج برده اند هیچکس را نمیتوان یافت که باندازه پیغمبر اسلام در کودکی و جوانی رنج برده باشد • من تصور میکنم یکی از علل اینکه در قرآن بدفعات توصیه شده نسبت به یتیمان و مساکین ترحم نمایند و از آنها دستگیری کنید همین بود که محمد بن عبداله در دوره کودکی را

بایتمی گذرانید و در آغاز جوانی بسیار بی بضاعت بود .

وقتی پینمبر مسلمین چشم بدنیا گشود پدرش از دنیا رحلت کرده بود . با اینکه محمد (ع) از طایفه قریش بشمار می آمد و طایفه مزبور در مکه احترام داشتند مادر محمد آمنه مجبور شد که بمدینه نزد خویشاوندان خود برود که شاید بتواند فرزندش را در آنجا و با کمک خویشاوندان خود بزرگ نماید زیرا بعد از مرگ عبدالله پدر محمد (ع) آن طفل یتیم و مادرش از مال دنیا هیچ نداشتند البته این موقعیتی بود برای بروز کمال نفس محمد (ع) .

محمد از خیر مطلق آفریده شده بود و با هیچ تحولی یا پیش آمدی از آنچه بود عدول نمیکرد و نمیتوانست جز آن باشد هر چه کرد خیر و هر چه گفت عین حقیقت و وفا بود لذا احتیاجی نبود که با خلطه و آمیزش یا فرمانبرداری از پدر یا مادر یا مال و نیکو گردد . بهمین علت هم یتیم نامیده شد همچون در یتیم که بس قیمتی و گرانبهاست و الص .

محمد (ع) دارای فضائل اصلی و دنیال آن صاحب کلیه فضائل تبعی که مهمترین سرمایه

حیات انسانی است بوده بشرح زیر :

ذکا ، سرعت ادراک ، صفای ذهن ، سهولت تعلم ، حسن تعقل ، تحفظ ، تذکر ، بزرگ نفسی ، مردانگی و دلیری ، بلند همتی ، ثبات ، حلم ، سکون ، شهامت ، تحمل ، تواضع ، عمیمیت ، دقت ، حیا ، رفیق ، حسن سیرت ، مسالمت ، راحت ، صبر ، قناعت ، وقار ، ورع ، انتظام ، حریت ، سخا ، کرم ، عفو ، مروت ، مساوات ، سماحت یا جوانمردی ، سماحت ، صداقت ، الفت ، وفا ، شفقت ، مهربانی ، مضافات احسن شرکت ، حسن قضا ، تردد ، تسلیم ، توکل و عبادت .

بعد از اینکه مادر و فرزند بمدینه رسیدند مادر محمد موسوم به آمنه که جوان بود با سرودن

شعر خود را از اندوه مرگ شوهر و تنهایی و تهی دستی تسلی میداد .

ضمنا باید متذکر شد که عبدالله پدر محمد (ع) هم در مدینه مدفون بود شاید نیمه ازایده

آمنه این بود که به سر قبر شوهر خود رود و شعر سراید . چون در آن موقع عده ای از زنهای محترم در ریستان شعر می سرودند ولی افسوس که آمنه پس از ورود بمدینه بیمار شد و بزودی حال زن جوان طوری وخیم گردید که همه دانستند خواهد مرد . آمنه گاهی زیر لب چیزی میگفت . یقوت محمد خرد سال دید که دیگر مادرش جواب نمیدهد . خود را روی سینه مادر انداخت و شیون کنان گفت مادر . . . مادر . . . چرا جواب نمیدی؟ ولی روح از کالبد مادر جوان پرواز کرده بود . محمد در مرگ مادر همچون ابر بهاری میگریست و (مرگ مادر برای محمد ضربه بزرگی بود) محمد که از پدر و مادر همد و یتیم شده بود از آن پس روزها در گوشه ای می نشست و وقتی کودکان باو نزدیک میشدند و از وی دعوت بازی میکردند میگفت مرا بحال خود بگذارید . من نمیتوانم باشما بازی کنم . طوری اندوه مرگ مادر آن طفل خرد سال را ملول کرده بود که غذا نمیخورد و خوشاوندان آمنه میدیدند که روز بروز آن طفل لاغر میشود .

محمد صید بزرگی با اسم عبدالمطلب داشت که در مکه بسر میبرد و پیرمردی صد و هفت ساله بود خوشاوندان آمنه طفل را نزد پدر بزرگش فرستادند . عبدالمطلب وقتی محمد را دید محبت آن طفل در قلبش جا گرفت و بقدری نسبت به محمد علاقمند شد که او را (بدارالندوه) برد . بدارالندوه عبارت بود از مجلس شورای مکه که فقط مردان طایفه قریش مجاز بودند که در آن حضور بهم رسانند آنهم مشروط بر اینکه چهل سال از عمرشان گذشته باشد ولی عبدالمطلب محمد (ص) را باخود به بدارالندوه میبرد و روز اول چند نفر از اعضای آن مجلس بر عبدالمطلب ایراد گرفتند که چرا یک کودک را باخود بآن مجلس بزرگ آورده ولی آنها نیز طوری مجذوب آن طفل شدند که هر دفعه که محمد ص باجد خود بمجلس شورا می آمد . بزرگان قریش او را نوازش میکردند . ولی افسوس که عبدالمطلب هم بعد از دو سال در سن حدود ده سالگی جهان را وداع گفت و باز محمد ص تنها ماند . در آن موقع از سن پینهمبر اسلام هشت سال میگذشت و عسوی او

ابوطالب عهده دار سرپرستی وی گردید . ابوطالب عمومی پینمبر مردی شریف بود ولی بضاعت نداشت و میباید عده ای کثیر از خانواده خود را اعاشه نماید . او نمیتوانست وسائل معاش محمد (ص) را فراهم نماید لذا آن طفل خرد سال مجبور شد که از هشت سالگی برای تأمین معاش خود کار کند . لذا در دوره ای از عمر که اطفال دیگر تمام اوقات خود را صرف بازی میکنند محمد (ص) خرد سال مجبور شد وقت خود را صرف کار برای تحمیل معاش نماید آنهم یکی از سخت ترین کارها یعنی نگهداری گله در گرمای تابستان در صحراهای عربستان .

تحقیق در وضع زندگی محمد (ص) هنگام طفولیت نشان میدهد اندیشه ای که سبب گردید بالاخره آن طفل یتیم از طرف خداوند برای پیامبری مستعد شناخته شود از طفولیت در او را میافت و از همان موقع که محمد (ص) در صحراهای گرم عربستان گله میچراند عادت کرد که در خود فرو رود و فکر کند و صحرا برای اندیشه کردن و در خود فرو رفتن بهترین مکان است .

او هرگاه از شهر خارج میشد و تا شب به تنهایی در صحرا بسر میبرد و نظر بآسمان نامحدود و افق وسیع داشت و در من میدوخت و قبل از اینکه آفتاب غروب کند گله را به آبادی برمیگرداند و شب بمنزل عموش ابوطالب میرفت و میخوابید .

قاعده کلی این است که اطفال یتیم قبل از کودکان دیگر دارای رشد عقلی میشوند زیرا کسی آنها را نوازش نمیکند و غبار ملالت را از چهره آنان نمیزداید .

هیچ مادر و پدر مهربان طفل یتیم را در بر نمیگیرد که ببوسد و در اعیاد بزرگ کسی برای یتیمان لباس و پای افزار نو خریداری ننماید . پسری که نه پدر دارد نه مادر از هشت سالگی مجبور است که کار کند و نان بخورد میفهمد که جز بخود بهیچ کس نباید اتکا داشته باشد و چاره مشکلات خود را فقط از خویش بخواهد .

یک روز که محمد (ص) گله خود را از صحرا به آبادی برمیگرداند کسانی که او را دیدند مشاهده

کردند که آن طفل معصوم پای افزارندارد و پاپای برهنه روی رگهای گرم بیابان راه میسرود .
 زحمات زیاد و تنهائی و قبول مسئولیت طوری محمد (ص) را قبل از وقت فکور و متین کرد که ابوطالب
 بعد از اینکه بد وازده سالگی رسید تصمیم گرفت او را با خود بمسافرت ببرد . بعد از اینکه محمد (ص)
 از اولین سفر خود به سوره مراجعت کرد چون ابوطالب بی بضاعت بود بازگوسفند داری را برعهده
 محمد (ص) گذاشت و او همراه داد گله را به محرا میبرد و در زیر آفتاب سوزان عرستان آن حیوانات
 را میچرانید . هنگامیکه میشهای گله شیر داشتند محمد (ص) در محرا از شیر تغذیه مینمود ولی
 وقتی میشها از شیر میافتادند غذای محمد (ص) بعضی از گیاهان ورشته های محرائی بسود .
 هنگامیکه پیامبر بسن رجولیت رسید د وستان خود را به محرای مکه میبرد و قسمتهائی از محرا را
 بآنها نشان میداد و میگفت من د رکود کی گله خود را د راین نقاط میچرانم و از این گیاهان تغذیه
 میکردم . محمد د ر اولین سفر خود به سوره بهرکجا که میرفت چیزهاییکه مورد علاقه اش بود بدقت
 مینگریست و باچشمان دل آنها را برای خود نگهداری میکرد . بدینگونه بکار و زندگی مردم پی برد
 و دانست آنان بچه چیز احتیاج دارند .

دوران شباب محمد (ص) تا سی و پنج سالگی

پیامبر اسلام د رمیان قومی یا بعریه حیات گذارد که آن قوم غیر از جنگ و ستیز بایکدیگر کاری
 نداشتند حتی شعراء و ادباء عرب نقش مهمی باحماسه سرائی خود د راین صحنه کارزار داشتند
 آنها مدایحی د ر باره آن کمیکه خوب جنگ کرده میسرودند و آنانرا قهرمان جلوه میدادند .
 این عمل محرک بیشتر جنگها و خونریزها میشد . د ر چنین طریق نه تنها اعراب يك ملت محسوب
 نمیشدند بلکه اقوام مختلفی بودند که فقط از لحاظ زبان و مکان یکی بودند .

اعراب بطوریکه میدانیم مدت چهار ماه نمی جنگیدند و مدت حج را هم زنان نه بکسانی که
 بزارت کعبه میرفتند حمله مینمودند نه به بازرگانان .

بعد از انجام مراسم حج مدت سه هفته بازار مکاره ای تشکیل میشد . در این بازار مال التجاره ها خرید و فروش میشد و عداوتها و کینه توزیها جای خود را بدوستی و وداد میداد . شعرا و خطبا همه اعراب می آمدند و شعر میسرودند . شاعر مردی بود که می توانست بوسیله کلام زهرآگین خصم را بقتل برساند یا بوسیله کلام تسلی بخش سبب بهبود بیماری شود .

هرکس نمی توانست شاعر شود و شاعری احتیاج به استعداد و نبوغ داشت .

شعرای عرب اشخاصی بودند با استعداد و با ذوق که فکری آزاد داشتند و ماهیت افکار آنها مغایر با افکار قبیله بود و بهمین جهت در هر قدم مواجه با قیود و شعائر و رسوم عشیره میشدند و چون نمی توانستند خود را مطیع افکار طایفه خویش نمایند راه صحرا را پیش میگرفتند و عده ای از آنها در صحرا از گرسنگی میمردند چون در عربستان هرکس در اقلیله و به تنهایی زندگی میکرد محکوم به مرگ بود و دسته ای از شعرا هم بوسیله راهزنی امرار معاش مینمودند .

هرسال در بازار مکاره شعرای عرب سخنوری میکردند و هر شاعر که گوی سبقت را از دیگران میریود از طرف مردم تجلیل میشد و شعرا را با خط زرین روی پارچه ابریشمین می نوشتند و از دیوار کعبه می آویختند . تا اینکه تمام ملل عربستان که بمکه می آمدند آن شعرا را میخواندند و مدت یکسال شعر مزبور آویخته می ماند و بهمین جهت اشعار مزبور را معلقات میخواندند . کلام شاعر طوری اثر داشت که بیش از طلا و نقره نفوذ میکرد . کعب بن زهیر شاعر عرب میگوید : " ارزش انسان بقلب و زبان او است و بقیه چیزی جز مقداری گوشت آلوده بخون نمی باشد " .

شاعر عرب از زاویه دید يك عرب درست میگوید زیرا در عربستان قدیم یگانه هنر که در قرون

و اعصار متوالی وجود داشته سخنوری بوده است .

سخنوری در بین طوایف عرب بقدری اهمیت داشت که هر رئیس قبیله باید سخنور باشد

و تمام کلماتی که در زبان عربی بمعنای رئیس قبیله است مثل امیر سعید و غیره بمعنای کسی است که سخن میگوید .

پیغمبر اسلام اکنون بسن بیست سالگی رسیده و در این مدت فقط بوطن و کسب و کارش فکر میکرد و علاقه داشت ولی کم کم در اثر مسافرتها متوجه شد که او بسایر چیزها هم علاقمند است . پیغمبر اسلام وقتی در بازار مکاره گوش باشعار شعرای عرب داد طوری تحت تأثیر گفتار آنها واقع گردید که از آن پس از فرصت استفاده میکرد تا اینکه اشعار فصیحای عرب را استماع نماید . و در همان اوقات بود که کعب بن زهیر شاعر مکی را در بازار مکاره در حال خواندن شعر دید و دید رنگ جبهه خود را از تن بیرون آورد و بعنوان صله بآن شاعر داد .

ابن هشام - ابوداود - ابن حنبل - حمید الله - ابن سعد که از محققین تاریخ پیغمبر اسلام بوده اند تصدیق میکنند که محمد (ص) شعر را دوست میداشت و گاهی اشعار شعرای عرب را بر زبان آورده است . محمد (ص) واجد تمام صفات خوب یک عرب اصیل بود منهای صفت های بد او . اگر بعد از اینکه محمد به پیغمبری مبعوث شد این حرف را درباره اش میزدند ممکن بود تصور شود که تملق میگفتند ولی بیست و پنج سال قبل از اینکه محمد (ص) به پیامبری مبعوث شود او را (امین) و (عبور) می خواندند .

محمد متوجه شد که مکه برای عده ای از ساکنینش چندان رضایت بخش نیست . چون عده ای بود که مورد تجاوز و حمله ستمگران عرب قرار میگرفتند .

لذا پیامبر در مدد اصلاح گرائی برآمد . با سابقه ای که از صفات مدد و خش به اعراب داده شده بود عده ای از مشهریه های متنفذ او مجلس ترتیب دادند که محمد در آنجا راجع به بهبود امور اظهار نظر نماید . در همین مجلس بود که تصمیم گرفته شد ضعفاء بایستی مورد حمایت قرار بگیرند .

هرکس که مورد تجاوز قرار گرفته بود طبق این دستور قرار شد اموالش به او مسترد گردد .

محمد (ص) فعالانه برای این اصلاحات اقدام کرد تا بدینگونه نشان دهد که او دشمن ظالمان و سیدادگران و دوست ضعیفا و فقرا است . مردم مکه آنچنان تحت تأثیر رفتار و کردار او قرار گرفتند که تصمیم گرفتند او را بنام محمد (امین) ملقب نمایند .

آری زمانی این لقب به پیامبر اسلام داده شد که سایر مردم آنسرزمین باین کمال آراسته نبودند . میتوانیم بگوئیم که در همین دوران بود که محمد (ع) وارد سپاه (حلف الفضول) جوانمردان دأطلب شد . (حلف الفضول) عبارت بود از سپاهی که سرایان آنرا عسده ای از جوانمردان تشکیل میدادند تا نگذارند حق يك مظلوم ازین برود و برای علت ایجاد این سپاه که سرایانش از کسی مزد نمیگرفتند باید قدری توضیح داد .

عرب بادیه مسئولیت فردی نداشت و اگر يك عرب میادرت بقتل کسی میکرد قبیله مقتول انتقام او را از طایفه قاتل میگرفت نه از خود قاتل .

دریابان هر نوع جنحه و جنایت دامگیر قبیله شخصی میشد که مرتکب آن جنحه یا جنایت گردیده بود . مکه نه پلیس داشت نه دادگاه و هر قبیله خود باختلافات خوش رسیدگی میکرد و هیچ نوع اختلاف خواه حقوقی، خواه جزائی از حدود يك قبیله تجاوز نمیکرد .

پس از تشکیل سپاه جوانمردان مظلوم، در کف حمایت آن سرایان از تجاوز ظالم در امان میبود مسأله ایجاد سپاه (حلف الفضول) از طرف پیغمبر اسلام قبل از اینکه برسالت مبعوث شود دارای اهمیت خاص است چون محمد (ص) باین ابتکار توانست در وضع حقوقی قبایل عرب يك انقلاب بوجود بیاورد و اصل انتقام گرفتن از قبیله را متزلزل نماید و بعد ها در قرآن روش انتقام فقط از جانی گرفته میشود .

تشکیل سپاه د ا و طلب را برای حمایت از مظلومان نباید يك واقعه كوچك دانست و بطوریکه

گفتیم محمد (ع) با تشکیل این سپاه يك انقلاب کرد .

قطع نظر از صفات اخلاقی قابل ستایش محمد (ع) آن مرد قبل از اینکه به پیامبری مبعوث

شود مورد تکریم و تعظیم مکیان قرار گرفت و يك قسمت از اقدامات محمد (ع) در سنوات قبل از

بحث نشان میدهد که آن مرد بدون تردید استعدادی برتر از دیگران داشته و مغز او در مسائل

اجتماعی و سیاسی و حقوقی چیزهایی استنباط میکرد که بعقل دیگران نمی رسید .

این است چگونگی آنچه که در دوران سی و پنج سالگی محمد (ع) رخ داد .

در سال ۶۰۵ میلادی خانه کعبه را ابتدا حریق و دوم اینکه سیل قسمت مهمی از آنرا ویران

کرد . قبایل دهگانه قریش تصمیم گرفتند اعانه جمع آوری نمایند و با اعانه عمومی خانه کعبه را

مرمت نمایند (بکوم) معمار رومی که برای ساختمان يك کلیسا به یمن میرفت مصالح ساختمانی

که در يك کشتی بود دچار طوفان شد و کشتی بگل نشست لذا بر د ن مصالح به یمن غیر ممکن شد

لذا اعراب (بیکوم) پیشنهاد کردند که ما از این مصالح برای مرمت خانه کعبه استفاده کنیم و تو

نیز چون معمار هستی سرپرستی تعمیر خانه را بعهده بگیر . معمار رومی پیشنهاد اعراب را

پذیرفت و مصالح را از کشتی خارج کردند و بنگه حمل نمودند و (بکوم) در آمد و برآمد که خانه

کعبه را ویران کند و خانه ای دیگر بسازد .

مردان قریش با خراب کردن خانه کعبه مخالفت نمودند و گفتند اگر تو آنرا ویران کنی

بلا نازل خواهد شد و همه ازین خواهیم رفت (بکوم) گفت این عمارت یکبار دچار حریق و مرتبه

دیگر سیل قسمتی از آنرا برده و هر نوع مرمت در آن بدون فایده است باید آنرا ویران کرد و

خانه ای دیگر ساخت . چون قصد ما این است این خانه تجدید گردد ویران کردن خانه برای

آبادی می باشد بلا نازل نخواهد شد . پس از غور و فحص بسیار رجال قریش متوجه شدند که تا خانه کعبه را ویران نکنند نمی توانند بسازند و ویران کردن آن خانه برای تجدید ساختمان ویرانی نیست بلکه آبادانی می باشد . این بود که با خراب کردن خانه کعبه موافقت نمودند و معمار رومی دست بکار گردید . بعد از خاتمه بنا لازم شد که سنگ آسمانی (حجرالاسود) را که طبق روایت از هشت آمده بود در خانه جدید نصب نمایند . پس از اتمام خانه جدید هنگام نصب حجرالاسود بین قبایل دهگانه قریش اختلاف بوجود آمد و هر قبیله گفت که افتخار نصب سنگ می باید نصیب من بشود .

مشایخ هریک از قبایل دهگانه از خانه خود ظرفی پر از خون آوردند و آن خون را مقابل خانه کعبه نهادند و انگشت بر خون زدند و بر زبان بردند و گفتند که محال است ما بگذاریم قبیله دیگر افتخار نصب حجرالاسود را در خانه جدید تحصیل نماید و سدانت (پرده داری کعبه) را بعهده بگیرد . نزدیک بود که بر سر این موضوع جنگ بین رجال قریش درگیرد تا اینکه محمد (ص) بخانه جدید کعبه نزدیک گردید . گفت " بیایید و مخاطرات این سنگ نزاع نکنید زیرا این منجر به جنگی درین شما خواهد شد . تصمیم بگیرید شخصی که فردا صبح زود ترازد یگران وارد خانه کعبه شد او آن سنگ را بجای خودش نصب نماید . همگی با این امر موافقت کردند و روز بعد اولین نفر که وارد کعبه شد حضرت محمد (ص) بود . رجال قریش با حسن ظنی که نسبت به حضرتش داشتند این امر را بفال نیک گرفتند لذا محمد (ص) مأمور شد که آن سنگ را بجای خودش نصب نماید . ولی محمد (ص) که بایستی این امر خطیر را انجام دهد بجای آنکه منفردا اقدام بنصب سنگ نماید تصمیم قاطع ترو متین تری اتخاذ کرد . او امر فرمود یک پارچه بیاورند آنها آوردند محمد گفت که سنگ را روی آن پارچه قرار بدهند و سپس همه رجال قریش اطراف پارچه را بگیرند

و حمل نمایند . خود محمد هم گوشه ای از پارچه را گرفت و حجرالاسود با سعی رجالی که نمایند
تمام قبایل قرش بودند پای کار برده شد . این حکمت که سبب رضایت تمام قبایل قرش گردید
بر شخصیت محمد نزد قرش افزود و با نظر تحسین محمد را نگرستند .

بعد از این واقعه ما در تاریخ زندگی محمد (ص) واقعه برجسته دیگری دیده نمیشود مگر
در سال ۶۱۰ میلادی که محمد (ص) چهل ساله بود و مردم را دعوت بدین اسلام کرد .

پیوند زناشویی محمد (ص) با خدیجه

چنانکه ذکر شد محمد (ص) از دوازده سالگی باعموی خود ابوطالب به سوره سفر کرد
این مسافرتها تکرار شد . حسن رفتار و کردار محمد اکثر تجار قرش را به تحسین و تقدیر او
و داشت تاجائیکه با ولقب (امین) داده شد . بزودی حسن شهرتش بگوش حضرت خدیجه که
تاجر مکه بود رسید . خدیجه در آمد برآمد که از محمد (امین) دعوت نماید که وارد خدمت
او شود و با کاروانهای وی به مسافرت برود . محمد (ص) دعوت خدیجه را با اطلاع عمویش
(ابوطالب) رسانید و با و شور کرد که آیا پیشنهاد آن بانورا بپذیرد یا نه؟ ابوطالب گفت خدیجه
زنی است ثروتمند و میتواند مزد خوبی بتو بدهد و من عقیده دارم که پیشنهادش را بپذیری .
اکنون محمد بسن بیست و پنج سالگی در غنفوان جوانی، زیبائی، طراوت و درخشندگی است
خدیجه در سن چهل سالگی، کهولت، خموشی، بیسروسامانی و تنهایی است .

خدیجه دختر خویله بن اسد بن عبد العزی بن قسی بن کلاب بوده ابتدا زوجه عتیق بن
عانه المخزومی بود و فرزندی از او آورد که جاریه نام داشت پس از مرگ او زوجه ابوهاله بن منذر-
الاسدی گشت و از او هند بن ابی هاله بوجود آمد . ابوهاله وفات کرد خدیجه از مال خویش و
شوهران ثروتی عظیم بدست آورد و آنرا سرمایه بازرگانی خود نمود و چندانکه نقل شده است که

کاروانان او هشتاد هزار شتر از بهر بازرگانی بزرگبار داشتند و روز تا روز مال او افزون میشد و نام او بلند میگشت. در بام خانه او قبه‌ای از حریر سبز با طنابهای ابرشم راست کرده بودند. با متعالی چند و درمکه با سم (تاجره) معروفیت داشت و در یکی از بهترین خانه‌های مکه میزست. محمد پس از شور با ابوطالب بنزد خدیجه بازگشت و آمادگی خود را برای مسافرت اعلام نمود و خدیجه گفت که تو باید با کاروان من بسوره بروی و در این سفر و نفر از نزدیکان من با تو همراه است برادرزاده ام (خزیمه) و دیگری غلام من موسوم به (میسره).

محمد با کاروان خدیجه که سرپرستی آنرا برعهده داشت حرکت کرد و وارد سوره شد تا اینکه به بصره رسید. در نزدیکی (بصره) یک زاهد مانوی میزست موسوم به (بحیره) در سفر اولی که محمد به همراه عموش ابوطالب بدانجا رسیدند آنرا به ابوطالب مژده داد که من رحیم این طفل نور نبوت می بینم. این زمان هم که محمد (ص) بدانجا رسید (بحیره) مرده بود و زاهد دیگری بنام (نستوریوس) در دیر میزست. او هم به محمد (ص) گوشزد کرد که بین اعراب یک پیغمبر بوجود خواهد آمد و قسمتی از عقاید اعراب را تغییر خواهد داد.

محمد همچنان که گفتیم در این مسافرتها از هر خرمی خوشه‌ای می چید که در آن معرفت حق بود. عدالت و حمایت از ضعیفا سرلوحه دفتر زندگی او محسوب میشد.

سفر پایان رسید محمد از سفر سوره مراجعت کرد. خدیجه یک شتر نر را بعنوان مزد آن مسافرت باو بخشید. محمد (ص) از مزدیکه از خدیجه گرفت راضی شد و خدیجه هم از خدمت وی راضی گردید و باز او را با کاروان خود بسفر فرستاد.

محمد با فعالیتهای مجدانه که مبذول میداشت وجهی را که در ازا فروش کالاهای خدیجه مسترد میداشت و برابر فروش کالاهای گذشته بود از اینرو خدیجه با ابراز تشکر و سپاس دادن

د حقیقت د ویرا بر مزدیکه بسایر کارکنان خود میداد محمد را خشنود میساخت ویرای بار دیگر
 مأموریت محمد تجدید میشد . خدیجه هرچه محمد را بیشتر میدید بیشتر به صفات و روحیات و
 زیبائی او مجذوب میشد . خدیجه بزودی استنباط کرد که امانتی که محمد وابسته به آنست
 د سایر مرد ها دیده نمیشود ازاین لحاظ او را مورد تمجید و تحسین قرار میداد ولی طولی نکشید
 که این تمجید ها مبدل به عشق سوزانی شد

سینه ام ز آتش دل د رخم جانانه بسوخت	آتش بود د راین خانه که کاشانه بسوخت
تم از واسطه د وری د لبر بگداخت	جانم از آتش هجر رخ جانانه بسوخت
هر که زنجیر سر زلف گر هگیر تو دید	شد پریشان و دلش بر من دیوانه بسوخت
سوزد لبین که زبش آتش و اشکم د ل شمع	دوش بر من ز سرمهر چو پروانه بسوخت
چون پیاله دلم از توبه که کرد مشکست	چون صراحی جگرم بی می و پیمانه بسوخت
ماجر اکم کن و با زآ که مرا مردم چشم	خرقه از سر بد رآورد و شکرانه بسوخت
آشنایان نه غریبست که دلسوز منند	چون من از خوش برفتم د لبیگانه بسوخت

(حافظ)

عشق محمد (ص) خدیجه ثروتمند را بزانو د رآورد . این عشق از سفر د و میکه محمد از سوریه
 مراجعت کرد هنگامی که میخواست وجوهی را که د رد یافت کرده بود بخدیجه بپردازد (خدیجه)
 او را بانظر تحسین نگریست و دید که محمد (ص) جوانی است زیبا و دارای چشمها و موهای سیاه^{ست}
 سرچشمه گرفت . چشمهای محمد د رشت و گیرنده بود و خیلی بینائی داشت و درخشان . موهای
 سرش بلند و دوشانه اش میرسید ولی د روسط سر برسم اعراب فرق را باز میکرد و چون د راکثر
 مواقع هنگام محبت تبسم مینمود د ندانهای سفیدش نمایان میگردد و د همان خوش ترکیبش تولید
 محبت مینمود .

علاوه بر زیبایی بوی خوشی که همواره از محمد (ص) بمشام میرسید سبب میگردید که معاشرینش بیش از پیش با او متمایل شوند .

۱	قسیم	۲	قسیم	۳	قسیم	۴	قسیم
(شفیع	مطاع	نبی	کرم			
	بلغ	العلی	بکماله				
	حسن	ت	جمیع	جمال			
	صلو	علیه	وآله				(سعدی)

محمد (ص) آهسته صحبت میکرد و طوری کلمات را با تانی ادا مینمود که میتوانستند حروف کلماتی را که بزبان میآورد بشمارند . این موضوع از عوامل نفوذ کلام محمد (ص) بشمار میرفت زیرا آنچه میگفت در ذهن شنونده باقی میماند و فراموش نمیشد .

به دازاینکه محمد بهای کالا را تحویل داد خدیجه با چند سؤال غیر مستقیم خواست بفهمد که آیا محمد (امین) میل دارد با او ازدواج کند ؟

ولی جوابهایی که محمد (ص) به خدیجه داد به آن بانو فهمانید که محمد در فکر ازدواج نیست . ولی شمایل و صفات محمدی چنان عاشق شورید که را مجذوب و مفتون کرده بود که بی اختیار میخواست خود را بدامان محمد (ص) اندازد و با موانع سه گانه ای که داشت یکباره خود را تسلیم محمد (ص) نماید . موانع سه گانه عبارت بودند :

۱ - اینکه خدیجه زنی بود چهل ساله دارای یک پسر و یک دختر بزرگ در حالیکه محمد (ص) بیش از بیست و پنج بهار از عمر شریفش نمیگذشت .

۲ - اینکه خدیجه ثروتمند بود و محمد (ص) نسبت باو خیلی بی بضاعت بشمار میآمد .

۳ - طبق رسوم اعراب قبیله خدیجه و قبیله محمد بایستی باین ازدواج موافقت نمایند در صورتیکه

۱- خوروی ۲- خوش اندام - نیکو رو و ریختنی نسخه ۵۱ بسیم نوشته شده به معنای خنده رو - زیباروی .

در صورتیکه قبیله خدیجه باین امر رغایت نمیدادند زیرا خدیجه را خواستاران بسیار ثروتمندی بود که خدیجه بهیچیک از آنان جواب مثبت نمیداد .

خدیجه را نیروی دیگری تسخیر کرده بود رایش نیروی بحدی بود که اختیار از کف خدیجه ربوده بود و پیوسته با خود میگفت :

پیرانه سوم عشق جوانی بسر افتاد	وانرا ز که در دل بنهفتم بد رافتاد
در داکه از آن آموی مشکین سیه چشم	چون نافه بسی خون دلم در جگر افتاد
از راه نظر مرغ دلم گشت هوا گیر	ای دیده نظر کن که بیام که در افتاد
بارغم او عرض به سرگس که نمودم	عاجز شد و این قرعه بنام ز سر افتاد (حافظ)

خدیجه دیگر آن (تاجر) مکه نبود . خدیجه دیگر آن زن چهل ساله نبود . خدیجه دیگر آن کارفرما نبود بلکه خدیجه از اثر نیروی عشق شاداب و سرمست چون تازه جوانی سراپا آرزو گردید و همچو گدایان بدرخانه محمد دست نیاز دراز کرد و تقاضای عشق نمود تا حلقه بندگی بگردن بیاندازد . چون نتوانست مستقیم درخواست ازدواج نماید غلام خود (میسره) را همراهش کرد تا در اینراه او را یاری نماید . میسره روزی محمد (ص) را در کوچه دید با او خلوت کرد و گفت تو میدانی که خدیجه کارفرمای تو بیوه است آیا میل داری شوهر او بشوی ؟ محمد (ص) از این حرف خیلی حیرت کرد و گفت خدیجه زنی ثروتمند و من مردی هستم فقیر و ازدواج ما بدون تناسب است دیگر اینکه من شنیده ام که چند نفر از بزرگان ثروتمند مکه از خدیجه خواسته اند که با آنها ازدواج نماید و خدیجه درخواست هیچیک را نپذیرفته چگونه این زن حاضر میشود با مردی چون من که بضاعت ندارم ازدواج کند .

(میسره) اظهارات محمد را به خدیجه رسانید و گفت من نتوانستم بفهمم که آیا وی حاضر است

شوهر تو بشود یانه؟ خدیجه اینبار زنی بنام نفیسه را مأمور کرد که برود و یا محمد (ع) بدو
 ابهام بگوید خدیجه سلامت رسانده و گفته است:

”د رغم خوش چنان شیفته گردی بازم کز خیال تو بخود باز نمیگردانم
 هر که از ناله شبگیر من آگاه شود هیچ شك نیست که چون روزید اندازم
 عهد کردی که بسوزی زخم خوش مرا هیچ غم نیست تو میسوز که من میسانم
 آنچنان بردل من ناز تو خوش میآید که خلالت بکم گریختی از نازم
 (حافظ)

نفیسه د رکوجه خود را به محمد رسانید و از او پرسید تو که يك جوان زیبارو هستی برای چه زن
 نمیگیری؟ محمد گفت برای اینکه بضاعت ندارم و از عهد تأمین معاش زن و فرزندانی که بعد
 خواهند آمد بر نمی آیم. نفیسه گفت تو جوانی هستی زحمتکش و میتوانی معاش زن و فرزندان خود را
 تأمین کنی. محمد گفت عمومی من ابوطالب پیر شده و بی بضاعت است چون وقتی من کودک بودم
 از من سرپرستی کرده اینک که بزرگ شده ام نباید بگذارم که ابوطالب و خانواده اش با تنگدستی
 بسر برند و هر چه تحصیل می کنم بآنها میدهم. نفیسه گفت ”تو میتوانی زن بگیری بدون اینکه
 مجبور باشی معاش زن خود را تأمین نمائی.“ محمد گفت آیا ممکن است که مردی زن بگیرد و
 معاش او را تأمین ننماید؟ ”نفیسه گفت بلی یا محمد (ع) اگر مردی يك زن ثروتمند بگیرد از تهیه
 وسائل معاش او معاف میباشد. محمد گفت يك زن ثروتمند خواهان مرد ثروتمندی است زیرا
 د رواقع ثروتها باید دیگر مواصالت مینمایند و با مردی فقیر چون من ازدواج نمیکنند. نفیسه گفت
 ”اما خدیجه مایل است با تو ازدواج نماید. آیا تو باین زناشویی راضی هستی یانه؟“
 محمد بفکر فرو رفت و نفیسه گفت ”تو جوانی زیبا و دلچسب هستی و خدیجه خواهان تو شده و
 نباید او را از خود برنجانی.“ محمد وقتی فهمید که خدیجه راضی است که با او ازدواج نماید

گفت من باید راجع باین موضوع با خود خدیجه صحبت کنم.

نفیسه مژده برای بانوی خود برد و مزدگانی دریافت کرد (مزدگانی به ای خلوتی نانه گشای که ز سحرای ختن آهوی مشکین آمد (حافظ) خدیجه این مژده را با جان خریدار شد و روز بعد محمد را ملاقات کرد. محمد راجع باز و اج باوی صحبت کرد و خدیجه گفته نفیسه را تمدیق نمود و گفت:

خواهم که پیش یرمت ای بیوفاطیب	بیمار باز پرس که درانتظارمست
مدجوی آب بسته ام از دیده درکار	بروی تخم مهرکه در دل بکارمست
خونم بریز و ازم هجرم خلاص کن	منت پذیر غمزه خنجر گذارمست
میگرم و مرادم از این چشم اشگبار	تخم محبت است که در دل بکارمست
گردیده دلم کد آهنگ دیگری	آتش زخم در آن دل و بر دیده آرمت
بارم ده از گرم بر خود تا بسوز دل	در پای دمدم گهرا ز دیده بارمست

(حافظ)

محمد که از شتاقی خدیجه با خبر شد پیمان مودت بسته و در ظاهر امر موکول شد. باینکه بنا بر رسوم اعراب قبایل و طرف بایکدیگر صحبت نمایند.

ابو طالب عموی محمد (ع) که متوجه شد آن وصلت خیلی بسود محمد است از (عمرو بن اسد) و چند تن از مردان قبیله خدیجه دعوت کرد که برای شرکت در یک ولیمه حضور بهم رسانند و بعد از اینکه غذا صرف شد (ابو طالب) لب بسخن گشود و گفت:

یا عمرو بن اسد تو امروز رئیس قبیله اسد میباشی بنا بقانون اجتماعی این آب و خاک کلیه قبیله بستگی برضایت تو دارد و امروز راجع به امر مهمی با تو صحبت مینمایم.

محمد (ع) برادر زاده من خواستار خدیجه است. آیا با این وصلت موافقی؟

عمرو بن اسد لحظه ای مکث کرده و سپس گفت من تصدیق میکنم که محمد عبور و امین است و لسی بضاعت ندارد و قبایل عرب وقتی بفهمند که خدیجه بایک مرد بی بضاعت وصلت کرده زبان بطعن میگویند و بد میگویند و اظهار میدارند مگر در مکه شوهر فحط بود که خدیجه با محمد وصلت کرده است. ابوطالب لب بسخن گشود و گفت محمد بضاعت ندارد ولی مردی نیک نام است و از خانواده هاشمی میباشد و حسب و نسب او اگر از قبیلۀ (اسد) برتر نباشد پست تر هم نیست از این گذشته جوان است و زیبائی دارد و جوانی و زیبائی یک بضاعت کلی بشمار میآید و نوای (عمرو بن اسد) اگر با این ازدواج مخالفت کنی نه فقط محمد (ص) بلکه خدیجه را هم دلگیر خواهی کرد. برای خدیجه ممکن است شوهری ثروتمند پیدا شود ولی بجوانی و زیبائی محمد (ص) نخواهد بود سخنان ابوطالب در (عمرو بن اسد) مؤثر واقع گردید و با ازدواج آند و موافقت کرد.

شیخ کلینی روایت کرده است که چون محمد (ص) خواست که خدیجه را بعقد خود درآورد ابوطالب با آل خود و جمعی از قریش رفتند بنزد (ورقه بن نوفل) عموی خدیجه پس آنگاه خطبه را خود شروع بخواندن کرد که مضمونش اینست: حمد و سپاس خداوندی را سزااست که پروردگار خانه کعبه است و گردانیده است و را از زرع ابراهیم علیه السلام و از زریۀ اسمعیل علیه السلام و جای داده است او را در رحم امن و امان و گردانیده است ما را بر سایر مردم و حکم کنندگان و مخصوص گردانیده است ما را بخانه خود که مردم از اطراف جهان قصد آن مینمایند و حریم که میوه مرجا را بسوی او میآورند و برکت داده است بر ما در این شهری که در آن ساکنیم پس بدانید که پسر برادر من محمد بن عبدالله را بهیچیک از قریش نمیسنجند مگر آنکه او زیادت می کند و هیچ مردی را با او قیاس نکنند مگر آنکه او عظیمتر است و او را در میان خلق عدیل و نظیر نیست و اگر در مال او کمی هست (مال عطائی است از حق تعالی که جاری کرده برندگان بقدر حاجت ایشان) و مانند سایه است

که بزودی برگردد . او را بخدیجه رغبت است و خدیجه را نیز باو رغبت . آمده ایم که او را از تو خواستگاری کنیم برضا و خواهش او و مهر که خواهید از مال خود میدهم آنچه در حال خواهید و آنچه به آینده موکل مینمائی و پیرو در کارخانه کعبه سوگند میخورم که او را شأنی رفیع و منزلتی منیع و بهره ای شامل و دینی شایع و رائی کامل است پس آنکه ابوطالب ساکت شده و منتظر جواب ماند و رقه بن نوفل عم خدیجه که از حمله قیسیان و علمای عظیم الشان بود بسخن درآمد و چون از جواب ابوطالب قاصر بود تواتری در نفس و اضطرابی در سخن او ظاهر شد و نتوانست که نیک جواب گوید . خدیجه چون آنحال را بدید از غایت شوق بحضرت محمد (ص) پرده حیا اندکی گشود و بزیان فصیح گفت: "ای عم من هر چند تو از من اولی هستی بسخن گفتن ولی در این مقام اختیار مرا بیش از من نداری اجازه بده خود سخن گویم . سپس گفت: ای محمد (ص) تزویج کردم بتو نفس خود را و مهر من در مال من است بفرما عم خود را که نافع ای برای ولیمه زفاف بگردد و هر وقت خواهی بنزد زن خود در آئی پس ابوطالب فرمود که ای گروه گواه باشید که خدیجه خود را بمحمد (ص) تزویج کرد و مهر را خود ضامن شد . سپس یکی از قریش گفت عجباً که مهر زنان برای مردان ضامن شوند . ابوطالب در غضب شد و برخاست و گفت: اگر شوهران دیگر مثل فرزند برادر من باشند زنان به گرانترین قیمتها و بلندترین مهرها ایشانرا طلب خواهند کرد و اگر مانند شما باشند مهرگران از ایشان خواهند طلبید . پس ابوطالب شتری بحر کرد و زفاف آن سسرور انبیا و صدق گوهر خیرالنساء منعقد گردید . در شب زفاف کاخ مجلل خدیجه چراغانی بود و چندین هزار نفر اطعام شدند . در موقع تشریف فرمائی حضرت محمد (ص) خدیجه باستقبال حضرتش

شتافت و گفت تا سایه مبارکت افتاد بر سرم دولت غلام من شد و اقبال چاکرم

شد سالها که از سرم بخت رفته بود از دولت و مال تو باز آمد از درم

حافظ

خدیجه غلام خود (زید) را بعنوان هدیه تقدیم حضورش نمود و محمد (ع) بلافاصله او را آزاد کرد ولی زید طوق بندگی را رها ننموده تا آخر عمر در خدمت میکوشید و محمد (ع) را ترك ننمود .

بعد از اینکه محمد (ع) شوهر خدیجه شد و دارای بضاعت گردید اولین کاری که کرد اینکه (علی) پسر ابوطالب را تحت سرپرستی گرفت و عهد و دار تأمین معاشش گردید . دیگر اینکه میکوشید تنهی دستان را کمک نماید چون خود رنجیده بود و از حال دل مسکینان خبر داشت .

در هیچ کتاب آسمانی باندازه قرآن که بر محمد نازل شد کمک به محتاجان و تنهی دستان توصیه نشده است . خداوند در قرآن در سوره نود و سوم باسم والضحی به محمد میگوید :

"الم یجدک یتیمًا فآوی . و وجدک ضالًا فهدی . و وجدک عائلاً فاغنی . فاما الیتیم فلاتقههر و اما السائل فلاتنهر ."

(ای پیغمبر خاتم بنگر که انعام خدا با توجه ما کرده) آیا ترا یتیمی محروم از پدر نیافت که بدان حال وانگذاشت . نخست در سایه مرحمت جدت عبدالمطلب پس آنکه در کف حمایت و کمال محبت عمومیت ابی طالب جای داد مگر ترا در یتیم و والا و یگانه ای یکتا و بی همتا نیافت .

که از بهر خوشن شدن برگزید و بمقام بلند رسالت و مرتبه منیع ختم نبوت اختصاص داد و ترا نه تنها مأوای یتیمان بلکه پناهگاه جمیع مردمان قرار داد . و ترا گمگشته ای یافت که هر چند بطهارت فطرت محفوظ و در نهایت عصمت مصون بودی از آخرین شریعت و یا زسین نبوت خبری نداشتی پس بدان جمله ات هدایت نموده و آمادگان خلق را که از تو بیخبر بودند بجانب حضرت که مرکز ارشاد دلالت است رهبری فرمود .

و ترا فقیری غاری از مال و خالی از ثروت یافت پس بمقام رضا و مرتبه وقاعت جان حق شناست را برکت داد و بی نیاز گردانید . مال خدیجه علیها السلام را بدان حق پرستی و تقوائی که آن

بانوی ارجمند داشت و عنایت محبت و معرفت و ریشگاه تو از خوشنختن اختیاری نداشت
 باختیار تو گذاشت تا در راه رضای حق اتفاق کنی و بدان طریق که خدا پسندد مصروف داری.
 بنابراین اما یتیم را در سایه رحمت گیر و بر او قهر مگیر.

و اما سائل را آنگاه که بردار خانه ات روی آورد و از مرحمت پناه خواهد و درخواست عنایتی نماید
 مرا و از خود مران و بلطف خوش کارش را بسامان رسان.

شمار محمد (ص) تا آخرین روز حیات این بود که هیچکس سرگردان و گرسنه نباشد.

زندگی محمد خیلی مقتصدانه اداره میشد. تا روزیکه محمد (ص) حیات داشت فقط يك غذا
 میخورد و برای خوردن طعام بر زمین می نشست و سفره او عبارت بود از يك سفره حصیری که از
 الیاف خرما میبافتند. خدیجه برای محمد (ص) سه پسر زائید و بیخبر اسلام اولین پسر خود قاسم
 را بعنوان کینه روی خود نهاد و او را ابوالقاسم خواندند. قاسم در خرد سالی زندگی را بسرود
 گفت و دوسر دیگر محمد که از خدیجه بوجود آمدند نیز در خرد سالی زندگی را وداع گفتند.
 خدیجه برای محمد (ص) چهار دختر زائید که نام آنها عبارت بود از زرقیه - زینت - ام کلثوم -
 فاطمه. محمد (ص) پس از وفات پسران خود بسیار ناراحت شد زیرا قریش او را (ابتر) یعنی عقیص
 خواندند ولی پروردگار جهانیان به نزول سوره انا اعطیناک السکوتر بشارت داد.

ای محمد ما بتو عطا کردیم کوثر را که منظور از کوثر دخت بزرگوار آنحضرت فاطمه سلام الله
 علیها بود. در معنا اینکه ای محمد اگر تو بظاهر صاحب پسر نیستی و قریش ترا بی عقب و نباله
 میدانند ولی دختری بتو خواهیم داد که منبع و منشأ برکت و نباله ترا از نسل او تا قیامت برقرار
 خواهیم داشت. آری فاطمه ایکه در باره ولادت با سعادتش روایتها نقل شده است منجمله شیخ
 طوسی در مصباح ذکر کرده است که ولادت آنحضرت در روز بیستم ماه جمادی الآخر بود و گفته اند

که در روز جمعه سال دوم بعثت بوده علامه مجلسی در حیات القلوب فرموده که سال پنجم بعثت بوده که حضرت فاطمه علیهما السلام از خدیجه متولد شد و کیفیت حمل خدیجه بآنحضرت چنان بود که روزی حضرت رسول (ص) در رابط نشسته بود با امیرالمؤمنین علی علیه السلام و عمار بن یاسر و عباس و ابوبکر و عمر ناگاه جبرئیل نازل شد با صورت اصلی خود و بالهای خود را گشود تا مشرق و مغرب را پر کرد و ندا کرد آنحضرت را که ای محمد (ص) خداوند علی اعلی ترا سلام میرساند و امر مینماید که چهل شبانه روز از خدیجه دوری کن پس آنحضرت چهل روز بخانه خدیجه نرفت روزها روزه میداشت و شبها تا صبح عبادت میکرد عمار یاسر را بسوی خدیجه فرستاد و گفت او را بگو که ای خدیجه نیامدن من بسوی تو از کراهت و عداوت نیست بلکه پروردگار چنین امر کرده است که تقدیرات خود را جاری سازد و گمان مبرد رحق خود جز نیکی و بد رستیکه حقتالی بتو مباحات میکند • هر روز چند مرتبه باملائکه خود • تو باید هر شب در خانه را ببندی و در رختخواب خود بخوابی و من در خانه فاطمه بنت اسد میباشم تا مدت و عده الهی منقضی شود • خدیجه هر روز چند نوبت از مفارقت آنحضرت میگريست و چون چهل روز تمام شد جبرئیل بآنحضرت نازل شد و گفت ای محمد خداوند مهربان ترا سلام میرساند و میفرماید که مهیا شو برای تحفه و کرامت من

بسر جام جم آنکه نظر توانی کرد	که خاک میکده کحل بمر توانی کرد
گدائی در میخانه طرفه اکسیرست	گراین عمل بکی خاک زر توانی کرد
بعزم مرحله عشق پیش نه قدمی	که سودها بری از این سفر توانی کرد
بیا که چاره ذوق حضور و نظم امور	بفیض بخشی اهل نظر توانی کرد
گل مراد تو آنکه نقاب بگشاید	که خد متش چو نسیم سحر توانی کرد
جمال یار ندارد نقاب و برده ولی	غبار ره بنشان تا نظر توانی کسرت
دلا ز نور ریاضت گراگهی یا بسی	چو شمع خنده زنان ترك سرتوانی کرد

(حافظ)

پس ناگاه میکائیل نازل شد و طبقی آورد که دستمالی از سندس بهشتی بروی آن کشیده شده بود
 در پیش آنحضرت گذاشت و گفت پروردگار تو میفرماید که امشب براین طعام افطار کن. حضرت
 چون اراده افطار نمود طبق را گشود در میان آن از میوه های بهشتی یکخوشه خرما و یکخوشه
 انگور دید و در جامی از آب بهشت. پس آنکه آنمیوه را تناول کرد تا سیر شد و از آن آب آشامید
 تا سیراب گردید. جبرئیل ابرقی بدست از آب بهشت بردست مبارکش میریخت و میکائیل دستش را
 می شست و اسرافیل دستش را از حریر بهشتی پاک میکرد و طعام باقیمانده با ظرفها بآسمان بالا
 رفت و چون حضرت برخاست که مشغول نماز شود جبرئیل عرض کرد در اینوقت نماز جایز نیست
 باید که الحال بمنزل خدیجه روی ویا او ملاقات نمائی که خداوند میخواهد در این شب از نسل
 تو نرهد طیبه خلق نماید پس آنحضرت عازم منزل خدیجه شد. خدیجه گفت "من بآتنهائی
 الفت گرفته بودم. چون شب میشد درها را می بستم و برده ها را می گفتم و نماز خود را میکردم و
 و در جامه خواب خود می خوابیدم و چراغ را خاموش میکردم. در این شب در میان خواب بودم که
 صدای در خانه را شنیدم. پرسیدم که کیست در را میگوید که بغیر از محمد (ص) دیگری را روا
 نیست. آنحضرت فرمود ای خدیجه باز کن در را که منم محمد (ص). خدیجه گوید چون صدای
 فرح افزای آنحضرترا شنیدم از جا جستم در را گشودم. در اینشب مبارک سحر بود که نور فاطمه را
 در شکم خود یافتم. چه مبارک سحری بود چه فرخنده شبی. آنشب قدر که این تازه براتم دادند
 پروردگار من زهره زهرا را بمن عطا فرمود و من همچون مدنی حامل لوله شاهوار شدم.
 روزها با من صحبت میکرد تا مرا از قید تنهائی برهاند. مرا امر بصبر مینمود. روزی حضرت محمد
 وارد شد با سوابقی که داشت میدانست من در خانه یکه و تنها هستم. زنان قریش مرا طرد کردند
 صدای صحبت مرا شنید پرسید با که سخن میگفتی عرض کردم با طفلی که در شکم دارم. حضرت فرمود

مژده باد ترا که جبرئیل خبر داد این مولود دختر است و او است نسل طاهر با میمنت و برکت .
 حقیقتاً نسل مرا از او بوجود خواهد آورد . از نسل او امامان و پیشوایان دین بهم خواهند
 رسید . پیوسته من در این حالت بودم تا آنکه ولادت زهرا نزدیک شد چون در د زائیدن در خود
 احساس کردم بسوی زنان قرش فرستادم . کسی بدید نم نیامد و پیغام دادند آنروز که بنو گفتم
 که این وصلت مناسب نیست قبول نکردی . دگر ما را با تو کاری نیست . من بسیار اندوهناک شدم
 که ناگاه چهار بانوی گندم گون در جلوی خود مشاهده کردم . نخست دچار وحشت و اضطراب
 شدم ولی پس از اظهار اینکه مترس ما رسولان پروردگاریم . ما ساره و آسیه و مریم و کلثوم خواهر
 موسی هستیم . من آرام گرفتم پس یکی از ایشان در جانب راست دیگری در جانب چپ سیم در پیش
 رو چهارم در پشت سر . پس حضرت فاطمه علیهما السلام پاک و پاکیزه پا بعرصه وجود نهاد و چون
 بزمین رسید نور او ساطع گردید بمرتبه ای که خانه های تیره و تاریک مکه را روشن گردانید و در مشرق
 و مغرب زمین موضعی نماید مگر آنکه از آن نور روشن شد و ده نفر از حورالعین به آن خانه درآمدند
 و هر یک ابرقی و طشتی از بهشت در دست داشتند و ابرقهای ایشان مملو بود از آب کوثر .
 پس آنزنی که در پیش روی خدیجه بود جناب فاطمه را برداشت و به آب کوثر شست و داد و جامه
 سفیدی بر تن نمود و سپس بدست یکدیگر دادند . فاطمه بهر یک از آنان سلام کرد و با زبان فصیح
 بسخن درآمد و گفت اشهد ان لا اله الا الله و ان ابی رسول الله سید الانبیاء و ان بعلی سید الا
 و سیاء و ولد ی سادة الاسباط . پس آنزنان بمن خطاب کردند و گفتند بگیر این دختر را که
 طاهره و مطهر است سپس من او را گرفته خوشحال و شادمان پستان خود را در دهان او گذاشتم
 پس فاطمه در روزی آنقدر نمو میکرد که اطفال دیگر در ماهی نمو کنند .

یکی از چیزهایی که ذکرش ضرورت دارد این است که بعد از اینکه محمد (س) با خدیجه ازدواج

کرد عضو خانواده خدیجه گردید و با مردان قبیله او آشنا شد .

مردان قبیله خدیجه از لحاظ معرفت مردانی برجسته بودند و جزو (حنیف ها) بشمار می آمدند که شرح آن داده شد . حنیف ها افرادی بودند که اعتقادی به بتها نداشتند و در جستجوی حقیقت بسر میبردند و میکوشیدند يك مبدء را بیستند که حقیقت داشته باشد .

یکی از آنها ورقه بن نوفل بود که پسرعموی خدیجه بشمار می آمد و بعد از آنکه محمد با خدیجه ازدواج کرد با محمد (ص) دوست شد . دیگری مردی بود با اسم عبید الله فرزند حبش و سومی مردی بود با اسم عثمان فرزند حواریه و چهارمی شخصی با اسم زید بن عمرو .

اینها مردانی دیگر از طایفه خدیجه همدفعه که به محمد بر می خوردند با و راج بمسائل مذاهبی صحبت میکردند و محمد را ترغیب مینمودند که وی نیز (حنیف) شود .

مذاکرات بسیار بود (عینی) و (ابن سعد) مورخین عرب میگویند اگر ما از مجموع این مذاکرات که مدت ده سال از بیست و پنج سالگی تاسی و پنج سالگی محمد بطور متناوب طول کشیده آگاه میشدیم میتوانستیم بفهمیم که در طرز فکر محمد چه تحول بوجود آمده که او را آماده پیامبری کرده است . دوره پانزده ساله عمر محمد از وقتی که با خدیجه ازدواج کرد تا موقعیکه برسالت مبعوث شد از نظر تکوین فکر او بسیار برای ما اهمیت دارد .

طبق روایاتی که این دو مورخ عرب نقل نموده اند همدفعه که حنیف ها با محمد میگفتند که او نیز برای کشف حقیقت بکوشد وی جواب میداده است لا اله الا الله یعنی خدائی جز (الله) وجود ندارد . یکمرتبه هم محمد (ص) به حنیف ها گفته است که حقیقت در موقع خود آشکار خواهد شد و خوش را بهر کسی که مایل باشد نشان خواهد داد . با اینکه محمد نسبت بخدیجه شوهری بی بضاعت بود آن زن طوری وسائل رضایت خاطر شوهرش را فراهم میکرد که ابن سعد

مورخ عرب از قول آدم ابوالبشر چنین میگوید "آدم در بهشت به حوا گفت یکی از مزایای که خدا نصیب رسول الله کرد این بود که همسری چون خدیجه نصیب او نمود و خدیجه پیوسته بسرای انجام رسانیدن مشیت خداوند به محمد (ص) کمک میکرد در صورتیکه حوا سبب گردید که من در بهشت برخلاف اراده خداوند رفتار نمایم".

محمد در سنین سی و پنج سالگی تا چهل سالگی

ما نمیدانیم که بین ۶۰۵ و ۶۱۰ میلادی محمد (ص) چه میکرد و آن پنج سالگی را چگونه گذرانید. خانه کعبه بشکل سابق درآمد و پشها و تصاویر تمام مذاهب عربستان را مثل گذشته در آن قرار دادند و هر سال هم يك بار بازار عمومی مکه مفتوح میشد و شعرا در آن شعر میخواندند اما تاریخ ذکری از محمد (ص) در آن پنج سال نمینماید و فقط میگوید که گاهی به غار (حرا) میرفت و در آن غار عزلت میکرد و تفکر فرو میرفت.

در شهر مکه رفتن به غار و در آنجا به تنهایی بسر بردن واقعه استثنائی نبود. همانطور که در هندوستان قدیم مردان هندی پس از اینکه دارای چند فرزند میشدند از خانواده دوری میکردند و جنگل میرفتند و مدتی از اوقات خود را در جنگل میگذرانیدند و در آن مدت با کسی معاشرت نمینمودند و راجع به اسرار خلقت میاندیشیدند. در مکه هم بعضی از مرد ها پس از اینکه دارای زن و فرزندان می شدند مدت یکماه در آن غار به تنهایی بسر میبردند. مدت یکماه و بقول اعراب (مدت يك شهر) در زندگی اعراب بادیه مدتی بود که از هلال تا طلوع هلال دیگر طول میکشید و چون مقیاس ثابت بشمار میآمد عربها همان مدت را برای گوشه گیری و غار در نظر میگرفتند. قبل از محمد (ص) جد او عبدالمطلب هر سال مدت یکماه را در همان غار (حرا) بتنهائی میگذرانید و دیگران هم بعد از اینکه چندی از عمرشان میگذشت سالی یکمرتبه مدت یکماه یکی از غارهای اطراف مکه میرفتند.

عادت محمد (ص) این بود که هر سال در ماه رمضان به غار حرا میرفت و علت اینکه ماه رمضان را برای این کار انتخاب میکرد این بود که اعراب عقیده داشتند که در ماه رمضان شبی است با اسم شب (قدر) و در آن شب هر چه انسان بخواهد میسر میشود زیرا در شب قدر هر اعجازی ممکن الوقوع است (اسد بیک) محقق معاصر عرب که تحقیقی راجع به محمد (ص) نوشته میگوید:

”عربها عقیده داشتند که در شب قدر طبیعت استراحت میکند یا بخواب میرود و رودها از جریان و بادها از وزش باز میمانند و جهان چنان ساکت است که انسان صدای روئیدن علف و شکستن غنچه را میشنود و آنهایی که سعادت شب قدر را ادراک کنند و در آن شب بیدار باشند هر چه بخواهند نصیبشان خواهد شد. محمد (ص) در این پنج سال رشته امور دنیوی را گسسته و بیشتر به تزکیه نفس میپرداخت تا حقیقتی را پیدا نماید و به هموطنان فقیر ظالم جاهل و بت پرست خود بشناساند زیرا میدانست علت همه آن بدبختیها انحراف از حادّه حقیقت است راهی بایستی به آنان بنماید که راه نیک بختی و سعادت باشد. حقیقتی که خاکستر اوهام و خرافات روی آنها پوشانده و مکتوم ساخته حال این حقیقت چه است؟ در این صورت بایستی ابتدا خودش حقیقت را پیدا نماید گرچه محمد در این مدت عمر و وحش در معبر زندگی از آلائش و پستی برکسار مانده بود ولی لازمه کشف حقیقت کمال انسانیت بود لذا در کمال کوشید. خواست تا اندازه ای کلمه کمال انسانی را تجزیه و تحلیل نماید زیرا منظور از کمال ترکیبات ظاهری نیست بلکه در حقیقت اصل و معناست. انسان که از دو عنصر مهم روح و ماده یا جان و جسم بوجود آمده موجودیست که در او صفات الهی نقش دارد جنبه خارجی آن چیز نیست که جنبه داخلی خداست.

انسان وجه خدا و طبیعت است میتوان گفت جنبه منفاتی مرکب از چهار نفس است. حال میخواهم بدانیم نفس چیست؟ آیا جسم است که هر چیزی بر آن عارض تواند شد یا جوهریست که با اعراس

بیگانه است؟ آنچه مسلم است نفس جوهریست بسیط که از اعراض دور و برکنار نه جسم و نه جسمانی زیرا اگر قوای جسمانی در نفس مداخله کند ضعیف و ناتوان شده و زیون میگردد . تفاوت میان احساسات ظاهره با نفس اینست که چشم جز دیدن کاری انجام نمیدهد و گوش جز شنیدن عملی نمیکند در صورتیکه نفس محسوسات تمام حواس را یک دفعه در رک مینماید و خطاهای ممکنه ای که آنها مرتکب و واقف بخیبط خود نمیگردند کمتر میکند و در زمان واحد حکم بد رستی یا غلط بودن مینماید و تشخیص حق از باطل میدهد و اینکه حکما میگویند عقل و معقول و عاقل یکی است برای اینست که خودشان بخودی خود ادراک میکنند و نفس بوسیله آلات ظاهره تصرف کرده و با حواس احساس میکند و عضلات و اعصاب را تحریک مینماید و چون نفس جسمانی نیست هیچیک از حواس نمیتوانند آنرا احساس کنند .

بیش از این لازم بشرح نیست همینقدر باید دانست که نفس ناطقه قابل زوال نبود و با فناى بدن عنصری معدوم نمیشود حکما در این باب حرفها دارند و معتقدند که هیچ موجود معدوم نمیشود بلکه با مقتضای حال و زمان و مکان تغییراتی بر آن عارض میگردد مثل اینکه آب بخار میشود و داخل هوا میگردد و هوا تبدیل بعناصر مرکبه یا تجزیه اجسام بسیطه خواهد شد . بعضی بخلط تصور میکنند که بدن انسان محلی است برای نفس در حالیکه نفس جوهریست و جوهر بمکان تعلق نخواهد گرفت و اینکه عرفا میگویند بشر شعاعی است از اشعه قدرت ربوبیت از این جهت است که ذات انسانی که همان نفس ناطقه باشد جوهریست علوی و ملکوتی و با جسم خاکی متباین . آنچه که موجب کمال انسانی است رشد و نمو این نفس است . سعدی در این باره گوید :

رسد آدمی بجائی که بجز خدا نبیند بنگر که تاجه حد است مقام آدمیت

چهار نفس که از آنها اسمی برده میشود نهاد آدمی را بنیان مینهند .

حضرت مولای متقیان علی بن ابیطالب میفرماید: نفس را چهار مرتبه است: نامیه نباتیه حسیه حیوانیه. ناطقه قدسیه و کلیه الهیه که کلیه الهیه دارای دو خاصیت تسلیم و رضا است پس نفس حیوانی حامل قوت حیات حس و حرکت ارادست و راکب آن نفس ناطقه باشد و نفس اماره که مایل به لذات و امر بشهوات و پدید آورنده ذمائم اخلاقی است همان نفس حیوانی است.

نفس دیگر لوازمه که برزخ بین حیوان و انسان و سوم ملهمه که بعضی آنرا صفت مطمئنه میدانند در باره نفس لوازمه که در قرآن در سوره القيمة لا اقسام بالنفس اللوامة قسم یاد نمیکند به نفس ملامتگر ذکر شده فقها را عقیده مختلف است برخی آنرا همان نفس ملامتگر میدانند و بعضی آنرا وجدان (Conscience) یعنی همان صدای داخلی که در اندرون انسانی است و او را به نیکی و خوبی امر و از زشتی و پلیدی نهی مینماید. (در اندرون من خسته دل ندانم کیست که من خموشم و او در رخروش و در غوغاست. حافظ)

چهارم نفس مطمئنه است که آئینه سرایانمای ملکوتی است و حقیقت محض یا آدم کامل خواهد بود بنابراین اولین کلاسی که بشر وارد میشود و ترقی میکند و استفاده از ادوات خدا داد مینماید آنست که برای آسایش حیات مادی خود بوسیله فکر و قوت تدبیر خویش به هنرها و ترتیب دادن پیشه ها و حرفه های سودمند همت میگذارد از این مرتبه که بالا می رود دسته ای هستند که تکمیل امور مادی را کمک بعالم حیوانی میدانند و مغز خود را صرف بسط حقایق و ایجاد علوم مهمتر کرده تربیت و تعلیم املا آدم را فرض نموده خود شمرده عمر خویش را مصروف در این نیت میکنند. در تکمیل نفس و سیر و مدارج انسانیت میکوشند از خود شروع نموده تا هر قدر که توانائی آنها اجازه دهد پیش میروند. بعد از این مقام کسانی هستند که در دستگاه پر عظمت هستی تعدادشان محدود و واسطه وحی و الهام قرار گرفته نزدیکترین افراد بشر بمقام عالی ربوبیت هستند اینها

کسانی میباشند که مردمی و انسانیت را باعلی درجه امکان و مناسب با هر زمان سیر نموده آسایش و سعادت ساکنین جهان و موالید هر يك از دوار را منظور نظر و معمول داشته اند و این تفاوت بر مراتب فاحش تر از تباینی است که بین صفوف دیگر موجود است .

وقتی انسان بدین مرحله رسید ابتدا اتصال به عالم علوی و حصول مقام قدس است تا برسد ب انتهای آن که مقام وحدت باشد و این سیر دایره ای را ماند که از نقطه ای شروع شود و حرکت کند تا تماس با نقطه اول گردد آنجا است که دوئیها از میان برخیزد مبداء و معاد یکی شود همین است که بزرگان گفته اند از او خارج میشویم و بسوی او بازگشت میکنیم که در آن زمان و آن موقعیت جز روح حقایق و نهایت امانی و مطالب که حق مطلق باشد باقی نماند .

پس معلوم شد که انسان در نقطه مرکزی دایره امان واقع شده که سیر صعودی یا نزولی آن در مسافت مساوی است و کلید بهشت انسانیت یا دوزخ حیوانیت مفتاح سعادت یا شقاوت بکف کفایت او گذاشته شده اگر راه هواب گیرد تدریجا بسوی آداب و علوم فضیلت و عرفان توجه نماید و با کمک ذوق فطری و شوق جبلی او را از افق بافق و مرتبه بمرتبه ترقی دهد تا آفاق و انفس را طی کند و دیگر حجاب و حائل برایش نماند و آئینه قلبش از رنگهای تیره طبیعت زدوده گردد و انسان کامل شود زیرا فضیلت انسان موقعی محقق میشود که نفس خود را از این ناپاکی ها و زوائد پاکیزه نگهدارد . جهاد بانفس حیوانی و رنج و مشقتی که انسان برای تکمیل نفس متحمل میشود برای چیست ؟ چه هدف و غرضی در آن مضمور است ؟ البته مقصود کلی از این امر کسب سعادت است که باید اول آنرا شناخت و بعد در پی تحریل آن کوشید . سعادت نفسانی در چهار محور است که فضائل انسانی همانا است : حکمت شجاعت عفت و عدالت و تازمانی که این صفات در بشر جمع نگردد کلید خانه سعادت بدست او نخواهد رسید .

خلاصه اینکه وقتی سعادت میسر میشود که انسان واجد ملکاتی گردد که از فوت مال یا جابه غمگین نگردد و یا حصول آنها یا ایجاد غلبه و تسلط در کارها شاد و دلخوش نشود و نفس حیوانی را مرکوب خود سازد . هر عمل خیری میکند برای اخذ نتیجه نباشد و فقط بخاطر نفس عمل که خیر است انجام دهد زیرا نفس عمل همان غرض و نتیجه است که طالب در آن بوده است . عملی نماید که برای نفع غیر باشد و قصدی جز آن نداشته باشد و از آن کار جلب منفعت دفع ضرر یا مباحات و ریاستی برای خود فروز نکند عین سعادت است . برای انسان سعید هم لذت کامل در عدالت و حکمت و در رک فضائل بیشتر است و حصول آنها برای او بالاترین لذتهاست و همین حالت است که انسان را بحد اعلای عشق و کمال شیفتگی میرساند . هم اکنون شخصیت مورد نظر ما محمد (ص) بمنتهای مقام انسانیت رسیده و آماده برای انجام خدمتی است که خدایش با و محول مینماید .

آغاز نبوت ماه کنعانی من مسند مصر آن توشد وقت آنست که بد رود کی زند انرا

بسال ۶۱۰ میلادی محمد بسن چهل رسیده و احساس میکند دستوری از ماورا طبیعت او را مأمور بانجام کاری بس خطیر نموده زیرا بایان فوق و توضیح مختصری که دادم مسلم گردید که مادیان قوم و مردمی که خود را در امور اجتماع فاعل مختار میدانند و وظائف سنگینی برعهده دارند و دقیقه ای غفلت برای آنها جایز نیست گویا اینکه در کار محمد (ص) غفلتی بنظر نمی رسد بلکه تمام کارهایی که انجام میداد چشمگیر بود .

اکنون بسن کمال که چهل سالگی است رسیده قابلیت آن دارد که ایفاء وظیفه نماید . در قرآن اشاره باین آیه است ابنا الاربعین زیر عدد و نسی چهاره یعنی چهل سالها مانند زراعتی میباشند که در روی آنها نزدیک شده است . آنچه که در اثر مرور زمان آموخته اند منعکس مینمایند حافظ هم در این باره شعری دارد : که ای صوفی شراب آنکه شود صاف که در شیشه بماند اربعینی .

حال محمد (ص) را همه می شناسیم باینکه يك انسان کامل است مکان بیتوتهٔ او را هم گفتیم غار حرا بوده . پس در این غاریك چهره قابل احترام که دارای شخصیت شمشع آمیز بود در حال تفکر بسر میبرد غار حسرا در بالای کوه یاتپه (جبل النور) است از آنجا تا خانه محمد (ص) در قدیم بیش از يك کیلومتر نیم راه نبوده است . غار حرا بر اثر فروریختن مقداری از تخته سنگها بوجود آمده و سه طرف و سقف آن تخته سنگ است و ارتفاع سقف غار بقدریست که انسان میتواند در آن بایستد بدون اینکه سرش بسقف بخورد . کف غار هم بقدریست که میشود در آن دراز کشید و چون مدخل غار رو بکعبه است انسان وقتی در داخل غار می نشیند کعبه را می بیند . کف غار برخلاف دیوارها و سقف آن تقریباً مسطح است و شخص میتواند فرشی در کف غار بگستراند و روی آن بنشیند یا بخوابد . محمد (ص) در آن غار روزها را روزه داشت و شبها تا صبح بعبادت میپرداخت . غروب که میشد خدیجه زن با وفا و مهربان محمد (ص) برای او افطار میآورد مدتی با او تونسسی میکرد روز و شبها بدین منوال گذشت تا آنشب (۲۷ ماه رمضان) همان شبی که محمد (ص) در غار حرا خود را در لاپوش خود پیچیده دراز کشیده بود حالی داشت حد فاصل بین خواب و بیداری . در آن موقع که سکوت محرابی عربستان را فرا گرفته و ظلمت سراسر آنرا پوشانده بود ندائی محمد (ص) به اسم فرا خواند که بخوان اقراء باسم ربك الذی خلق الانسان من علق محمد چشمان خود را گشود شخصی را دید طبق نوشته (ابن هشام) پارچه ابریشمی که روی آن با خطوط زرین نوشته شده بود دید و از آن شخص نور ساطع میگردد . محمد (ص) گفت من خواندن ندانم . آن شخص دست روی شانهٔ محمد (ص) نهاد و مرتبه دیگر باو گفت " اقراء " باز محمد جواب داد من نمیتوانم بخوانم . آن شخص دودست را روی شانهٔ محمد نهاد و فشار داد و گفت بخوان محمد در اینحال احساس کرد که درهای علوم بروی او باز شده است پرسید چه بخوانم؟

آن شخص که همان جبرئیل بود گفت "اقرأ باسم ربك الذي خلق (یعنی بخوان بنام خدائی که انسانرا خلق کرد این آیه که در سورة (العلق) است شاید باین مفهوم باشد که محمد هروقت کلام خدا را بخواند بزبان بیاورد نام ایزد تعالی را بزبان جاری سازد که منظور همان بسم الله الرحمن الرحیم است محمد خواند سپس جبرئیل او را تعلیم بخواندن بقیه آیات کرد (خلق الانسان من علق) خلق کرد انسان را ازخون بسته شده ای الذي علم بالقلم یعنی خواند انسان را طوری آفریده که نوشتن باقلم را باو آموخت . علم الانسان مالم يعلم یعنی خداوند چیزهایی را که انسان نمی دانست به او آموخت خلاصه هجده آیه این سوره را باو آموخت . محمد (ص) کافی بود که آیات یک دفعه خوانده شود فوراً در ذهن او جای میگرفت همین امر موجب شگفتی شد که محمد (ص) در صورتیکه امی بود (سواد نداشت) آیاتی بدان فصاحت و بلاغت بمردم عرضه کرد خود تجلی از این است که کلام از منبع ازلی بوده نه از معلومات و مکتوبات محمد (ص) . اگر محمد یک دانشمند بود نزول این آیت در غار حرا تولید حیرت نمیکرد چون دانشمند ممکن است از معلومات خود الهام بگیرد . گرچه هیچیک از دانشمندان جهان نتوانستند آیتی همانند قرآن بدان فصاحت و بلاغت بیاورند (کونستان - ویرژیل - گیورگیو) نویسنده کتاب محمد (ص) پیغمبری که از تو باید شناخت در کتاب خود مینویسد من بمسلمانها تهنیت میگویم که در مبداء دین آنها کسب معرفت اینقدر با اهمیت تلقی شده و یکمده از علمای مسلمان در گذشته با تکای همین سوره علم را از واجبات دین میدانستند و عقیده داشتند همانطور که یک مسلمان باید نماز بخواند و روزه بگیرد مکلف است که تحصیل علم کند . در هیچ یک از ادیان بزرگ این اندازه برای معرفت قائل با اهمیت نشده اند و هیچ دین را نمیتوان یافت که در مبداء آن علم و معرفت اینقدر ارزش و اهمیت داشته باشد . با اینکه پیامبر مسلمانان امی بوده

د اولین آیات که بروی نازل شده صحبت از قلم و علم یعنی نوشتن و نویساندن و فراگرفتن و تعلیم دادن است. نگار من که بمکتب نرفت و خط ننوشت. بغمزه مسئله آموزش مد رس شد (حافظ) شخصی که محمد (س) را از خواب بیدار کرد و هجده آیه از سورة (العلق) را براو فرا خواند ناپدید گردید. محمد (س) در حالیکه از ترس و وحشت سراپا میلرزید شنید ندائی از آسمان اورا فرا میرسد که یا محمد تو رسول الله هستی و من جبرئیل میباشم. محمد خود برای خدیجه متعرف میکند که من در خود احساس خستگی مفرط کردم و با زحمت زیاد خود را بخانه رساندم چون خدیجه اورا دگرگون دید دستش را گرفت و از وی پرسید برای توجه اتفاق افتاده که اینطور خسته هستی مثل اینکه بیمار شده ای. محمد (س) چگونگی واقعه را برای خدیجه بیان کرد و گفت بسیار میترسم. خدیجه اورا بزیر دثاری (عبا) پنهان کرد منظور اینکه روی محمد را پوشانید تا لرزش اندام او آرام گیرد. محمد (س) که زیر دثار رفت نه میتواندست بخوابد نه آرام بگیرد.

بعضی از تذکره نویسان عرب میگویند همان شب یا روز بعد جبرئیل آمد و مرتبه ای دیگر برای محمد (س) پیام آورد. سوره ای که امروز سوره هفتاد و چهارم قرآن است براو نازل شد "یا ایها المدثر قم فأنذر". یعنی ای کسیکه عبا بر خود پیچیده ای برخیز و اطلاع بده یا برخیز و مردم را از معرفت برخوردار کن. محمد (س) که تا آن زمان دچار تردید بود که آیا آن هدائی که در غار حرا اورا مخاطب کرد هدای خداوندی بود یا هدای خود او. در مرحله دوم ایمن شك و تردید از میان رفت آنوقت خدیجه اورا نزد (ورقة بن نوفل) پسر عموی خود که يك (حنیف) بود برد محمد (س) چگونگی واقعه (حرا) و همچنین نزول (یا ایها المدثر) را برای ورقه حکایت کرد و او گفت بدون تردید این کلام خداوند همان (ناموس) است که بر موسی نازل شد. ناموس در لغت عبارت از مجموع قوانین الهی که برای نوع بشر وضع میشود. ورقه گفت "بدون تردید تو همان ناموسی هستی که عیسی خبر داد که روزی خواهد آمد."

محمد (س) بعد از آن شب دیگر شبها هم به جبل النور رفت و وارد غار (حرا) شد و لسی
 مردیکه شب اول او را از خواب بیدار کرده بود یعنی جبرئیل نیامد .

هرشب بعد از اینکه تاریکی فرود می آمد محمد از خدیجه جدا می شد و بطرف غار حرا میرفت
 و در آنجا می نشست و عبادت مشغول میشد با امید اینکه جبرئیل را ببیند ولی نمی دید .

اندوهی بزرگ بر محمد (س) مستولی گردید . هرقد رخد یجه میکوشید که او را آرام نماید
 از عهد بر نمی آمد . بعضی از اوقات که شب از خانه بیرون میرفت تا صبح در غار حرا می ماند روز و
 شب بعد را هم در آنجا می گذرانید صبح روز دوم خسته و ملول بخانه بر میگشت . یک شب که محمد
 بخار حرا رفته بود غمناک و اندوهناک خود را در ردایش پیچیده و خواب رفته بود . صدای مأنوس
 او را از خواب بیدار نمود که میگفت یا محمد (س) تو رسول الله هستی و من جبرئیل می باشم .

محمد (س) برخاست و نشست و منتظر بود از جبرئیل چیزی بشنود ولی وی چیزی نگفت . صبح روز
 بعد که بخانه رفت خدیجه او را شادمان دید پرسید خوشحالم از اینکه ترا شاد می بینم .

محمد (س) گفت من شب قبل صدای جبرئیل را شنیدم که میگفت یا محمد تو رسول الله هستی و
 من جبرئیل می باشم . خشنودم از اینکه از نظر خداوند نیفتاده ام .

از آن پس تا مدت سه سال محمد (س) شبها به غار (حرا) میرفت تا صبح مشغول تفکر بود
 و دائم بخداوند می اندیشید و گاهی صدای جبرئیل را می شنید که میگفت "یا محمد تو رسول الله
 هستی و من جبرئیل می باشم . " ولی غیر از این جمله چیز دیگر از جبرئیل شنیده نمی شد .

ایندوره سه ساله را مسلمین بنام دوره فترت می خوانند یعنی دوره ای که در آن نزول آیات
 قرآن متوقف گردید . مسلمین عقیده دارند که این فترت برای این پیش آمد که محمد برای بانجام
 رسانیدن وظائفی بزرگ که در پیش داشت بیشتر فکر کند و آماده شود و نیروی معنوی و روحی اش
 در آن سه سال رشد نماید .

د ردوره فترت محمد (س) يك نبی بود و مسلمين د وړه فترت را با سم د وړه نبوت ميخوانند
د رد وړه نبوت محمد (س) يك پيغمبر بود لا غير (نبی) يعنی کسیکه اطلاع ميدهد يا بشارت
ميدهد و رسول يعنی شخصي که قانون مکتوب (نوشته شده) را برای نوع بشر ميآورد .

د انشمندان مغرب زمين د رگذشته بين نبوت و رسالت را فرق نگذاشتند هر دو را بيک معنی
گرفته اند . ولی د انشمندان اسلامي بين اين دو فرق ميگذارند و نبوت را د وړه ای می دانند
قبل از د وړه رسالت و می گویند نبی کسی است که اطلاع يا بشارت ميدهد ولی رسول يا فرستاده
خداوند کسی است که قانون نوشته شده خداوند را ب مردم ابلاغ مينمايد .

د رسول دين اسلام اشاره ب ماده دوم آن که نبوت است ميشود يعنی صد وييست و چهار
هزار نبی آموزگار ان مکتب الوهيت از طرف خداوند برگزيده شدند که مردم را بسوی حق راهنمائی
نمايند نبی مکلف است که اقرباء و نزديکان خویش را بدان راهی که خود پيموده رهبری نمايد
ولی رسول کليه جهان بشری را اعم از خویش و بيگانه .

آغاز رسالت د و ش وقت سحر از غمزه نجاتم دادند و ند رآن ظلمت شب آب حیاتم دادند

بيخود از شعله پرتو زاتم کردند باده از جام تجلی بصفاتم دادند

چه مبارك سحری بود و چه فرخنده مشی آن شب قد رکه اين تازه براتم دادند

چون من از تشق رخس واله و حيران گشتم خبر از واقعه لات و مناتم دادند

اين همه تند و شکر گز سختم ميريزد اجر سبرست گزان شاخ نباتم دادند
(حافظ)

بعد از سه سال يك شب د غار (حرا) جبرئيل بر محمد وارد شد و سوره (الضحی) را که سوره

نود و سوم قرآنست برايش از طرف خداوند پيام آورد .

سوره (والضحی) که بعد از دوره فثرت بر محمد (س) نازل گردیده سوره ایست شادی بخش و حاکی از محبت خداوند نسبت به پیغمبر خود . خداوند محمد (س) را در ظرف مدت سه سال در بوته آزمایش قرار داد چنان عاشق و شیفته راهش کرد . برای رسیدن بآمال و آرزو و اله و شیدایش کرد . محمد از بوته آزمایش همچون طلای ناب بیرون آمد خود را سوزاند و آب کرد تا کیمیای سعادت را پیدا کرد . محمد بقدری ضعیف و نحیف شده بود همچون هلال قامتش ناگشته بود ولی همانکه حافظ گوید (وند رآن ظلمت شب آب حیاتم دادند) آری شب ۲۷ ماه رجب ده سال قبل از هجرت مطابق با سال ۶۱۳ میلادی محمد پیامبر به رسالت مبعوث شد . شاداب و سر مست گردید . سوره (والضحی) همان تازه برانی است که بمحمد (س) داده شد چون در آیه دوم این سوره میگوید "ماودعك ربك وما قلی" . خداوند در این آیه به نگرانیهای محمد جواب میدهد و باو میگوید تو مشوش بودی و تنبور میکردی که خداوند تو بعد از اینکه خود را بتو شناسانید و تو را بدوستی انتخاب نمود ترا ترك کرد و خواست دیگر ترا دوست داشته باشند در صورتیکه چنین نیست و خداوند ترا ترك نکرده و همچنان دوست خداوند هستی . با این آیه خداوند محمد (س) را از تشوش بیرون آورد .

در آیه دوم این سوره توعیه یتیمان و فقرا شده است میگوید واما السائل فلاتهر یعنی اگر سائلی بتو مراجعه کرد چنین برجبین نینداز و باو قهر و تعرض نکن . اشتباه نشود اصول اخلاقی اسلامی سؤال بمعنی گدائی را ننگ میداند و متکدی را بحساب نمیآورند . بلکه منظور از سائل کسانی که دچار آفات طبیعت و قهر او واقع میشوند بایستی کمک شوند در مواقع این آیه مؤسسه حلیب سرخ بوده است زیرا رسالت محمد فقط يك رسالت دینی نبود بلکه يك رسالت اجتماعی و اقتصادی هم بشمار میآمد . ایجاد يك نهضت اجتماعی و اقتصادی در سرزمینی مثل

عربستان د چهارده قرن قبل از این با آن رسوم و شعائر و مرایم که مختصری از آن ذکر شد واقعه ای فوق العاده بوده است و محمد (ص) این رسالت بزرگ را بر عهده گرفت . برای اثبات گفته خود که محمد تنها رسول دینی نبوده بلکه رهبر دموکراسی و آزادیخواهی و واضع اصول اجتماعی و اقتصاد ی هم بشمار آمده از شش هزار و دوست و نوزده آیه قرآن گواه میگیرم . محمد (ص) هم ناشر و مبلغ قوانین مذہبی بود و هم پیشوای یک نهضت بزرگ اجتماعی و اقتصادی بهمین جهت قوانینی که از طرف خداوند باو ابلاغ میگردد که منتشر نماید بتدریج نازل می شد .

پیغمبرانی که قبل از محمد (ص) مبعوث شدند قوانین خود را یکبار و در یک موقع می آوردند اما قوانین محمد (ص) در مدت بیست و پنج سال از سال ۶۱۰ میلادی تا زمان رحلت رسول الله در سال ۶۳۵ میلادی بتدریج نازل شد . نهضت اجتماعی و اقتصادی که محمد (ص) پیشروای آن شد طوری اعراب را بحرکت درآورد که هنوز نیم قرن از هجرت نگذشته بود که اعراب سه امپراطوری با عظمت دنیا ی قدیم (امپراطوری ایران و مصر و سوریه) را جزو قلمرو اسلام کردند و سکه آن کشورها را مسلمان با آئین محمد نمودند . اگر قوانین محمد (ص) فقط مذہبی بودند اسلام با آن سرعت و وسعت نمی یافت . آنچه سبب پیشرفت اسلام شد نهضت اجتماعی و اقتصادی آن بود . در نهضت اجتماعی محمد (ص) احملی دیده میشود که پنداری امروز آن اهل را بزبان میآورند . این امل عبارت است از وحدت نوع بشر .

قرآن میگوید "کان الناس امة واحدة" . . . الی آخر . " کلیه بشر امت واحدی هستند

در لوی پرچم لا اله الا الله .

(قصیده)

د منقبت حضرت خاتم النبیین (س) بمناسبت عید مبعث

بوقت بعثت آن سرور که بر هر مه بدی مهتر نمود از چهره انور منور دامن حرا
 همی از مهد عزت فرو باریده شد رحمت ز ساق عرش و هم جنت بر آس پاک آن مولا
 مرا و را وقت اوج آمد چه د رایی بموج آمد بسوش جبرئیل آمد با مر حی بی همتا
 بگفت ای سرور خویان بنام خالقت برخوان که باشد خالق انسان و خلاق همه اشیا
 سپس وحی خدائی را پیام حی باری را فرامین الهی را برای او نمود انشا
 بروی کرسی عزت چه آرامید آن حضرت که شد پیغمبر رحمت برای پیرو هم برنا
 کرامت گشت پیوستن کلید خلد شد شریتش لوی حمد برد ستن از آن شد حمد حق گویا
 چون یجاء و خطیر آمد چه بی شبه و نظیر آمد چه از بالا بزیر آمد بسمت خانه شد پویا
 بهر شییی گد رمیکرد و یا براو نظر میکرد چنان د را و اثر میکرد که بر می آمد او از جا
 روان شد سوی کاشانه قدم نهاد د رخانه چه آن رخسار جانانه خدیجه دید شد ^{شیدا}
 بگفت ای نور چشماتم حبیبم راحتم جانم نمیدانم نمیدانم چه نور است اند رین سیما
 محمد احمد و محمود که باشد بهترین موجود جواش گفت و هم فرمود من سلطان او ادنی
 مشارو هم مشیرم من مدارو هم مدیرم من بشیرو هم نذیرم من منم آن والسی و لا
 (زاهد)

خوشبختم از اینکه نگارش این قسمت از رساله مصادف با شب مبعث سال ۱۳۸۶ است. چهارده

قرن است که مسلمانان جهان چنین شبی را جشن گرفته و یکدیگر شاد باش میگویند من هم بعموم

دوستانم محمد (س) تهنیت گفته و وحدت مسلمین را از خداوند خواستارم.

همکیشان اول

اول شخصی که به محمد (س) ایمان آورد زوجه اش (خدیجه) بود و بعد از او علی بن ابیطالب که محمد (س) او را چون فرزند خود می دانست و در آن موقع ده سال از سن شرفش میگذشت به پیامبر اسلام ایمان آورد. مسلمان سوم (از حیث ردیف ایمان آوردن) زید غلام محمد است که خدیجه در شب زفاف به محمد (س) بخشید و حضرت او را آزاد کرد ولی آن غلام آزاد شده حاضر نشد خدمت پیامبر را ترک نماید. بعد از اینکه خدیجه و علی وزید به محمد (س) ایمان آوردند دیگر کسی حاضر نشد که دین اسلام را بپذیرد.

مدت سه سال از سال ۶۱۰ تا سال ۶۱۳ میلادی شماره مسلمانین غیر از خود محمد همین سه نفر بودند. در آن سال ابوبکر هم مسلمان شد. این خود یک پیروزی بزرگی برای اسلام بود بخاطر اینکه ابوبکر که دوست محمد (س) بود مرد ثروتمند و زیرک و عاقلی بشمار میرفت و مورد تکریم و تعظیم همگان بود. وقتی که با او گفته شد آیا ادعای محمد درست است؟ او گفت "باید راست باشد زیرا محمد (س) دوست من تا بحال سخنی جز بر راستی نگفته است. آنگاه از طرف خداوند بطوریکه در آیه دوست و دوازدهم سوره بیست و ششم قرآن موسوم به سوره (شعراء) ذکر شده به محمد (س) امر شد که اقربای نزدیک خود را دعوت به اسلام نماید. آیه مزبور این است "وانذر عشرتک الاقربین" یعنی از خوشاوندان خود که بتو نزدیکتر هستند دعوت کن که دین اسلام را بپذیرند. روایت میکنند که بعد از نزول این آیه محمد از سرعموی خود علی بن ابیطالب (ع) خواست که از عموهای محمد (س) و فرزندان آنها که نزدیک ترین خوشاوند او بودند دعوت نماید که بیایند و غذا بخورند. بنا بدعوت محمد (س) آنها آمدند و طعام خوردند و بعد محمد (س) آنها را دعوت بدین اسلام کرد ولی هیچیک از آنها دعوت را اجابت ننمودند فقط یک نفر

بود که ازجا برخاست وگفت یا محمد (ص) من دعوت ترا میپذیرم وایمان می آورم . البته همچنانکه

ذکر شد علی (ع) قبل از دعوت بکیش محمدی درآمده بود .

آنچه تاریخ میگوید پس از مأموریت محمد (ص) شروع بمطالعه در وضع روحیه خوشاوندان

نزدیک خود کرد . از لحاظ عموهایش مطمئن بود که هیچیک از آنها حاضر برای شنیدن کلام حق

نیستند و مذہب آباء و اجدادی خود را رها نخواهند کرد اما چه باید کرد . نمیتوانست از اطاعت

امر حق استکلاف ورزد . چون خداوند باو گفته بود که می باید از خوشاوندان نزدیک خود برای

قبول دین اسلام دعوت کند .

روزی محمد پیامبر با خدای خود راز و نیاز کرد که ای پروردگار من تو میدانی که اینان کسانی

نیستند که دین ترا بپذیرند و قبول حقیقت نمایند . جبرئیل نازل شد و چند آیه بروی فرو خواند

که در سوره پانزد هم قرآن باسم (حجر) از آیه نود و چهارم ببعد مفاد آیه این است " فاصدع

بما تومر و اعرض عن المشرکین " یعنی آنچه را که از طرف خداوند بتو امر شده آشکار کن و آشکار

مشرکین توجه ننمائ

در آیه نود و پنجم همین سوره خداوند میگوید " انا کفیناک المستهزئین " کسانی که ترا

استهزا میکنند بما واگذار و ما سزای آنانرا خواهیم داد . بعد از نزول این آیات محمد (ص)

یقین حاصل کرد که پیامبر خدا است و مکلف میباشد دین جدید خداوند (اسلام) را بین مردم

رواج دهد لذا اگر در صد قتل او هم بر میآمدند دست از تبلیغ دین جدید برنمیداشت و پیوسته

با خود میگفت " هزار دشمنم ار میکنند قصد هلاک " گرم تودوستی از دشمنان ندارم باک

ترا چنانکه توئی هر نظر کجا بیند بقدر بینش خود هر کسی کند ادراک

(حافظ)

ترحم و رحمت

محمد پیامبر (ص) با قلبی مملو از محبت نسبت بخالق و مملوعان خود در تحت رهبری مستقیم الهی شروع به تبلیغ نمود. در باره خدای تنها و یکتا سخن گفت. این حقیقت در نظر مردمان مکه بسیار سخت بود زیرا منبع مهم عایدات و زندگی آنها از ۳۶۰ بت ساخته بشر تأمین میشد که آنها را در اطراف خانه کعبه جمع کرده بودند. همان کعبه که روزی برای پرستش خداوند بنا شده بود. در باره مساوات بشر سخن میگفت. در نظر اعراب متکبر و دارای غرور و نخوت خانوادگی و قبیله‌ای و نژادی خیلی سخت بود که غلام سیاه خودشان را از لحاظ حقوق بشری با آنها مساوی بشمار آورند. لذا با اینکه نسبت به محمد امین احترام میکردند ولی پیام او را قبول ننمودند. هنگامیکه گروهی از مردان رفته رفته اما بطرزی محکم دین جدید را اتخاذ کردند سیل مخالفت و آزار شروع شد. پیامبر و گروه کوچک پیروانش در مدت سیزده سال بقدری سختی کشیدند که بیان آن دشوار است اما همه آنها با صبر تحمل نمودند و دست از تبلیغ نکشیدند. روزی برای تبلیغ بطایف رفت لیکن عامه مردم با سنگ او را تعقیب کردند و بیرون راندند در حالیکه پایهای مبارکش غرق خون بود خسته و کوفته زیر درختی نشست. رفقای از او خواستند که مردم طایف را نفرین نماید اما او در پاسخ فرمود آنها نمیدانند که چه عملی میکنند. من برای آن فرستاده نشدم که نفرین کنم بلکه برای جهانیان رحمت هستم پس دست بسوی دعا برداشتم و برای آنان طلب مغفرت نمود. بلی او نمایند. خداوند رحمن و رحیم بود قلبش از محبت نسبت به بشریت سرشار بود.

ایمان به خدا - ادامه زندگی در مکه غیر ممکن شده بود لذا اهالی شهر یثرب که این

دین را پذیرفته بودند به پیامبر و پیروان او پناه دادند. بزرگان قریش در مکه بایکدیگر ملاقات کرده تصمیم به قتل پیامبر گرفتند. اما در آن ساعت علی علیه السلام پسر عم عزیزش در همان محلی

که او بنا بود بخوابد د رستش خفت و جان خود را بخاطر انداخت و پیامبر با ابوبکر خانه را ترک کرده راه بیابان د ریش گرفت دشمنان رد پای حضرتش را گرفته و تعقیب نمودند . حضرت با ابوبکر د رغاری پناه بردند . پس از اینکه هجرت او کشف شد عده زیادی مأمور جستجوی وی - گردیدند . عده ای از آنها تا غار پیش رفتند و در آن رسیدند . د راین حال ابوبکر آهسته د رگوش پیامبر گفت " چه کنیم - ما فقط د ونفر هستیم " پیامبر با کمال آرامش و اطمینان پاسخ داد " بیم د ردل مدار و بریشان مشو ما فقط د ونفر نیستیم خدا هم با ما است " لا تحزن ان الله معنا . این بود علامت ایمان محکم و استوار . بلی خدا د ر آن روز و روز قبل و بعد از آن با او همراه بود .

د شهر مکه

پیامبر د مدت سیزده سال د رمکه مانند رسولان پیشین به تبلیغ پرداخت . اما د ر هنگام هجرت به یثرب او پیشوای ملتی کوچک شده بود . کم کم جامعه خود را مطابق با قالب دین خوش و شهر یثرب را بیک شهر آرمانی تبدیل نمود . کم کم مسلمانان این شهر را مدینه النبی یا شهر پیامبر نامیدند که بعداً مختصر شد و بنام مدینه باقی ماند . اسلام نه تنها د ر زندگانی خبوسی مسلمین بلکه د ر وضع اجتماعی آنان شروع به تأثیر نمود و کم کم به اطراف تبلیغ گردید . مکیون که د ر واقع از لحاظ روحانیت د ر آن زمان سرپرستی عربستان را بعهده داشتند این امر را مخالف منافع خود دیدند و با کمال قدرت کوشیدند که آن شهر و نظم نوینش را خرد کنند این امر منتج با ایجاد یک مشت جنگهای دفاعی گردید و دنیا دید که محمد (س) تنها یک معلم و یک پیشوا نیست بلکه یک سردار بی نظیر هم میباشد .

دفاع شکست ناپذیر

اولین فتوحات دفاعی مسلمین که ملت نوینی را تشکیل میدادند در بدو اتفاق افتاد و يك ارتش کوچک از مسلمانان مرکب از ۳۱۳ نفر با ارتشی از مکیون که سه برابر آنها بودند و سی برابر از لحاظ اسلحه قویتر بشمار میرفتند روبرو گردید. اما مکیون شکست سختی خوردند. سال بعد با قشونی مرکب از ۳۰۰۰ نفر حمله کردند و مسلمانان در احد آنها را شکست داده مجبور بپناز گشت نمودند. یک سال بعد مکیها همکاری و موافقت سایر قبائل عربستان را جلب نمود و ارتشی مرکب از ۱۰۰۰۰ جنگجو فراهم نمودند و از اطراف شهر را سخت محاصره کردند. چون شهر مقاومت سخت کرد ناچار شدند محاصره را رفع کنند.

پیروزی در سایه ملایمت

سال بعد رسول اکرم (س) مکیون را غافل گیر نمود باین ترتیب که جمعیتی بالغ بر ۱۴۰۰ نفر را بدون سلاح بقمه زیارت کعبه بطرف مکه برد و در نزد يك اردو زدند. مکیون میخواستند جنگ کنند ولی شورای عقلا مانع شدند ویمان حدیبیه بامضاء رسید. باین ترتیب صلح برقرار شد و اسلام با سرعت شروع به گسترش نمود.

پیروزیها بدون خونریزی — مکیها نمی توانستند این حقیقت را درک کنند که مدت دو سال

استقرار صلح تعداد مسلمین را چندین برابر افزایش داده است. بدون در نظر گرفتن پیمان بیکی از قبائل که با مسلمین متحد بود حمله نمودند. پیامبر ارتشی مرکب از ده هزار نفر تجهیز نمود و بسوی مکه راند و نزد يك شهر اردو زد. اما مکیها که غافلگیر شده و از نمایش نیروی مسلمین روحیه خود را باخته بودند تسلیم شدند و پیامبر اکرم چنان بزرگوارانه و انسانی با آنها نمود که در تاریخ نالیر ندارد. دشمنان تشنه بخون را بلا قید و شرط عفو نمود سپس وارد محوطه مقدس

کعبه شده ۳۶۰ بتی را که در آنجا بود بدست علی بن ابیطالب علیه السلام خرد کرد در این مکان مقدس را بهمان پاکی که در زمان ابراهیم علیه السلام بود درآورد و آنرا بار دیگر مکان عبادت خداوند ساخت. آنگاه بمردمانیکه جمع شده بودند خطاب کرده فرمود امروز دیگر روزگار نباهی و نادانی تمام شد و روز نور و روشنی فرا رسید. من کلیه اختلافات قبیله ها - طایفه ها - طبقات و رنگها را در زیر پای خود ازبین بردم. همه مردم پسران آدم هستند و آدم از خاک است.

طلوع يك قدرت جهانی

اکنون نه سال از زمانیکه محمد بایکتن از مکه مهاجرت کرده بود گذشته است چه تخییرات عجیبی در عرستان بوقوع پیوسته است. سلطه بر کلیه سرزمین عرستان با استثنای سوریه که مستعمره بیزانس بود و عراق که مستعمره ایران بود گسترش یافته است. امپراطوری رم و امپراطوری ایران در وقت بزرگ آنروز جهان بودند. هنگامیکه رسول خدا که اکنون رئیس عرستان بود فرستادگان خود را نزد قیصر و خسرو فرستاد آنرا به تفریح و بازی گرفتند زیرا نمیدانستند که يك قدرت سوم در روی شنهای گرم عرستان بوجود آمده است. هر دو این قدرتها بسرزمین اسلام حمله کردند و هر دو سرنوشت اهالی مکه را در جنگ بدر پیدا کردند. نظم نوینی که توسط رسول خدا بنیان گذاری شده بود بسرعت توسعه گرفت و شرق و غرب عالم را تسخیر نمود. آری این قدرت ایمان بود این نیروی جاذبه الهی بود که بهر ذریه ای میکرد او را همچون گاهو که بر باد جذب جذب مینمود. کشتی محمدی جاذبه ای مافوق تصور داشت:

خوش است دردم رفتن رخ ترا دیدن	رخ تو دیدن و از خویش چشم پوشیدن
تو شمع محفل انسی و وقت دادن جان	خوش است گرد تو پروانه وار گردیدن
نرنجم از تو به تیغم اگر زنی اید و ست	که نیست شیوه عاشق زد و ست رنجیدن

(حافظ)

پیامبر مدت بیست و سه سال از عمر شریفش را صرف اصلاح گرائی نمود در حالیکه هیچگاه از تعلیم خسته نشد . او اعراب را شوق میکرد باینکه در مساجد بیایند و او از برای آنان موعظه فرماید . بسا اوقات با آنان باب مناظره و مباحثه میگشود .

اگر آنان چیزی را بزودی درك نمیکردند او سعی میکرد با توضیحات کامل برایشان تشریح نماید . پیامبر برای آنان قرآن (کلام خدا) را میخواند و تقاضا میکرد که آنان خود را بتلاوت قرآن در مساز نمایند . پیامبر به تعالیم دین به همه افراد و طبقات مختلف عشق میورزید . یعنی عاشق بود باینکه کلام خدا را بهمه مردم از هر طبقه ای که هستند بیاموزاند . در امر داد و ستد او سعی میکرد باروش الهی امانت و درستی را به آنان یاد دهد . در واقع درس زندگی به آنان می آموخت . حتی در موقع صرف غذا آداب نشستن و خوردن و آشامیدن را به آنان تعلیم میداد . تمام عمر شریفش در راه خدمت با اجتماع صرف شد . در زمانیکه او هم پیامبر بود و هم امپراطور عربستان معدالك مانند يك فرد عادی و طبقه سوم زندگی فقیرانه و درویشانه ای داشت . غالب اوقات حجره اش را خود تمیز میکرد . خودش شیر بزهایش را میدوشید و خود پشم لباسهایش را میرشت اگر کسی چیزی بعنوان هدیه تقدیم مینمود آنها برای خود ذخیره نمیکرد بلکه آنها را در راه خدا بدیگران بذل میفرمود . اگر کسی از او تقاضای کمک میکرد فوراً حاجتش را برآورده می آورد . لباسیکه برتن داشت پارچه ای بود که اکثر مردم عربستان به آن ملبس بودند . پیامبر با اجتماع عشق میورزید و دوست داشت که با مردم بنشیند و صحبت نماید .

دادگاه محمدی (ص) بزرگترین دادگاههای جهانی آنروز بشمار میرفت . ترحم به بیوه زنان شفت به یتیمان سر لوحه دفتر زندگی او بود . نسبت بکودکان مهربان بود همچنین کودکان نسبت به پیامبر ابراز علاقه مینمودند . پیامبر حتی بحیوانات هم رحم و شفقت داشت حیوانات هم در رکف

عدل و داد او با آسایش خاطر زندگی میکردند . محمد (ص) با اینکه مردی با قدرت و نیرومند بود نسبت به همه مهربانانه و مودبانه رفتار نمود دستور زندگی او امروز سر مشق مسلمانان واقعی است .

بلغ العلی بکماله - کشف الدجی بجماله - حسنت جمیع خیماله - سلو علیه وآله (گلستان سعدی)

دانش در برتو اسلام

زندگی درد نیائی که ما در آن بسر می بریم امتیازات بسیاری از دنیای صد سال پیش و هزار سال قبل دارد (اگرچه از بعضی جنبه ها مانند امور معنوی کمبود هایی از دوران پیش چشم می خورد) و مردم آن نیز از ریجه دیگری غیر از سیستم فکری انسانهای قرنهای پیش بمسائل نظر می افکنند . بسیاری از اصول و مقیاسات عوض گردید و بطور کلی پایه های ارزش یابی از هر جامعه معتقدات آن بر مبنای علم و دانش نهاده شد زیرا دانش بخاطر سهم بزرگی که در پیشرفت و وجود آمدن تمدن خیره کننده علمی بشر داشته است اهمیت بسزائی پیدا کرده .

خدای پرستان عقیده دارند که در دنیای پراضطراب و هیاهوی کونی تنها نجات دهنده بشر از مشکلات گوناگونی که با آن دست بگیربان است مذاهب و دین است . آنچه در خور توجه و مطالعه است اینکه در میان مذاهبهای آسمانی و مکتبهای فلسفی اخلاقی و سیاسی که بعنوان فرشته نجات بشریت از جنگال اهریمن پلیدیها و بدیها عرضه شده کدام یک خصوصیت بزرگ سازش با محیط علمی را دارند و با جانبداری از دانش و پرورش نیروی علمی طرفداران خود کلیه سعادت را بآنها سپرده و نجات آنها را از گرفتارهای روحی و اخلاقی تنمین می کند ؟ چنین مذهبی چه نام دارد ؟

ازادیان آسمانی است و یا از دیده های فکری فلسفی و سیاسی ؟ و اگر ازادیان آسمانی است کدامیک از آنها ؟ مسیحیت ؟ تحقیقی بسیار کوتاه و اجمالی از تاریخ پیدایش مذاهب و مطالعه در جامعه شناسی مذهبی بهترین مذهبی را که برای نجات انسانیت از مشکلات زندگی ماشینی و ناراحتیهای

سرسام آور آن عملاً بکار می‌آید و در عین حال به علم و دانش بیش از تصور ما اهمیت داده و رمز موفقیت و پیشرفت را بوسیله دانش، جامعه، انسانیت توسعه کرده و بما معرفی میکند.

این مذهب ارجمند "اسلام" است. تاریخ اسلام بهترین سند قاطع از اهمیت داشتن دانش و علم در این مذهب بزرگ آسمانی می‌باشد زیرا با چشمان خود می‌بینیم در این کیش جهانی از دانش طرفداری شده و دانش آموزی را فریضه ای واجب و لازم دانسته. طلب العلم فریضه علی کل مسلم و مسلمة - الا ان الله يحب بقاء العلم. رسول اکرم: فرا گرفتن دانش بر مرد و زن مسلمان واجب و لازم است بد رستیکه خداوند دوست دارد جویندگان دانش را. طرح مبارزه جهانی بر علیه بیسوادی و جهل ابتدا از طرف اسلام پی ریزی و مرحله عمل درآمد زیرا مورخان اسلامی نوشته اند که افراد باسواد و دانشمندی که در جنگهای مدد را اسلام با سارت قشون اسلام می‌آمدند همیک وظیفه ای داشتند ده مسلمان را خواندن و نوشتن بیاموزند و سپس آزاد کردند. آنگاه پیامبر به اصحاب فرمود اسیرانرا نیکو بدارید و نیکویی کنید چون لازمست بدانشمندان احترام گزارده شود. بدیهی است نوسوادان مسلمان نیز طبق وظیفه مقدس و بزرگی که اسلام برعهده آنان در مبارزه با جهل محول کرده بود میکوشیدند و با همان اندك دانشی که داشتند دیگران را از ریای سیاه جهل نجات میدادند و بر مبنای همین تعاهد هندسی اساسی جامعه دانشمند اسلامی ریخته شد. آنچه در این روایت شایان توجه است اینکه (نیکان و پاکان خیری و نیکی را برای خود نمیخواهند و از خود پرستی گریزانند. میکوشند تا کلیه افراد پاک و نیک شوند. اسلام در مسأله آموزش، اختلافات مذهبی را کنار نهاده و اجازه داده است يك دانشمند غیر مسلمان به بیسوادان مسلمان دانش آموزد.

با در نظر گرفتن نمونه فوق می‌توانیم بگوئیم اسلام دین دانش و رواج دانش هدف اسلام بوده چنانکه اولین سخن و آیه ای که در لحظه نزول وحی به پیامبر اسلام خطاب شد مسأله خواندن

و تفکر در خلقت انسان و مسائل پیچیده زیست‌شناسی انسانی است و این بخوبی اهمیت دانش را روشن می‌سازد چون هیچ فرومایگی بدتر از نادانی نیست. آیات بسیاری درباره کوری و ناپیدایی در قرآن وارد شده است که بتحقیق کوری و ناپیدایی در منطق قرآن همان بی‌دانشی و نادانی است چنانکه فرماید: قل هل یستوی الاعمی و البصیر (بگو آیا مساویست کور با بینا (بی‌دانش و دانشمند) این آیات گویا واحادیث گوناگونی که بزرگترین سند دانش دوستی اسلام است از چشم نویسندگان و دانشمندان و مورخان بیگانه هم چون دکتر گوستا ولبون فرانسوی و جرجی زیدان مسیحی و جان دیون پورت دانشمند انگلیسی و صد ها مورخ و مستشرقین در بر نموده و اعتراف باین برتری و مزیت در اسلام نموده‌اند. Johns Davenport گوید "شاید هیچ ملتی قبل از مسلمین وجود نداشته باشد که برای کسب دانش از آغاز تا انجام بیشتر از مسلمانها احترام قائل شده باشد". "محمد (ص) شخصا باعلاقه‌ای که مخصوص بخودش بود کسب دانش را تومیه و تأکید کرد و علمی دامانش خدائی را که با و مال نداده است و دانش داده است سپاس و حمد بی‌پایان گفت".

آری اساس تمدن بزرگ اسلامی بر اثر دانش دوستی این آئین خدائی بوجود آمد.

عربهای سحرانبینی که کوچکترین هنری نداشتند و نه تنها آموزش و پرورش در میان آنها بلکه ندک بزرگی بشمار می‌آمد چنان در بر تو دانش دوستی اسلام تربیت شدند که اساس فرهنگ و تمدن بلند مرتبه اسلامی را در مدنی بسیار کم‌پس ریزی نمودند. تمدنی که در چهره دانش و هنر را بسوی دنیا باز نمود و سالهای متمادی نوشته‌ها و تحقیقات علمی و اختراعات آنها مورد استفاده دانشمندان مغرب زمین قرار گرفت. جان دیون پورت در این مورد می‌نویسد:

"مطابق دلایل و شواهد گوناگون اولین احیا کنندگان فلسفه و علوم بدون شك اعراب آسیا و اسپانیا بودند که در عصر خلفای عباسی و اموی زیست میکردند و این دانشمندان را بحق

حلقه، اتصال بین ادبیات قدیم و جدید نامیده اند

همه میدانند که بیشتر از ششصد سال صنایع و علوم در میان اعراب رونق و شکوه داشت در صورتیکه میان ما (اروپائیان) وحشیگری خشن و زننده حکومت میکرد .*

اروپا باید بخاطر داشته باشد که به پیروان محمد (ص) دین دیگری دارد و آن عبارت از اینکهمین مردم مسلمان بودند که حلقه، اتصال ادبیات قدیم و جدید شدند و در طول مدت زیادی که اروپا در تاریکی فرو رفته بود مسلمین تألیفات و تحقیقات عده، زیادی از فلاسفه، یونان را حفظ کرده و وسط و نشر مهمترین رشته های علوم طبیعی و ریاضیات و طب و غیره را برعهده داشتند و این علوم بمقدار زیادی مدیون زحمات آنها است .

حکمای اسلامی

انقراض امپراطوری روم غربی (۴۷۶) میلادی و تعطیل حوزه های فلسفی آن (۵۲۹ میلادی) بدست " ژوستینین " پیشرفت علم و حکمت را در اروپا متوقف ساخت و انقراض دولت ساسانی همین نتیجه را در مشرق زمین بخشید . اما راهبان و کشیشان در صومعه ها و کلیساها که اماکن مقدسی محسوب می شدند و از تعرض اوباش و اراذل مصون بودند به جمع آوری و حفظ آثار حکمای یونان و روم و مطالعه و استنساخ آنها پرداختند و فرهنگ قدیم را از خطر فنا و زوال نجات دادند . در مشرق هرچند که نظیر این کار صورت نگرفت و آثار علم و حکمت هرچه بود نابود گردید ولی با روی کار آمدن بنی عباس ضمیقات سابق کاهش یافت و به دانش پژوهان مجال داده شد که کتب و رسائل علمی و فلسفی قدیم خاصه آثار حکمای یونان را که از دستبرد حوادث مصون مانده بودند به زبان عربی نقل کنند . بدین طریق در عالم اسلام يك نهضت بزرگ علمی آغاز شد که مدت سه قرن - از قرن نهم تا قرن دوازدهم میلادی - یعنی در همان دورانی که اروپا در ظلمت جهل

غوطه ور بود مشعل علم و حکمت را فروزان نگاه داشت و آنرا تحویل دانشمندان اروپائی داد .
 اینان نیز بنوبه خود دست به کار ترجمه شدند و این بار علم و حکمت را از زبان عربی به زبان
 لاتینی نقل کردند و آثار کندی و محمد زکریای رازی و فارابی و ابن سینا و دیگران بهره فراوان
 بردند و زمینه را برای تجدید حیات علم و ادب (رنسانس) در اروپا فراهم آوردند .

شماره حکمای ایران در آن دوران و بعد از آن و علو مقام ایشان و اهمیت آثاری که بساقی
 گذاشته اند نشان میدهد تاچه مسلمانان بویژه ایرانیان در آن نهضت بزرگ علمی و عواقب آن
 سهمیم بوده و چه نقش بزرگی بعهده داشته اند .

موشیسم می گوید باید قبول کرد که کلیه علوم اعم بزرگ و هیأت و نجوم و فلسفه و ریاضیات که
 از قرن دهم ببعد در اروپا رونق گرفت اصولاً مأخوذ از مدارس اعراب است . اینک باید ببینیم آیا
 این جهش علمی این انقلاب سریع و کم مدت آنها در میان يك مشت انسان تمام وحشی و نیمه وحشی
 جز با اصل دانش دوستی اسلام و طرحهای ارزنده ای که این آیین برای بسط و توسعه علوم و فنون
 ریخته بود امکان پذیر بود ؟ چرا نویسندگان خارجی از علوم اعراب قبل از اسلام سخنی ننوشتند ؟
 آنچه نوشته اند جز نمونه هایی از وحشیگری آنان نبوده است (عذر تقصیر پیشگاه محمد و قرآن
 س ۱۲۵) آری اسلام پیوسته پیروان خود را بفکر و مطالعه در دستگاه آفرینش دعوت نموده و در
 بسیاری از آیات جملات افلا تعقلون (چرا درك نمی کنید) لعلکم تعقلون (شاید که شما بعقل
 بیایید) ولایات لقوم یعقلون (نشانه هایی است برای آنان که درك نمایند) لعلکم متفكرون (شاید
 اندیشه کنید) ان کنتم تعلمون (اگر باشید از دانشمندان) لعلهم یتذکرون (شاید آنها یاد آور
 شوند) افلا تبصرون (آیا نمی بینید با چشم دانش) ان کنتم تعلمون (اگر باشید که بدانید) . . .
 آمده است و برخی از آیات بایانی سریع و روشن به پیروان خود مژده داده که قدرت مهار کردن

دریاها و تسخیر نمودن کرات آسمانی را خداوند بدو داده است که همان فکر و خرد باشد و با سلاح دانش میتوان بر جهان تسلط پیدا کرد (و سخر لکم اللیل والنهار والشمس والقمر والنجوم مسخرات بامرہ ان فی ذلک لآیات لقوم یعقلون - سوره النحل آیه ۱۱) (رام کرد از برای شما شب و روز را و خورشید و ماه و ستارگان رام شد گانند بفرمان خدا و در این نشانه هائی است برای خردمندان . اللہ الذی سخر لکم البحر لتجرى الفلک فیہ بامرہ ولتبتغوا من فضلہ ولعلکم تشکرون و سخر لکم ما فی السموات وما فی الارض جمیعاً منہ ان فی ذلک لآیات لقوم یتفکرون) (سوره جاثیه آیه ۱۱) خداست که رام کرد برای شما دریا را تا روان شود گشتی در او بفرمانش . تا بجوئید روزی از کرم او و شاید سپاسگزار باشید و رام کرد آنچه در آسمان و آنچه در زمین است که همگی از او ست بد رستی که در این نشانه هائی از برای اندیشمندان است .

انگیزه مطالعہ و تحقیقات علمی و احیاناً اکتشافات و نوشتن کتابهای تحقیقی و برپاداشتن کتابخانه های بزرگ و دانشگاههای عظیم بوسیله دانشمندان اسلامی همین آیات بوده . دانشمندانی چون ابن رشد اندلسی ، ابوعلی سینا ، ابن مسکویه ، ابوریحان بیرونی ، زکریای رازی ، عمر خیام و غیره در عالم اسلام بسیار بوده اند .

خلاصه آنچه در برنامه های بسیار متنوع و جالب قرآن و اسلام بیش از هر چیز نظر بیننده را جلب میکند اینکه اسلام دین دانش و دین ترقی است و شایسته است مسلمانان با الهام گرفتن از دستورات قرآن عقب افتادگی علمی خود را که در نتیجه فراموشی حقایق قرآن در قرنهای اخیر است جبران نموده و صفوف خود را برای مبارزه با غفرت جهل و نادانی یعنی بزرگترین دشمن جامعه اسلامی فشرده ساخته برای تحقیقات و تجهیزات مجهز علمی درخور بشریت به پیش روند .

آری امروز فارابیها ، ابن سیناها ، خواجه نصیرها و ابن رشد ها بقلب دیگری درآمده و افکار

آنانرا بجهانیان عرضه میدارند . آنچه امروز د رطب و شیمی و فیزیک و ریاضیات پیش روم به این دانشمندان نزدیک میشود . هرچه بدیشان تقرب پیدا نمائیم به قرآن و اعجاز قرآن واقف تر خواهیم شد . پیامبر (ع) تقریباً د ر هزار و چهارصد سال قبل از تسخیر فضا بوسیله انسان سخن رانده و خبر از روزی داده که کرات آسمانی بحیطه تصرف بشری در خواهد آمد . شاید کسانی بودند که نمی توانستند د برنامه زندگی خود از این گونه موارد سخنی بمیان آورند و لسی روز دوشنبه سیام تیرماه ۱۳۴۸ (هـ - ش) مطابق با ۲۱ ژوئیه ۱۹۶۹ میلادی اعجاز قرآن بشبوت رسید . جراید و منابع اخبار جهان یکصد و هم آهنگ شدند باینکه انسان برنده شد ماه تسلیم شد "عقاب" نیز پروازی که ثمره اندیشه و هوش و ذکاوت و دانش همه نسل های بشری است بعد از پروازی خستگی ناپذیر د آسمانهای دوردست و د رمسیری سیصد و هشتاد و شش هزار کیلومتری سرانجام د ساعت ۱۱ و ۴۸ دقیقه بعد از ظهر ۲۹ تیرماه آرام د ر کره ماه و د ر دریای آرامش نشست .

بشریت همراه این عقاب چالاک سه عقاب گرامی دیگر را نیز بسوی ماه فرستاده بود . آرسترانگ آلد رین ، کالینز . . . سه نام عزیز که برای نخستین بار کلماتی چون انسان - زمین - و صلح را بروی کره ماه بردند . هنگامیکه د ساعت ۶ و ۲۶ دقیقه صبح روز دوشنبه "نیل آرسترانگ" پای چپ خوش را بروی کره ماه نهاد افسانه پردازی د باره این خواهر د ورافتاده زمین پایان گرفت . د ر همان لحظه افسانه ای شیرین تر و حیرت انگیزتر از همه افسانه های قرون و اعصار آغاز گردید . افسانه انسانی که با تسخیر کرات آسمانی مفهوم زمان و مکان و نیز پیش از آن مفهوم و معنی وجود و نام خوشتن را تغییر میدهد . ما نیز - ما ، همه انسانها - همراه این سه فضانورد دلیر امریکا و همه آنانکه شب دوشنبه همراه ساکنان پنج قاره جهان راه خواب را بر چشمان خود بستند

ودیده برصفحات تلویزیون یا گوش بر رادیوها د وختند ومنتظر بزرگترین حادثه تاریخ بودند
خود آگاه و ناخود آگاه مسلمان و غیرمسلمان مادی و غیرمادی متذکر بودند باینکه این سه فضا نورد
تمرینات بسیار طاقت فرسای د راین چند سال اخیر کرده و همه گونه تلاش نموده اند تا مأموریتی را
که بشریت بعهده شان گذاشته است بنحو کامل انجام دهند و بعد از این دیگر همه چیز بسته
به اراده خداوند است.

کلمه خداوند بر زبانها جاری شده و بر قلبها نقش می بندد. همان خداوندی که همیشه
بدون نیازمندیم. آری همیشه به خدا نیاز داریم. ما هرچه قدرت بیاییم هرچه علم را توسعه
بدهیم و به نهایت برسانیم باز در مقابل قدرت لایزال او ذره ای ناچیزیم.

آنچه که بایست بدانیم مطلبی است قرن با اتفاق که علم و مذاهب جدا از هم نیستند و حقیقت
مکمل یکدیگر هستند زیرا علم بطور عام قلمروست که به بشر اجازه میدهد بهتر بفهمد بهتر بتواند
بر طبیعت تسلط یابد و به تمورات و فرضیات جواب دهد. مثلاً از دانشمندی درباره قانون جاذبه
"نیوتن" سؤال شود می شناسد ولی هرگز نمیتواند علت و دلیل آنرا بگوید. در مقابل چراها؟
سکوت و خاموشی پیدا میشود ولی دعوی دین به بسیاری از این "چراها" که د علم بی جواب میمانند
پاسخ میدهد. علم همیشه شکل وجودی چیزها حیوانات و مردم را تجزیه و تحلیل میکند. هرگز
نمی پرسد که این شرایط خونند یا بد. این سئوالات را برای فیلسوف میگذارد که بکمال عقل و دین
بآنها جواب گوید. متأسفانه دین و مذاهب را همیشه بشکلی بسته و نارسا عرضه داشته اند.
با بررسی واقعی آن بآن شکلی که عمیقاً مطرح است کمتر پرداخته اند. اشخاصی که تعصب
سخت دارند از گسترش دین به صورت واقعی و مطابقت آن با زندگی امروزی بگونه ای نادرست جلوگیری
می کنند. آنها هرگز نمیخواهند قرارداد های مذهبی را با مسائل منطقی زمان تطبیق دهند.

آنچه از علم د رمد رسه بما آموخته اند با آنچه د ر مذهب وجود دارد و تعلیم داده میشود مغایرت دارد؟ آیا علم پیمانها را نابود میکند؟

شك نیست که امروز با این همیشرفت علم وجود خداوند بر همه جا سایه افکنده است. و علم هرگز وجود خدا را منکر نشده است. تمام عناصری که علم برای پیشرفت و گسترش خود از آنها کمک میگیرد و بالاخره بجائی میرسد که باز ناشناخته میماند مثلاً "الکترون" را د ر نظر بگیرید بشر با آن آشناست از آن استفاده می کند اما هرگز آنرا ندیده است. واقعا نمیداند اجزاء آن چیست و چگونه است. همانطور که بسیاری از چیزهایی که بخدمت علم می آیند برای ما نا شناخته هستند. خداوند هرگز دیده نمیشود. ما نمیدانیم واقعا چیست با این همه میدانیم و اعتقاد داریم باینکه خدائی هست که تمام قدرتها بدست اوست و آنچه هست از اوست. آنگاه که د چار مشکلی میشوم آنگاه که غمی بزرگ بسراغمان می آید زمانی که عزیزی را ازدست میدهیم فقط نام و یاد خداوند است که بما آسودگی و آرامش می بخشد و با اندیشیدن با و بار سنگین غمها سبک میشود خداوند برای من شگرف و عظیم و اسرار آمیز است چرا که دنیا را با تمام جزئیاتش و آنچه هست آفریده است. هم اوست که برای همه چیز فرمان صادر کرده و به همه چیز زیبایی و زشتی بخشیده است. بما حقیقت عهد و پیمان و عشق داده است که حلال مشکلاتمان است و در راههای پرفراز و نشیب زندگی میتوانیم از آنها استفاده کنیم ما هرچه قدرت بیابیم هرچه علم را توسعه بدیم و نهایت برسانیم باز د مقابل قدرت لایزال او ذره ای ناچیزم و باید که بسیاری از سئوالات خود را د ر دین و مذهب بیابیم. د ر عرصه قدرت خداوند آنقدر ضعیفیم که حتی قادر نیستیم لحظه ای را با تمام موارد پیش بینی شده اش منتظر و امیدوار باشیم.

معجزه

برای آنکه مقام شامخ نبوت دستخوش اغراض جاه طلبان و خود خواهان واقع نگردد و دست راهزنان و دزدان را از این دست آویز کوتاه شود بر هر فرستاده از طرف خداوند حتم است بامریکه انجام آن از عهد دیگران خارج باشد (معجزه) دست زند تا آنکه بدین وسیله موقعیت خود را از افراد عادی بشر جدا سازد و گواهی راستینی بر رحمت مدعای خود اقامه نماید و این امر بمنزله انشانی میان خداوند وندگان است که معرف راستی فرستاده از طرف وی باشد .

منکرین اعجاز - افراد بشر محال دانسته آنچه از این قبیل نقل گردد عموماً آنرا انکار و تکذیب مینمایند یا بنام اینکه مخالف با مقتضی سرج عقل است آنرا تأویل میکنند . اینان در درجه اول عبارت از مادیون میباشند که بهیچوجه بعالمی ماوراء عالم محسوس معتقد نبوده و از اسرار وجود و غیب عالم آگاهی ندارند و جز بجرایان عادی عالم و نوامیس عمومی (قواعد) کل طبیعت اذعان بچیز دیگری نداشته و نوامیس عالم را اموری لایتغیر و غیر قابل تخلف میدانند و برای امور معنوی هیچگونه تأثیری در طبیعت قائل نیستند . اینان کسانی هستند که در کلمات مادیست فرو رفته و حجابی از ماده برگوش و چشم و دل آنان آویخته شده که جز پیش پای خود را نبینند و از عالم غیب و ماورای ماده خبری ندارند .

اقسام معجزه - بطور کلی میتوان برای اعجاز چند معنی تصور نمود . اول آنست که امری برخلاف نوامیس طبیعی و جریان عمومی واقع گردد و مجرای سیر طبیعت را تغییر دهد . مانند شق قمر که در قرآن است " اقربت الساعة والشق القمر " و ان یروا یعزیزو یقولو سحر مستمر . این امر با هیچیک از نوامیس عالم انطباق نداشته باشد و تنها در نتیجه خواست خداوند که خالق و موجد طبیعت است این امر صورت وقوع بخود گیرد و خداوند از این راه رشته جریانات را

از هم بگسلد و اساس نظامات عمومی را درهم شکند و آنرا بدست یکی از فرستاده های خود ظاهر سازد و گواه صحت دعوی وی قرار دهد. • قسم دوم آنست که سد و امری برخلاف جریان طبیعت نبوده و مخالف تمایلات مقررآت عالم نداشته و وقوع آن معلول یکی از عوامل طبیعی که سر آن از نظر بشر مستور است و هنوز فکر او به آن پایه که بتواند بحقیقت آن پی برد و رابطه میان معلول و علت باشد کشف نماید نرسیده و تنها برای يك یا چند نفر که باغیب عالم ارتباط داشته اند این راز منکشف گردیده و بر آن آگهی پیدا کرده اند و ممکن است روزی در نتیجه پیشرفت علوم و باطل دیگر افراد بشر نیز پس از گذشتن دوره هایی به آن آگاهی یابند ولی در انتظار اهل آن دوره امری مناقض طبیعت بشمار میآمده بنا بر این چنین معجزه ای تنها امری خارق العاده می باشد هر چند بظاهر مخالف با نوامیس طبیعی نیز بنظر میرسد •

امتیاز قرآن از دیگر معجزات

پیغمبر اسلام برخلاف گذشتگان از انبیاء پایه دعوت خود را برای اموری خارق عادت که مستلزم شبهه خرق نوامیس طبیعی باشد قرار نداده زیرا این معنی هر چند در اثبات نبوت دلیل قاطعی است ولی از طرف دیگر ممکن است زانتهائی را در برداشته باشد از این رو اساس دعوت خود را از قبیل قسم سوم از اعجاز قرار داده و در موقعی که اعراب از وی درخواستهای امور خارق العاده میکرد از پذیرفتن آن خودداری میکرد و آنان را بنظر در قرآن توجه میداد زیرا از آنجائیکه بشر همواره دستخوش افراط و تفریط و هم متمایل به غلو در باره اشخاص میباشد و این امر در نهاد آنان کاملاً جای گیر میباشد هرگاه اموری از این قبیل از کسانی مشاهده نمایند ممکن است عقیده آنان از حد و نبوت تجاوز کرده و معتقد به الوهیت وی گردیده •

روش پیغمبر (س) در اعجاز

از این جهت پیغمبر در جواب آنان که چندی از این قبیل امور را برای وی بشمار آورده و او را مرد بین انجام یکی از آنها مینمودند میگفت "آیا من جز بشری پیغمبر هستم که اشاره بانکار الوهیت خود میباشد و هر مقدار که امری از نظر بدوی متحیر الحقل تر باشد بیشتر مایه غلواش خاص نسبت بمتمددی آن خواهد بود و شاید عمده باعث غلود رباره عیسی مسیح و عقیده بالوهِیت وی همین معنی بوده است." از این نظر پیوسته پیغمبر (س) از ایجاد عواملی که باعث چنین شبهه بوده باشد دوری می جست و همواره افتخار خود و دیگرانی را به بندگی خداوند گوشزد آنان مینمود و مرتبه عبودیت خود را پیش از رسالت ذکر میکرد.

تأثیر اعجاز قرآن در افکار بشر

پیامبر (س) بوسیله این قبیل از اعجاز بشر را به تأمل و تدبر و قضاوت در امور معنوی آشنا ساخت و در نهاد آنان پایه برای حکومت قوه مفکره بر جای نهاد تا آنکه فکر آنها تنها در اطراف محسوسات نبوده و از اینراه کمک شایانی بر رشد عقلی و پرورش فکری آنان نموده باشد ولی پیش از این هنوز فکر بشر بآن پایه که بتواند از چنین راه آنان را اقناع نماید نرسیده بود و نیز فکر آنان را آشنا باین معنی ساخت که همواره انجام امور را می بایست از راه جریان طبیعی انتظار داشت تا اینکه عموم افراد بشر نسبت با سبب عادی و قوای طبیعی سر تسلیم فرود آورند و دوش به دوش جریانات عمومی بطرف مقاصد خود رهسپار گردند و موقعیت خود را از اینراه با کمک خداوند و خواست وی خواهند شتوند.

عروج پیامبر به فضا - مأخذ من برای ذکر وقایع معراج محمد (س) طبق روایات تذکره

نوسان مسلمان عبارت از کتابهای (ابن هشام) و (بخاری) و حمید الله و سهیلی و طبری و کتانی و اسد بیک بوده است. (محمد پیامبری که از تو باید شناخت)

آنها میگویند معراج در ماه رجب که هفتمین ماه عربی (ماه قمری) می باشد صورت گرفت و شبی که محمد (ص) به آسمان رفت شب بیست و هفتم رجب بود .

طبق روایات مسلمین مسافرت آسمانی محمد (ص) موسوم به معراج در مرحله داشت: مرحله اول عبارت بود از مسافرت محمد از مکه به بیت المقدس و مرحله دوم را مسافرت از بیت المقدس به آسمان تشکیل میداد .

بیت المقدس - شهر بیت المقدس جنبه مذهبی دارد و این اهمیت است که هزار سال پیش از میلاد مسیح که داود این شهر را تصرف کرد تاکنون حفظ شده است . اهمیت اسلامی بیت المقدس در آنست که حضرت رسول اکرم (ص) از آنجا به معراج رفت .

بیت المقدس را قرنهای مسلمین اداره میکردند و همیشه از اماکن مقدس اسلامی مسیحی و یهودی بشمار میرفته . اهمیت این شهر برای یهودیان آنرا نوست که طاق مقدس آنها و معبد بزرگ آنها در آنجا بود که در سال ۷۰ بعد از میلاد مسیح ویران شد . برای مسیحیان اهمیت شهر در آنست که حضرت عیسی در آنجا صلیب بدوش کشید و در گذشت و بر طبق روایات انجیل دوباره از مرگ برخاست . اورشلیم مرکز هجوم زائران هر سه مذهب بوده است در قرون وسطی جنگجویان صلیبی بانگیزه تصرف این شهر بود که وارد جنگ شدند .

مسجد الاقصی - مسجد الاقصی مهمترین زیارتگاه مسلمانان در بیت المقدس قبل از قبله اول مسلمین بوده است بدین معنی که بعد از بعثت حضرت رسول (ص) سالیانی چند مسلمانان موظف بودند هنگام نماز رو به طرف شهر بیت المقدس قرار گیرند و بدینگونه این شهر قبله اول مسلمانان شد . بعدها کعبه و مسجد الحرام در حدود دوره دوم زندگی حضرت محمد (ص) قبله دوم شد . در قرآن مجید در باره (الاقصی) چنین آمده است:

سبحان الذی اسرى بعبدہ لیلا من المسجد الحرام الی المسجد الاقصی الذی بارکنا حوله لغریه من آیاتنا ۰ (آیه اول از سوره الاسراء) یعنی کہ منزہ و پاک است از تقصیر و احتیاج و محدودیت‌های کائنات و موجودات آن خدای متعالی کہ بندہ خودش محمد (س) را در شبی سیر داد از مسجد الحرام (کعبه در مکه مکرمه) بہ مسجد الاقصی تا آیات و نشانه‌های خود را بار بنمائیم

محل معراج

شهر بیت المقدس در زمان خلیفه دوم یعنی سالیهای اولیه بعد از رحلت پیغمبر اسلام بطور صلح آمیز تحت حکومت رومیها درآمد و در دست حکومت مسلمین قرار گرفت. سپس در سال ۷۴ هجری در همان محلی کہ پیغمبر اسلام (س) در شب معراج فرود آمده بود مسجد بزرگی ساخته شد بدینگونه بود کہ مسجد الاقصی توسعه یافت و محل مسجد چوبی کوچکی کہ قبلا وجود داشت تبدیل بہ محراب مسجد بزرگی گردید. روی سردر مسجد الاقصی سوره مبارک (الاسراء) در باره معراج حضرت رسول اکرم (س) نوشته شده است. اکنون کہ سال هزار و سیصد و هشتاد و نه هجری قمری است و من در سومین شب ماه رمضان المبارک قلم بدست گرفته این شمه را برشته تحریر و میآورم سالی است کہ حریق در مسجد الاقصی رخ داده لذا همه کشورهای اسلامی برای تعمیر این مسجد همت گماشتند و کفرانسی بهمین مناسبت در روابط منعقد شد کہ ایران پیشقدمترین کشور اسلامی در این باره بوده است تا قسمتهای فرسوده را تحکیم بخشند و از زلزله احتمالی قبله مسلمین جلوگیری کرده باشند و زیبایی آن بیفزایند. البته منظور از معراج نبی قسمت عمدہ آن بود کہ دال بر معجزه آن حضرت شناخته شده چرا؟ بخاطر آنکہ پس از هزار و چهارصد سال با هزاران اکتشافات فیزیکی و اختراعات جدید آمریکا فضا نوردانی بہ کرہ ماه گسیل میدارد در حالیکہ رفت و برگشت آنان باز زمان طولانی را طلب مینماید مثلا آبولو ۱۲ جمعه شب مطابق با ۱۴ نوامبر ۱۹۶۹ م.

۲۲ آبان ۱۳۴۸ هـ ش ۳ رمضان ۱۳۸۱ هـ ق به فضا پرتاب شد در ساعت ۲۳ - ۱۰ صبح
چهارشنبه در ماه فرود می‌آیند و ساعت ۲۳ - ۲ بعد از ظهر فضا نوردان قدم بر خاک ماه میگذارند.
در باره محمد (ع) گروهی از تذکره نویسان معتقدند که روح محمد (ع) به آسمان نرفت بلکه

با همین جسم خاکی و با سرعت خارق العاده به آسمان رفت و مراجعت نمود.

اگر روایت این دسته از تذکره نویسان مورد مطالعه قرار بگیرد از نظر فیزیکی در بحث پیش
می‌آید. یکی مسأله سرعت مسافرت و دیگری موضوع این که چگونه ممکن است جسم بتواند سرعتی بیش
از سرعت نور یا باندازه آن داشته باشد. بطوریکه از روایات بر می‌آید سرعت مسافرت محمد (ع)
در سفر معراج بیش از سیر نور و باندازه سرعت تأثیر امواج نیروی جاذبه بوده است.

چون محمد (ع) توانست در چند لحظه بدورترین منطقه از فضای بیکران برود و برگردد و ما
امروز میدانیم که وسعت این جهان بقدری است که مطابق فرض (اینشتین) قطر آن سه هزار میلیون
سال نوری میباشد یعنی اگر نور که با سرعت ثانیه ای سیصد هزار کیلومتر حرکت می‌کند از یک طرف
جهان به حرکت درآید بعد از سه هزار میلیون سال دیگر بطرف دیگر آن خواهد رسید و لسی
یک سرعت وجود دارد که آنی است و در یک لحظه از یک سر جهان بطرف دیگر اثر مینماید و آن
سرعت تأثیر امواج نیروی جاذبه میباشد.

اثر قانون نیروی جاذبه که آن قانون را نیوتون کشف کرد (ولی خود او مبتکر نبود بلکه از
کارهای گرانبهای کوبرنیک لهستانی استفاده کرد) در سراسر جهان فوری میباشد و سرعت
عکس العمل نیروی جاذبه آنی است و طبق روایات تذکره نویسان اسلامی سرعت مسافرت محمد (ع)
در آسمانها بقدری بوده که بیش از سرعت سیر نور بشمار می‌آمده است.

با تمام تفصیل اگر علم فیزیک این موضوع را قبول نکند و بگوید ماده قادر نیست که سرعت

ثانیه ای سیصد هزار کیلومتر را تحمل کند مگر اینکه خود مبدل بنور شود و نور هم نمیتواند با سرعتی بیش از ثانیه ای سیصد هزار کیلومتر حرکت نماید ما از لحاظ احترام بحقایق مذکور این گفته را میپذیریم.

تطبیق قوانین اسلامی با علم روز - اسلام در آئین نامه یا اساسنامه اصلی خود پنج اصل مهم و هشت اصل که متمم آن پنج اصل شناخته میشود متذکر میباشد.

سه اصل از پنج اصل مهم: توحید، نبوت و معاد است. و دو دیگر آن اصول مذکور است:

عدل و امامت.

موضوع هشت اصل متمم: نماز، روزه، خمس، زکوة، حج، جهاد، امر به معروف و نهی از منکر است. ما برای روشن شدن آن همان یکی از این هشت ماده که بعنوان فروغ نامیده میشود توضیح میدهم.

مسلم است که اثرات روزه در زندگی بشر بیشتر از نظر روحی و اجتماعی و تأثیرات مختلف آن در اقتصاد و اجتماع است. فوایدی که روزه از نظر طبی دارد بطور خلاصه عبارتند از:

۱ - با تغذیه عادی و روزمره مقداری مواد ذخیره ای در بدن انسان بوجود میآید که موجب ایجاد چربیها و ذخایر بدن میشوند.

میزان زیاد این ذخایر بدون تردید منجر بوده و سبب میشود چربی اطراف اعضا و بخصوص دستگامهایی که اعمال مهم حیاتی انجام میدهند مجتمع گردد و این اندام حیاتی بویژه قلب کبد جهاز هاضمه نتوانند کار خود را بخوبی انجام دهند.

روزه موجب بحرکت آمدن و مصرف شدن اینگونه ذخایر اضافی شده و از فور بیماریها میگاهد.

۲ - همانگونه که کلیه اندامهای بدن احتیاج با استراحت دارند جهاز هاضمه که تبدیل کننده اولیه مواد غذایی است محتاج به تجدید قوا و استراحت است و روزه این امر مهم را انجام میدهد.

۳ - همانطور که بدن انسان احتیاج به ورزش دارد روح نیز به ورزش یعنی ریاضت نیازمند است که یکی از بهترین و ساده ترین و آسانترین عنوان ریاضت روزه داشتن است. تأثیری که روزه از تقلیل جرائم و جنایات عصبی و میزان بی‌عفتی دارد کاملاً واضح و ازبرونده های کلانترها و ادسرها و رکود فعالیت در دستگاههای انتظامی بخوبی مشهود است.

از لحاظ فعالیتهای مثبت از قبیل شرکت در کارهای خیر اطعام مساکین تجمع در مساجد و شور و هیجان عبادت و غیره که این امکانات در غیر ماه مبارک رمضان کاملاً میسر نیست.

حال ببینیم آیا از لحاظ طبی مناری بر روزه مترتب است یا نه؟

بطور کلی مقاومت افراد در مقابل روزه دارای متفاوت است. طولانی ترین روزه هایی که در عالم انجام گرفته یکی روزه (مرلایت) از یارسان است که مدت ۵۰ روز طول کشید. فقط میتوان گفت در این مدت آب می نوشیده.

الف - بعضی افراد دچار این توهم هستند که روزه ممکن است موجب ایجاد زخم معده و اثنی عشر گردد. مطالعات طبی نشان میدهد که نه تنها روزه ایجاد زخم معده اثنی عشر نمیکند بلکه ثابت شده که اغلب مبتلایان بیماری شهر نشینهای هستند که شغلشان مستلزم ناراحتیهای عصبی و روحی است و برعکس مساکین دهات که هم معتقد باسول دینی هستند و هم از لحاظ تغذیه از افراط برکنار و دسترس به غذا های خیلی لذیذ ندارند و باور طبیعی از قناعت برخوردارند کمربتلا شده اند.

ب - فکر بی اساس دیگری که بعضی ها اظهار میکنند این است که روزه نیروی کارگرا کم نموده و باعث تقلیل محصول کار افراد میگردد. باثبات رسیده که نه تنها بطور عموم روزه سبب تقلیل کار نمیگردد بلکه عملاً دیده ایم که شخصی روزه گیر با استفاده از فرستی که در نتیجه تقلیل دفعات

صرف غذا و استراحت بعد از آنها حاصل میشود با آرامش روحی و تعادل بدنی که در نتیجه، روزه بوجود میآید میتواند کیفیت و کمیت کار خویش را افزایش دهد.

ج - در جواب آنانکه خیال میکنند روزه وضع روانی شخص را بهم میزند باید گفت روانپزشکی امروز تزلزل روحی را علت اصلی امراض روانی میداند. در حقیقت آنچه که بیش از هر چیز باعث اختلال روانی میگردد تزلزل روحی و عدم اتکا، بمبدأ، میباشد در حالیکه شخص معتقد باسول دینی و مؤمن بحقایق ایمانی باشد نه تنها با انجام فرایض دین از قبیل گرفتن روزه اراده، خوش را تقویت نموده و بر نیروی مقاومت خود در مقابل مشکلات زندگی میافزاید بلکه کمتر دچار عدم تعادل روحی و اختلال حواس شده و با آرامش خیال و سلامت نفس در حل و فصل امور زندگی خود توفیق بیشتری بدست خواهد آورد.

الفبای محمدی کسانی شریفند که :

الف - احسان بخلق کن چنانکه خدا بتو نیکوئی کرده.

ب - بهره و نسیمی از افتخار بودن فرزند آدم که خدا میفرماید ما فرزندان آدم را گرامی داشتیم

پ - پرهیزگار و متقی باشند.

ت - تسکین درد در دامنند دهند.

ث - ثمر زندگی را نیکوکاران دانند.

ج - جاهلان را با سلامت نفس و زبان خوش جواب دهند.

ح - حکم بحق و عدالت دهند.

خ - خارستانی را به گلستانی مبدل سازند.

د - دوا و غذائی به بیماران مستعد دهند.

- ذ - ذخیره ای از دین و دانش فراهم کنند .
- ر - رستگاری را در راستی دانند .
- ز - زبان را در راه خیر و صلاح جامعه گشایند .
- ژ - ژنده پوشی را پوششی نودهند .
- س - سخی الطبع و کرم النفس باشند .
- ش - شمع فروزانی جهت کاشانه ها گردند .
- ص - صادق الوعد و خوش قول باشند .
- ض - ضمیری پاک و قلبی تابناک داشته باشند .
- ط - طالب روزی از صبر مشروع کنند .
- ظ - ظرفیت و مقدار خود را بسنجند .
- ع - عبرتی از نیای عبرت انگیز گیرند .
- غ - غور و تأملی در نتیجه تصمیمات خود کنند .
- ف - فرزندان شایسته ای پرورش دهند .
- ق - قرآن را با قلبی پاک بخوانند و بدان عمل کنند .
- ک - کظم غیظ از رفتار نابخردان نمایند .
- گ - گاه و بیگاه بکمک ارحام فقیر شتابند .
- ل - لطفی در مقام وادبی در مقابل داشته باشند .
- م - مردان الهی را تجلیل نمایند .
- ن - نوامیس خود را حفظ کنند .
- و - ولای خانواده عممت و طهارت را در دل جا دهند .
- ه - همت را متوجه عالی ترین مقصد انسانی کنند .
- ی - یقینی بدو کردن گشته های خود داشته باشند .

مهاجرت محمد

مهاجرت محمد (س) - ادامه زندگی در مکه غیر ممکن شده بود . بزرگان قریش در مکه بایکدیگر ملاقات کرده تصمیم به قتل پیامبر گرفتند اما در آن ساعت علی علیه السلام در همان مجلسی که او بنا بود بخوابد در سترش خفت و جان خود را بخطر انداخت و پیامبر با ابوبکر خانه را ترک کرده در غاری پناه بردند . پس از اینکه هجرت او کشف شد عده زیادی مأمور جستجوی وی گردیدند عده ای از آنها تا غار پیش رفتند و در آن رسیدند . در اینحال ابوبکر آهسته در گوش پیامبر گفت "چه کنیم - ما فقط دو نفر هستیم . " پیامبر با کمال آرامش و اطمینان پاسخ داد " بیم در دل مدار و برشان مشو ما فقط دو نفر نیستیم خدا هم با ما است . " لا تحزن ان الله معنا . این بود علامت ایمان محکم و استوار . بلی خداوند در آن روز و روز قبل و بعد از آن با او همراه بود .

بزرگترین فداکاری محمد (س) چه بوده است ؟

من تصور میکنم که بزرگترین فداکاری محمد (س) در راه ایمانش بخدا همین بود که رابطه خود را با قبیله اش قطع کرد و از مکه بطرف مدینه مهاجرت نمود .

محمد (س) اره ای بدست گرفت و برای پیشرفت اسلام شجر خانوادگی خود را قطع کرد . شجره خانوادگی برای عرب در حکم شناسنامه ایش می بود چه شناسنامه اگر گم شود میتوان مجددا در خواست کرد ولی عرب اگر رابطه اش با شجره خانوادگی قطع میشد کسی بود که علاوه بر هویت وسیله معاش خود را هم از دست میداد

گسستم از همه کس رشته علاقه خوش برای آنکه بدانی علاقمند توأم (حافظ)

امالی شهر یثرب که دین محمد (س) را پذیرفته بودند پیامبر و پیروان او را پناه دادند . پیامبر در مدت سیزده سال در مکه مانند رسولان پیشین به تبلیغ پرداخت . اما در هنگام هجرت به یثرب

اوپیشوای ملتی کوچک شده بود . کم کم جامعه خود را مطابق با قالب دین خویش و شهر یثرب را بیک شهر آرمانی تبدیل نمود . رفته رفته مسلمانان این شهر را مدینه النبی یا شهر پیامبر نامیدند که بعداً مختصر شد و بنام مدینه باقی ماند . اسلام نه تنها د رزندگانی خصوصی مسلمین بلکه در وضع اجتماعی آنان شروع بتأثیر نمود و کم کم باطراف تبلیغ گردید . مکیان که در واقع از لحاظ روحانیت در آن زمان سرپرستی عربستان را بعهده داشتند این امر را مخالف منافع خود دیدند و با کمال قدرت کوشیدند که آن شهر و نظم نوینش را خرد کنند . این امر منتج با ایجاد یک مشت جنگهای دفاعی گردید و دنیا دید که محمد تنها یک معلم و یک پیشوا نیست بلکه یک سردار بی نظیر هم میباشد . نقش مهمی که هجرت محمد (ص) در تاریخ پیدا کرد مبدأ و مأخذ تاریخ قرار گرفت . مسلمین هجرت نبی را برای خود مبدأ تاریخی قرار دادند که اکنون در سال ۱۳۸۶ هـ ق مطابق با ۱۳۴۸ هـ شمس است میباشیم .

رحلت محمد (ص) پیامبر - پیامبر بحکم یک انسان واقعی از لحاظ روحانی و جسمانی
شناخته میشد تد رجا د ر اثر صرف نیرو و انرژی قوای جسمانی خود را از دست داد و عوض قوای روحانی خود را تقویت نمود . در خلال این تعویضات پیامبر (ص) به بستر مرگ افتاد . خوشحال و مسرور بود از اینکه بدیدار محشوق خود (ذات باری تعالی) نائل میآید ولی یک مساله مورد بحث است و آن اینکه چرا وجه علت عده ای مسلمان نما از یکی د و روزی که حضرتش به بستر مرگ افتاده بود سوء استفاده کرده و جانشینی برخلاف دلخواهش برگزینی خلافت نشانند .

پیامبر اسلام در روز دوشنبه سیزدهم ربیع الاول سال یازدهم هجرت مطابق با هشتم ماه ژوئن ۶۳۲ میلادی پس از آنکه علی بن ابیطالب (ع) داماد و سرعموی خود را به جانشینی خود انتخاب فرمود دیده از جهان فرو بست و دنیا ی بشریت را در ماتم خود سوگوار نمود . البته مرگ پیامبر برای جهان انسانیت فاجعه عظیمی بشمار رفت زیرا چراغ الهی خاموش گشت .

ولاية علي بن ابيطالب حسني

فمن دخل حسني امن من عذاب

مبحث سوم

زندگانی حضرت علی (ع) و شرح شمه ای از دیر خم

رومی نشد از سر علی کس آگاه زیرا که نشد کس آگاه از سر آله

يك ممكن و اين همه صفات واجب لا حول ولا قوة الا بالله (مولوی)

آدمیان به مقدار آنچه که به مقیاس نرمی و وجدان خوش بالا میروند قدر و منزلتشان دانسته میشود. دنیای تو، تا از رویدادی بزرگ آگاه شوی و آگاه از احوال مردی بشوی که دنیا بمانند او مردی بوجود نیآورده است.

دنیای تو باید تگوش و دل و خردی عاریت بدهد تا با تمام وجود خوش نرمی را از وجود نابغه ای بزرگ دریافتی و فهم کنی. او وجدان بیدار و نرمی تابناکی بود و با داشتن چنان وجدانی بالا و بالاتر را سیر کرد تا جایی که دنیا و زندگانی برایش ناچیز بود.

فرزندان مال و منال سلطه و قدرت دیدار طلوع خورشید و غروب آن، همه و همه اموری سهل و گدازان مینمود. وجدانی که صاحبش را به قله شامخ انسانی بالا برد و آدمیان به مقدار آنچه که به مقیاس نرمی و وجدان خوش، از مدارج انسانی بالا میروند قدر و منزلتشان دانسته میشود. دنیای تو که چنین گوش و دل و خردی، مرترا عاریت داده است این دنیا به اتفاق نیک اندیشان دور و نزدیک سرگذشت شجاعترین مردی را بازگو میکند که افق را در سپیده دم و گاه غروب به خون عدل و حق رنگین ساخته است و در این افق خون شهیدی را در سپیده دم بر کرانه های آسمان گسترده است.

آیا شده است که به هر نقطه که خواهی در تاریخ شرق چشم بدوزی و "فکری" پیدا کنی که منطق "خیر" و "مرکز دایره" باشد و بر بنیان آن فکر آراء تازه درباره مرگ و زندگی استوار بینی و نظرات ژرف در زمینه شرایع و نظامات و دستور و قوانین اخلاق در آن گنجانده شده و در شکل کلی مجموعه ای از بشریت در عرصه داد و ستد بوجود آورد و انسان را به انسان در مجتمعی پیوندد داده که خود از کل آن و نسبت به کل برابر است؟

آیا شده است ازنگاهی که بر اوراق تاریخ افکنده ای "فکری را جويا و بویا باشی که برای مردم مذهبی در حکمت بوجود آورد که از مذاهب قرون و اعصار و از نتایج ارزشمند آنها بود که به میراث از نیاکان رسیده و به ارث به فرزندان و نوادگان سپرده شده و هر کس باندازه توانائی خوش از آن خرمین معرفت خوشه ای برگرفته و آنچه که از آن بجای مانده است برای آیندگان که تشنه معرفتند باقیمانده است؟ آیا در تاریخ هوش و ذکاوتی شگرف یافته ای که برای صاحب نابسامانی در زندگی خودش داشت ولی مردم از بر تو وجودش از نعمات حیات برخوردار بودند؟ در پیش روی یاران و دشمنانش راه راه زندگی را گشاده داشت که هنوز هم گشاده است او یک جهان هوش بود نه بلکه هوش جهان بود که جوای هر علت و نتیجه ای در قضایای دنیای هستی بود هوشی که رغبت به اکتشاف و روشن ساختن مجهولات و متمرکز نمودن ذات خود بر قواعد و نوامیس بود و صاحب ادراکی ژرف و وسیع و توانایی سنجش امواج حیات بود تا جائیکه چیزی از اعمال مردم از او فوت نشود و او همچنان با مردم و در نفوس مردم بود که خاطرات و افکاری در سر داشتند. او یک جهان هوش بود و هوش جهانی و باندازه ای برخوردار از مواهب آن بود که دانائی او را به هر علم اخلاقی که بعد از او در شرق پدید آمد می پیوندد و نه بلکه در اسل همه آن از او است.

آیا در بین تمامی اندیشمندان عالم، عقل نافذی را شناخته‌ای که در ادراك حقیقت کبری سابقه داشته باشد؟ این حقیقت کبری همانا اصل حقایق اجتماعی و علت ترکیب و تشکیل مجمع و سیران بدان موال بدون نحوه دیگر بوده است و این همان موضوعی است که بررسی‌ها و مطالعات دانشمندان شرق و غرب امروز پس از یک هزار و چهارصد و اندی سال در محور آن دور میزند. مقصود از این حقیقت کبری یا اصل حقایق اجتماعی، جز بر ملا ساختن نارواییها چیز دیگری نبوده است. وجدان بزرگ "عنوان فصولی از کتاب "داروین" طبیعی دان شهیر انگلیسی ترجمه دانشمند مسیحی معروف لبنانی "جورج جرداق" آغاز شده که "امام علی بن ابیطالب بزرگ بزرگان است وجودی یگانه است شرق و غرب نه در زمان قدیم و نه در عصر جدید وجودی همانند او ندیده است."

ولادت علی - صاحب فصول المهمه در لیله یگشنبه ۲۳ رجب و برخی دیگر در هفتم ماه شعبان ولی اکثر مورخان تولد آن حضرت را در روز جمعه سیزدهم رجب نوشته اند .

سال ولادت امیرالمؤمنین علی (علیه السلام) بعضی ۲۹ سال پس از تولد پیامبر (ص) و بعضی سی سال پس از ام الفیل و دیگران یازده سال پیش از بعثت دانسته اند .

زادگاه - امام علی (ع) در کعبه از زاد ر متولد گردید .

بگفته مفید اولین و آخرین کسیکه در کعبه متولد شده است علی علیه السلام بوده است .

علی فرزند اولین خانواده هاشمی است که پدر و مادر او هر دو از فرزندان هاشمند پدر علی (ع) عمران - ابوطالب بن عبدالمطلب یکی از رجال بزرگ قریش بود که معروفیت بسیار داشت چنانکه از مدارک تاریخی مستفاد میشود نام اصلی وی عبد مناف بوده که بمناسبت بزرگترین فرزندش - طالب مکی به ابیطالب شده است . او برادر پدر و مادر علی (ص) بود .

خاندان هاشمی از لحاظ فضائل اخلاقی و صفات عالیہ انسانی د رقبیلہ قریش و این طائفہ
د رطوائف زیانزد خاص و عام بوده است فتوت، مروت، فطانت، هوش، شجاعت و پهلوانی از خاصه
های بنی هاشم و مرید بحد اعلی از مختصات علی بن ابیطالب (ع) است.

کیفیت ولادت

چنانکه مورخین عرب نوشته اند مکان ولادت علی (ع) "خانه کعبه" بوده است. بدینقرار
فاطمه بنت اسد روزیکه ذکر شد از خانه خارج درین راه درد زادن او را عارض چندانکه مانع
از برگشت به خانه خود شد. پناه بدیوار کعبه برد. درب را بسته دید تکیه بدیوار کرد.
ناگهان شکافی نمایان شد. صدائی از بیابانها داد "وارد شو خانه خانه" تست. تو
حامل محبوب منی ایمن باش. فاطمه در حال اغما و بیهوشی بود که طفلش بدنیا آمد. چشم
گشود جهانی را در خانه کعبه مسخر دید. کعبه روشن شده بود از شراره های عشق علی (ع)

سودای عشق عاقل و دیوانه سوخته در این شراره محرم و بیگانه سوخته

ساقی زهوش رفته و پیمان ریخته خاموش شمع گشته و پروانه سوخته

دانی که باد بهرچه سوزد گلوی تو بر حال عاشقان دل پیمانه سوخته

مادر آن فرشته ملکوتی آن سر و خود و معنی حیات نخستین همدم و یار انسانی طفل خود را
بدامن کشید و خطاب به او کرد "ای فرزند دلبندم این نقش و نگار روی زیبای تو نمونه رحمت
ایزدیست در قبال این زیبائی اسرار نهانی نهفته است."

پیر از بسیدن و بوئیدن طفل را بزمین گذارد. کودک پیشانی بزمین نهاد و با کلماتی فصیح

نام معشوق را بزبان جاری کرد (لا اله الا الله). کسان فاطمه از جریان اطلاع پیدا نمودند

بدنبالش شتافته درب را بسته و دیوار را مسدود دیدند بهرحیلہ ای متوسل شدند به آنجا

راه نیافتند . چون خانه اسرار الهی بود عاشق از معشوق در عشق میگرفت تاسه روز این
 ماجرا سرعبود . پس از سه روز نهال ناطقه قدسیه آبیاری شد شکاف دیوار باز شد . فاطمه
 از همان راهی که داخل شده بود خارج گردید . باین تفاوت که در ورود بخانه صدفی بود
 حامل مروارید غلامان . در خروج از خانه آن گهر تابناک آن در شاهوار حقیقت آن نگیمن
 رخشان طبیعت در آغوش مادر جلوه گر بها داشت . مادر را بس مباحثات و افتخار قرین گشته و
 میگفت " من از جمیع زنان عالم حتی مادر عیسی در نزد پروردگار خودم محبوبترم . چرا ؟
 بخاطر آنکه او در معبد معتکف بود و در وقت زادن امر شد که خارج شود ولی من
 کسان فاطمه او را تبریک گفته نام طفلش را سؤال کردند . فاطمه اشاره به خانه کعبه کرد و گفت
 " میهماندار ما خدای واحد بود . او فاعل مایشاء است نام طفل با خود اوست . " در این اثنا
 ورقی نوشته از همان شکاف دیوار نمایان شد . نامش علی مشتق از نام خودم (یا عالی بحق علی)
 علی امین و علی سرور و علی سردار علی امام و علی ایمن و علی ایمان علی علیم و علی اعلم و علی عالی
 علی حکیم و علی حاکم و علی سالار علی عزیز و علی عزت و علی افضل علی لطیف و علی انور و علی انوار
 علیست فتح فتوح و علیست راحت روح علیست فاضل و افضل علی سرور سردار - ز نام اوست مطلق
 سما و کرسی و عرش - ز ذات اوست مطابق زمین بدین هنجار - علی ز بعد محمد زمرجه هست
 به هست - اگر تو آدم پاکی بکن بر این اقرار . (حافظ)

نه تنها زبان من بدین اشعار گویاست بلکه دوست و دشمن بدین حقیقت معترفند که علی
 نمونه ای از حق بوده داستان ولادت نشانه اتصال حبیب به محبوب بوده است . علی اولین
 فردیست که به تئورهای فکری لباس عمل پوشاند علی دفترچه عشق حقیقت را بنام خلق باز کرد .
 علی عبادت میکرد در حالی که خدمت به خلق را واجب می شمرد . علی زندگی برای تلذذ و تمییش

نمیکرد بلکه غذا میخورد تا زنده باشد داد مظلومان را از ظالمان بگیرد علی شکافهای طبقاتی را من باب زندگانی خود ترمیم کرد . علی غذای لذیذ نخورد تا که هوای نفسانی براو چیره نشود بلکه آن میخورد که اکثر مردم مقدورشان بود . علی در دوران حکومت بدن خود را بلباس از پارچه دست بفت درشت میپوشاند که هوف نام داشت و اغلب اشخاص مقدورشان بود . علی نماز میخواند و روزه میگرفت و حج میرفت درحالیکه در کلیه این موارد خدا را از ریچه قلوب خلق جستجو میکرد . علی انگیزه ای جز طاعت حق در راه خدمت بخلق در خود سراغ نداشت . حق و خلق توأماً در نهاد علی تقویت می شدند . علی تنها بیک نقطه متوجه بود "نقطه" توحید .

علی با گوشه نشینی و بیخبری مخالف بود . علی خطاب به شبها و روزها میکرد و میگفت : ای سپیدیها و ای سیاهیها سعادتها و شقاوتها در نهاد شما پنهان است . خوش بر آن کسیکه همیشه رو سپید بوده و همواره سر بلند و شاداب بماند . "علی به مادیات علاقه نداشت دنیا را برای مردمان دوز میدانست . علی شبها ناشناس بدرخانه یتیمان و یتیمه زنان میرفت و انبیا نان و خرما ی به دوش می کشید چندانکه آثاری به شانه های حضرتش باقی ماند . پسر از مرگ این نشانهای افتخار علوی دیده شد . حضرت حسن با مشاهده این کبودیها چنان گریست که آسمان وزمین را منقلب کرد . فریاد زد ای مدالهای افتخاری ایزد منان شما را به کتفهایم نقش بسته . او قبول این مدالها را بازا خدمت حق پرستانه خود کرده است . علی آن را در مرد دنیا ی بشریت علی آن شیریشه شجاعت علی آن قاضی القضاة محکمه عدالت علی به اقرار دشمن و دوست لایق مرتبه امامت علی آن وارث سجیات و ملکات عرب (فتوت/ مروت/ فطانت / هوش/ شجاعت و پهلوانی) علی آن گوهر یکدانه نبوت از آغوش مادر به آغوش پیامبر (ص) جای گرفت . محمد پیامبر (ص) در آن زمان سی بهار از عمر شریفش میگذشت . علی را در بغل فشرد

نام خدا را در گوشش بخواند و یا آواز لا اله الا الله زبان خود را بد هانش برد تا کاش را از شهید کبرائی شیرین گرداند .

آنچه محقق است علی (ع) از کودکی در سایه عنایت و تربیت پسرعم گرامی خود قرار گرفت و اساس تربیت روحی و اخلاقی این کودک نورسیده و مستعد در دامن بزرگترین معلم و مربی بشریت پایه گذاری شد و استعداد های نهفته در روح علی (ع) دست بکار رشد و نمو گردید .
 "ابوتراب" لقبی بود که پیامبر (ص) بدو داده بود و علی (ع) از این اسم لذت می برد .
 علی دارای القاب چند است که نظر بمزایا و خمایین مختلف : مرتضی / حیدر / امیرالمؤمنین / انزع الجین الا املع و معسرب الدین می باشد و هر يك از این القاب داستانی تاریخی دارد که ما از ذکر وسط آن خود داری می کنیم .

اوان کودکی - امام پیش از چند سال در خانه پدر نماند و از سن هشت سالگی به منزل پسرعمش حضرت رسول رفت و تحت سرپرستی آن بزرگوار پرورش یافت .

در زمان حیات ابوطالب قحطی سختی در مکه روی داد و ابوطالب که خود مردی معیسل و بدآل بود بیش از دیگران بسختی افتاد . در این حال حضرت محمد (ص) که پسر از وران پدر و جدش در کاهالت عم خود ابوطالب بود بنزد عباس عموی دیگر که از ثروتمندان بود رفت و تعهد کاهالت فرزندان ابوطالب را از وی خواست . عباس با اتفاق حضرت پیامبر نزد ابوطالب رفت .
 ابوطالب عقیل و طالب را نزد خود نگهداشت و جعفر را به عباس و علی را به حضرت محمد سپرد .
 "مرد شماره دو آفرینش" علی تحت تعلیمات پیامبر خدا چون فرزندی مطیع تسلیم تعلیمات رسول خدا قرار گرفت و کمر خدمت او را در میان بست و قدم بقدم آن حضرت را پیروی کرد .

شکل و شمایل امام

امام قامتی متوسط و مایل بکوتاهی و چاقی داشت. چشمانی سیاه و درشت و سبزچهره بود. وسط سر امام مو نداشت ولی موهای اطراف سر که از دو طرف پشت سر جمع شده بود دید می‌شد گردنش چون تنگی نقره شفاف و سفید بنظر میرسید. محاسن مبارکش پرشت بود. شانه امام پهن و عریض بود. سراسنخوانهای شانه برآمدگی داشت. دستهای امام از شانه هاسرانگستان چنان در هم پیچیده بود که آرنج دیده می‌شد. دستها زیر و خشن بود و انگشتان از ضخامت بیاریکی می‌گرائید. سینه‌ای پهن و پرمو داشت. اعضایش درشت و استخوانهای مفصل بزرگ بود و چون راه میرفت بجلو متمایل بود و هنگام حرکت برای جنگ هروله کنان میرفت. دست و بازوی امام بدان حد قوی بود که اگر بازوی کسی را میگرفت آن شخص بزور نفس میکشید و نزدیک به هلاکت میرسید. امام بسیار قوی و شجاع بود و پیوسته تبسمی بر لب داشت.

پیامبر و علی (ع) - در خانه واحد ابوطالب روح واحدی بانهایت سمدق و صفا و وحدت

نظر کامل نسبت به جهان هستی و زندگی رشد و نمو میکرد و بر ریشه های عمیق تر و شاخه های بیشتری در علاقه و همبستگی پیامبر نسبت به تربیت شده خود کودک خردسال سپس پسر و بعد جوان رشید / پسرعموی بزرگش علی بن ابیطالب استمرار و ادامه می‌یافت.

و اگر ما به پیدایش معانی انسانیت در قلب و روحی نگاه کنیم خواهیم دید که تولد علی بن ابیطالب اساسا بر پایه ایمان به رسالت خیرخواهانه و دفاع از آن بوده است زیرا خصائص محیط خانه ابوطالب که محمد در آن پرورش یافت بطور طبیعی در هنگام تولد بر پسرعموی او انتقال یافت خلق و خوی علی با همان فضائل خانه پدرش ابوطالب پیش رفت. خانه ای که دیوارهای آن نخستین سخنان محمد را شنید و دعوت اسلامی از آنجا بمرحله وجود قدم گذاشت زیرا علی

هنوز بیش از چهار سال نداشت که محمد او را بسینه چسبانید و همراه خود گردانید و برادرش نامید علی د رخطبه ای موسوم به "قاصعه" از خطبه های معروف امام علی علیه السلام باین سابقه عهد محمد با او اشاره کرده میگوید "شما موقعیت مرا نسبت به رسول خدا (ص) از نظر قرابت نزدیک و منزلت خاص میدانید او مرا هنگامی که کودک بودم د رخل می نشانید و به سینه می چسبانید و د رکنارش می خوابانید و بوی پاک خود را بمن می بویانید و هرگز مرا د روغی د رگفتار و اشتباهی د ر کردار ندید و من د نباله رو او بودم بد انسان که طفلی بد نبال مادر می رود . هر روز از اخلاق خود نشانه و برچسب برای من می افراشت و مرا به پیروی از آن امر میداد ."

این ایام نخستین مرحله ایست که کودك برای پذیرش بذریه های اخلاق فاضله انسانی شایستگی می یابد و چه بسیار زیاد بود که علی با محمد د رخلونهایش شرکت داشت . او د ردوری جستن قریشی ها که هنوز د تاریکی مطلق و رسوم و عادات گهنه و جهالت و جمود فکری خود دست و پا میزدند از همان راهی رفت که پیامبر میرفت و چه زیاد علی د راین محیط پاک و د رکنار پسر عموش بسربرد و زندگی کرد د رحالیکه د رنزد او برگزیده و د رقلب او عزیز بود و بدون شك باین نزدیکی و این برادری کسی از یاران و شاگردان پیامبر جز علی دست نیافت . علی دیدگان خود را برای گشود که پسر عموش آن راه را باز و مشخص کرده بود . نیایش و پرستش حق را برای اولین بار از نماز او یاد گرفت و از مهر و عاطفه و برادری او برخوردار گشت و د رواقع علی د ر برابر محمد بهمان ترتیب بود که محمد د رقبال ابوطالب بود .

قلب علی برای نخستین بار که به دلش افتاد از عشق پسر عموش بود و برای اولین بار که سخن گفت کلام زیبایی را بزبان راند که محمد با او یاد داده بود و مردانگی او هنگامی بمرحله کمال رسید که برای یاری و کمک پیامبر فشار دیده شتافت و اگر پیامبر را یارانش د دست میداشتند

ودشمنانش بدیده احترام می نگرستند آیا تربیت شده و شاگرد و برادر او علی چیزی جز پاره ای از وجود محمد خواهد بود؟ پاره بزرگ از وجودی بزرگ.

”امام علی بن ابیطالب بزرگ بزرگان و یکتا نسخه ایست که شرق و غرب جهان نه در گذشته و نه امروز سمورتی بر طبق آن ندیده است.“ (شبلی شمیل)

گواه فزیل تو آن به که دشمنان باشند مثل خوش است و مصداق خوشتری هم وصل
یکی بگفته شبلی الشمیل بد زندیق ا بین که گفته بوسرفعلی خطابسی فصل
”علی است نسخه فردی که شرق و غرب جهان دگرندید سواد ی از او مطابق اصل
(محمد حسین شهریار)

علی هنگامیکه بعضی از بزرگان قریش از ابتدای دعوت اسلامی برای پرورش و تقویت عقل و ورهائی از بت پرستی اسلام آوردند و قتیکه بسیاری از بزرگان و بندگان رنج کشیده ها و فشار دیده ها برای پیروزی عدالتی که رسالت محمد (ص) خواستار آن بود و برای ابراز تنفر و انزجار شدید از ظلم و ستمی که با تازیانه خود پشت آنان را آتش زده بود مسلمان شدند در روزگاری که گروهی پس از پیروزی پیامبر برای پیروی از وضع روز و تبعیت از پیروزمند - مانند اکثریت افراد بنی امیه - اسلام را پذیرفتند . و قتیکه همه اینها در شرایط و موقعیتهائی اسلام آوردند که البته انتظار ارزش و مفهوم انسانی آن با همدیگر فرق داشتند ولی انتظار تسلیم در مقابل منطق و حقیقت روشن یکی بودند علی بن ابیطالب را باید دید که از روز اول مسلمان بود و مسلمان بدنی آمد . زیرا او هم انتظار تولد و هم انتظار پرورش از معدن پیامبر بود و از جهت خلق و سرشت و فطرت هم قسمتی از ذات او بشمار میرفت .

البته موقعیت و زمانی که علی راز باطنی خود را که ملو از روح اسلام و حقیقت آن بود -

در آن آشکار کرد بهیچوجه با موقعیت و زمان اسلام دیگران قابل مقایسه نیست و هیچ رابطه‌ای هم با سن و سال او نداشت. زیرا اسلام علی‌عمقتر و اسولیترا از آن بود که علل و عوامل روز و اوضاع زمان در آن تأثیری کرده باشد چون ایمان علی از روح او برمیخاست چنانکه گوهر گرانبها از معادن خود و آب از سرچشمه‌هایش سرازیر میشود.

اولین سجده مسلمانان نخستین برخدایان قریش بود

و اولین سجده و نیایش علی برخدای محمد بود.

براستی این اسلام مردیست که فرصت و امکان یافته که برایه دوستی و نیکی و د رسایه پرورش پیامبر رشد و تکامل یابد تا بعد از پیامبر پیشوای د رستکاری و عدالت پروران و ناخدای کشتی د ستخوش امواج سهمگین و طوفانهای شدید گردد.

این را د مرد بزرگ بشریت د سرزمین عرب بد نیا آمد ولی هیچوقت "عربیت" نتوانست در او تأثیری بنماید و با اینکه اسلام چشمه‌های فضیلت او را بجوشش د آورد ولی او فقط برای اسلام نبود اگر تنها برای اسلام بود زندگی افتخار آمیزی نظیر او چگونه میتواندست روح يك نوسنده مسیحی را در "لبنان" و د رسال ۱۹۶۵ بیدار و شعله و رسازد که برای شرح ماجرای زندگی او به تجزیه و تحلیل و بررسی عمیقی مشغول گردد و همانند شاعری که مجد و بوشیفته شاهکارها افتخار اتواید گارها و قهرمانیهای آن باشد بغزل خوانی پردازد؟

البته قهرمانیهای امام علی بن ابیطالب فقط منحصر بمیدانهای کارزار نیست بلکه او در روشن اندیشی پاکی وجدان سحریان عمق و کمال انسانیت شور و حرارت ایمان بلندی همت و فکر یابوری و هواداری از زنجیده‌ها وستم گشیده‌ها د رقبال جفاکاران وستم پیشه‌گان و فروتنی د رقابل حق هرکجا که تجلی کند نیز قهرمان بود و همه این قهرمانیها بهراندازه که از زمان

آن بگذرد همیشه پناهگاه پرمایه ایست که امروز و هر روز دیگری که شوق ما برای پی ریزی اجتماع و زندگی سعادتمندانه و فانیانه ای شدید میشود بسوی آن رو میکنیم.

”علی سرپا کبازی در راه خداست“ این عدا هدای محمد بود.

میگویند علی از هشت سالگی در دامن مهر و عاطفه محبت و تربیت مسیح پیامبر جای گرفت و گوئی اینها در قبال کاری بود که ابوطالب پس از مرگ عبدالمطلب در باره او انجام داد و در دامن خود او را پرورش داده بود. از این احادیث و امثال اینها يك موضوعی که نمیشود در آن شك و تردید کرد ثابت میشود و آن اینکه پیامبر یکتو ع برادر علی با علی بن ابیطالب را احساس میکرد و روح و جان علی نیز از این برادر علی مالا مال بود و سپس افکار عمومی را متوجه عظمت انسانیتی میکرد که در شخصیت علی تجسم می یافت و میخواست نشان دهد که علی بهترین فردیست که میتواند شرایط رسالت را بعد از او بجای آورد و اصول آنرا بانجام رساند.

از روایتهای قطعی نور روشنی از این اراده هستی و تکوین برمیآید که خواسته علی قسمتی از ذات پیامبر باشد و همین اراده امکانات و مناسباتی را آماده ساخته که در ضمن آنها خصلتها و فضیلتی بروز کند که کسی را در آنها یارای شرکت با علی نیست.

علی در کعبه ای بدینا آمد که بعد از شوق مسلمانان جهان گردید و این درست وقتی بود که دعوت اسلامی در وجود محمد موجودیتی یافته بود و لو اینکه امکانات موجوده اجازه بروز آنرا نمیداد و در آن هنگام مرکز و مأوا و خانه محمد خانه پدر علی، ابیطالب بود.

علی نخستین کسی بود که دید پیامبر و همسر او خدیجه به نماز ایستاده اند.

و سپس اولین فرد مسلمانی است که هنوز در مرحله جوانی نرسیده بود و وقتی اعتراض کردند که چرا بدون مشورت و اجازه پدرش اسلام آورده است بلافاصله گفت ”خدا وقتی مرا آفرید

با ابوطالب مشورت نکرد و من چه نیازی دارم که برای عبادت و بندگی خدا با او مشاوره کنم؟
 و مدتها گذشت که اسلام فقط در خانه محمد بود در محمد و همسرش و سرعموی او علی و غلامش
 زید بن حارثه.

همسران - نخستین همسر علی (ع) فاطمه زهرا سلام الله علیها دختر پیمبر (ص) است
 که امیرالمؤمنین در دوره حیات وی همسر دیگری اختیار نکرد.
 پس از وفات فاطمه علیها سلام همسرانی دیگر بدین شرح اختیار فرمود:

۱ - امامه دختر ابی العاص بن ربیع که مادر وی زینب دختر رسول الله بود.

۲ - ام البنین دختر حرام از بنی کلاب.

۳ - لیلی دختر مسعود بن خالد از بنی تمیم.

۴ - اسماء دختر عمیس از بنی خثعم که اول همسر جعفر بن ابیطالب بود و بعد ها بزوجیت
 امیرالمؤمنین علی (ع) درآمد.

علی علاوه بر همسرانی که نام بردیم زوجاتی از بردگان گرفته بود که از آنان نیز فرزندان پیدا کرد.

اولاد - بنا بقول بعضی از نویسندگان شیعی مذاهب حضرت فاطمه (ع) پس از رسول اکرم
 پسری که او را پیامبر در دوران حاملگی فاطمه "محسن" نامیده بود سقط کرده است.

حسن حسین زینب و کلثوم فرزندان بودند که از شجره طیبه لاله الله از فاطمه زهرا

(ع) بوجود آمدند. حضرت ابوالفضل العباس و جعفر و عبد الله از ام البنین بودند و محمد اوسط
 از امامه بوده است.

دیگر از سران معروف امیرالمؤمنین علی (ع) محمد اکبر مکی به ابوالقاسم و مشهور به ابن

الحنفیه یا محمد حنیفه بوده است.

علی هنگام بعثت

علی از سن هشت سالگی بخانه محمد وارد شد و تحت تکفل پیامبر درآمد . زمانیکه محمد (ص) به نبوت برانگیخته شد علی ده سال بیش نداشت . علی (ع) و محمد (ص) در زیر یک سقف زندگی کرده و از یک هوا استنشاق میکردند . رایحه ملایم نفسی که از سینه محمد (ص) بیرون میآمد علی آماده و مهیا بود که آنرا در سینه خود فروبرد . میشود گفت آتشفشان محیطی آنان یکی بود و سلولها از یک راه و یک چشمه تغذیه میکردند . هر دو از هوای جزیره العرب بهره می گرفتند . هر دو با هم می ایستادند و خورشید را که در دل آسمان شناور بود تماشا میکردند تا در نقطه ای از این فضای غیر متناهی و عجیب قرار گیرد . گویا نیروی هستی چنان خواسته بود که در وحدت طبیعت آمد و رفت ستارگان زیبایی خلقت شورانگیزی وجود زیبایی ازل و ابدی ستارگان آسمان لطافت اتر فضا (از نظر طبیعی ماده ایست بی وزن و امتداد صدا و حرارت بواسطه نوسانها و موجات آنست و در فارسی اتر گویند و بحر بی اثیری یعنی فلک نهم) در حرکت فضا حرکت زمین و هیاهوی زندگی . آمد و با هم بیدار شوند .

بطور اجمال بدون در نظر داشتن تاریخ مفصل جزئیات آن مورد توجه قرار دیم بخوبی بر ما روشن خواهد شد که داستان و سرگذشت علی بن ابیطالب همان داستان و سرگذشت محمد بن عبدالله است . موقعیت علی و یاران او نسبت به معاویه و حزب او همان موقعیت پیامبر و مسلمانان نخستین نسبت به ابوسفیان و ابوجهل پشتیبانان آنها از اردو سته قریش بود . تنها با این فرق که پیامبر توانست گروه سوداگران و استبداد چیان و استثمار کنندگان قریشی و آنهاییکه دنیا را به مقام و مرتبه ای می فروختند پیروز شود . در صورتیکه امکانات و شرایط موجود آن زمان با علی بن ابیطالب مساعد نگردید و او نتوانست بر باند سوداگران و مستبدین و استثمارچیان و کسانیکه

از خانواده بنی امیه دنیا را به مقام و رتبه ای می فروختند غالب گردد .

مکه یا سرزمین معجزه ها بتکده ای بیش نبود و مردم آن با زرگانان و سوداگرانی بودند که از

مقیاسهای زندگی آنان گرفتن جان انسان با درهم و دینار بود .

زندگی سخت و ناگواری در دوزخ ریگستان همراه با بدبختی و بیچارگی نسبت به امروز و توأم

بایأس و نومیدی از فردای تاریک و از دست رفته

چنین بود و نوح جزیره العرب .

جای بسی شگفتی است که همین سرزمین دوانسانی بجهان عرضه داشت که جهان هستی

اگر تمام زیباییها و نعمتهای خود را یکجا فرو ریزد از نظر ارزش و مقام پیاپی آنچه که از سرزمین

معجزه ها برای همه دنیا طلوع و ظهور کرد نمیرسد .

این سرزمین در آن زمان چیزی بالاتر و بزرگتر از همه اینها برای دنیا با رمغان آورد . هنگامی

که جهان هستی بصدای آمدن زمان بهم پیوند یافت چشمه ها صاف و پاک گردید ارزشهای

عالی زندگی روشن و آشکار شد و حقیقت و باطن و وجود هستی در مرحله تکاملی انسانیت مطلق

نمودار گشت و جوشش خیر و نیکی بلندی حقیقت تحکیم عناصر فضیلت بظهور پیوست تا جملگی

در ساکن غار حراء محمد بن عبد الله بروز کند و سپس در سرور و برگزیده نیکوکاران / انقلابی بزرگ /

علی بن ابیطالب همچنان ادامه یابد و جاوید گردد . برانگیختگی و قیام این انسان بزرگ و

استمرار آن در پسرعموی بزرگ او بخاطر ابدی ساختن حقیقت بزرگ در روی این زمین و در میان

مردمانی که اتحادات و موازین آنها گرفتن جان انسان با درهم و دینار بود همان معجزه ایست

که بزودی بوقوع می پیوست . این برانگیختگی پس از خود محمد و علی - رهبران انقلابهای اجتماعی

بشرد و ستانه برزند بدبختی و درماندگی آن محیط و آن زمان معجزه محرا بود .

دعوت جهانی به برادری انسانی / کوتاهی دست طبقه حاکمه از ملت و دارائی و ثمره کوشش مردم و برابری همگانی اعم از کوچک و بزرگ محکوم و حاکم عرب و عجم در حقوق / زیرا همه مردم برادری هستند که با هم برابرند . باز هدف نهائی این ممد بود : دعوت به رمائی زن از ظلم و جور مرد / آزادی کارگران و کارفرما و آزادی بردگان و نوکران از بندگی و ذلت . تا آنجا که شرایط زمان و امکانات محیط بآن اجازه میداد .

این ممد میخواست که :

همه افراد ملت در کار حکومت شرکت و دخالت کنند . درست برخلاف نظریه آنعده از فلاسفه پیشین که میگفتند : کارگران و بیشه وران و بردگان باید بجرم انحطاط کار و بیشه ای که دارند از حقوق مدنی محروم شوند و دنیا را در حقوق و واجبات و تکالیف به طبقات گوناگونی تقسیم کرده بودند (افلاطون چنین نظریه ای را داده بود) لذا این بزرگترین خیرخواهی و بشر دوستی بود که باد نظر داشتن امکانات و شرایط آن زمان برای عموم طلب میشد .

ریا و استثمار انسان از انسان تحریم شد .

این ممد پس از محمد ممدای علی بن ابیطالب بود . . .

و انقلابی بود بر ضد اجتماعیکه شالوده و اساس آن بر پایه ظلم و ستم، تجاوز و طغیان ریخته شده و استوار گشته بود . آیا این شخصیت بزرگ را شناخته اید که عقل کامل او از ده قرن پیش او را برای کشف راز صحیح انسانیت رهنمون شده است . این راز صحیح پیوند ناگسستنی با خود مردمی دارد که حکمران و پادشاهان زمان برای آنها اهمیتی قائل نشده و با وجود آنها را احساس نکرده اند مگر در چهار چوب آنکه برای آنها نردبان ترقی و مایه پیشرفت باشند .

علی (ع) و محمد (ص) هر دو يك هدف داشتند و آنهم (اصلاح گرائی) اجتماع بزرگ

(جهان هستیها) و دنیای موجودات. صفات و خصال و اخلاق این د انسان بی نظیر و بی کس است
 بوده. اگر بذکر صفات یکی بپردازم دیگری مسلم و مسجل خواهد بود. چون آنها طوری بهم
 پیوسته و در هم موثرند و تکمیل کننده یکدیگرند که ممکن است یکی سبب دیگری و دیگری نتیجه^{۱۰}
 آن باشد و یاد رانگیزه و نتیجه مراد فهد دیگر باشند. روی این حساب این بحث و بررسی من روی
 امام علی بن ابیطالب صورت میگیرد. البته همه اینها بطور اشاره و اختصار خواهد بود و هدف
 نهائی ما آنست که شخصیت امام علی را از تمام جهات بشناسیم تا این شناخت و آشنائی به خصلتها
 و اخلاق او محوری باشد که بحث ما بدور آن بچرخد.

عبادت علی - علی بن ابیطالب به پرهیزگاری و تقوی مشهور است که همین عامل بسیاری
 از کارهای او در باره نفس خود و نزدیکان و مردم است و عقیده^{۱۱} من پارسائی و تقوای علی چیزی از
 تماشای پرستش و عبادت پارسایان دیگر نیست که ناشی از شرایط و اوضاع باشد.

در آنوقت که می بینی عبادت و پرستش در نزد بسیاری از پارسایان گاهی واکنشی از ضعف
 نفس و ترس بوده و گاهی برای فرار از روبرو شدن با زندگی و زندگان است و یاد بسیاری از اوقات
 هوس است موروثی و تقلیدی و احیاناً موهوم که با هوس دیگری تقویت میشود و منشاء آن تقدیس
 مردم و اجتماع از هر چیزی است که از گذشتگان بیادگار مانده باشد. در آنوقت می بینی که عبادت
 در نزد علی ناشی از تمام قوا برای پیوند همه حلقه های هستی است بطوریکه میخواهد حتی
 زمین و آسمان را بهم پیوند دهد و مفهومی است از مفاهیم جهاد در راه پیوند زندگان با هرگونه
 خیر و نیکی. این عبادت در هر صورت چیزست از روح و عریان بر ضد فساد که علی میخواهد
 از هر طرف با آن بجنگد و بر ضد نفاق و روح استثمار و گستاخا و منافع اختصاصی از یک طرف
 و بر ضد خواری و فقر و بیچارگی و ضعف و همه صفات پستی که در عصر او سایه افکند بود از طرف دیگر

این عبادت نمودار بزرگی از روح شهادت در راه حیزست که آنرا عدالت مینامند. آیا تقوای او از مقتضیات این علامت ایمان نیست که خود از آن چنین سخن میگوید: "نشانه ایمان آنست که راستی را هرچند بشهرت تو باشد برد روغ ترجیح دهی ولو آنکه ترا سود بخشد؟" آیا خود شهید این راستی و درستی نگردید در صورتیکه منافع زمان او در ناد راستی و دروغ بود. . . . و بلکه باید گفت و پرسید که این تقوی شهید این راستی را زنده نکرد؟

کسیکه در عبادت امام بطور کامل دقت کند بر او روشن خواهد شد که علی در عبادت و تقوای خود نیز مانند سیاست و حکومتش اسلوبی خاص و روشی جدید داشت علی عبادت میکرد همانند شاعری مجذوب در مقابل وجود مطلق بادلای پاک و توجهی تام میایستاد و هنگامیکه زیبایی این هستی برای او کشف و روشن میشد. این آیه زیبارا از خود میخواند که در آن دستور کاملی برای پارسائی آزادگان و عبادت بزرگان می بینیم: "گروهی خدا را بامید نعمت عبادت کردند و این عبادت سوداگران است و گروهی از ترس خدا او را می پرستند و این عبادت بندگان است. گروهی دیگر برای سپاسگزاری و شکر خدا را عبادت کردند و این عبادت آزادگان است."

پس عبادت امام چیزی منفی از قماش عبادت ناشی از ترس و ترسو و امید به نعمت تاجر نیست. بلکه عمل مثبت و انسانی بزرگی است که خود وجهان هستی را می نگرد و بر پایه خبرگی مرد پر تجربه و عقل فیلسوف و قلب شاعر استوار است.

علی نماز میخواند به مفهوم واقعی نماز.

"نماز دفترچه و رابط خانه و مدرسه است" خانه وجود انسان. مدرسه مکتب الوهیت. ارتباطی است که ابدیت مادون را به ابدیت مافوق متصل مینماید.

نماز جلوه گه معشوق است.

بیائیم ارتباط د وابدیت ورازونیا زمعشوق را بنگریم .

علی د ریکی افزوات تیری بیایش اصابت کرد که آن تیر استخوان پایش را شکافت و د رون آن جایگزین شد . مدتی گذشت علی زار و نزار گردید . رسول اکرم را ناراحتی بر شدید از رنج بردن علی حاصل شد . یاران و اصحاب از نجات علی بی نهایت متأثر . هر کیمی که برای معالجه حاضر کردند علی قبول نفرمود . یاران از علی گلایه کردند . رسول اکرم آنان را دستور داد این تیر وجود علی را بسیار آزرده کرده با او مشاجره نکید . فقط زمانیکه علی د نماز است و به سجده رفته آن تیر را از پایش خارج نمائید . آنان چنان کردند که رسول (ص) فرموده بسود . فردای آنروز دوستان از حال علی استفسار کردند که پای شما را چه حالت است ؟ حضرت فرمود " مثل اینکه درد سابق را ندارد " یاران اظهار خوشحالی و خوشوقتی نمودند که بحمد الله رفع خاطر شد و تیر را از پای مبارکت بیرون گسیدیم . حضرت فرمود ابداً چنین نیست آنان عرض کردند موقعیکه به نماز رسجده بودی . علی قسم یاد کرد که " بآن خدائیکه جان علی د تصرف اوست باندازه خاری که از دست بیرون کشند احساس نکردم . رسول اکرم (ص) فرمود علی د رست میگوید زیرا زمانیکه علی بنماز میایستد آنچنان از خود بیخود میشود همانند صورتی بیجان . این نماز علی بود که تمام مراحل انسانیت د رحیمین یک ماده خلاصه میشود زیرا اگر توجهی خاص بمقدمات و مقارنات نماز شود نقطه^۱ نفعی برای مصلی باقی نمی ماند . اگر انسان خود را د مقابل این یک اصل ترمیم و اصلاح کند کجا حاجت به آنکه نگهبان و مأمور و اجرا او را محاصره کنند . یک دنیا حقیقت / انسانیت / عطاوت و مدنیت د نماز نهفته است اگر نماز علی خوانده شود آنوقت است که بگوئیم "خوشا آنان که الله یارشان بی - که حمد و قل هو الله کارشان بسی - خوشا آنان که د ایم د نمازند - بهشت جاودان بازیشان بی . (باباطاهر)

زهد علی

هرکس که معنی این عبادت را این چنین درک کند او به زندگی همان‌طور خواهد نگرست که علی بن ابیطالب مینگرست. او دیگر بخاطر متاع دنیوی ولذت زودگذر زندگی نمیکرد بلکه زندگی را بخاطر هدفهای عالی میخواست که بانفس او هم آهنگ باشند.

روی همین اهل بود که علی در دنیا زهد ورزید و برخود سخت گرفت و در زهد خود صادق بود چنانکه در همه کارها و در آنچه که از قلب و زبان او صادر گردید صادق بود. در لذت دنیا زهد ورزید پسای بر روی هوای نفسانی نهاد تا بمقام ملکوتی رسید. زمانی که حاکم کوفه بود در خانه کوچکی با فرزندان خود بسربرد خانه ای که در آن خلافت نه سلطنت بآن روی آورد و از همین بود که او نان جوین میخورد که همسرش بدست خود آنرا آسیاب کرده بود. در همین هنگام فرمانداران او از خوشیهای شام و نیکی های معرو نعمتهای عراق و از چیزهایی که در حجاز بدست میآمد بهره مند میشدند. گاه میشد که بجای همسرش کار میکرد. علی آن مرد مهربان پیراهنی به تن میکرد که اکثر مردم از آن می پوشیدند. این عالیتین مرتبه پاکی و صافی روح است.

علی از سوف لباس پوشید تا تن خود را به نرمی و راحتی عادت ندهد که پس از مرگ دچار آسیب و گزند گردد. علی بادست خود مشت محکمی بر دهان معاندین کوفت. البته عمل علی آنرا متنبه میکرد. در روایت است که روزی بر علی و اهل بیت او گرسنگی غلبه کرد و آنها چیزی در منزل نیافتند که بخورند. علی از منزل بیرون آمد تا ناری بکند و طعام و قوتی بدست آورد. برای همین منظور بعهد گرفت که در قبال سیراب کردن نخلستانی مقداری جو بگیرد. یکب کار کرد تا صبح شد جورا دریافت کرد. يك سوم آنرا آسیا کردند و از آن چیزی درست کردند

که آنها بخورند ولی هنگامیکه کار آن تمام شد مرد فقیری آمد و طعامی خواست آنها را دادند سپس يك قسمت دیگر آنها مانند قسمت نخستین درست کردند فقیر دیگری آمد اورا نیز اطعام کردند . آنوقت قسمت سوم را آماده کردند که اسیری از شرکان سر رسید و غذائی طلبید آنها را دادند و خودشان آنروز را بدون غذا بسر بردند .

این سیرهٔ پاک را به "عمر بن عبد العزیز" نقل کردند و او که یکی از معاندین علی بود در مقابل عظمت اینکار گفت "زاهدترین مردم در دنیا علی بن ابیطالب بوده است".

علی در دوران حکومت در کوفه اجرای برآجر ننهاده و خشتی بالای خشتی نگذاشت در حالیکه مهربان و آبادی کشور بود . او از قهریکه در کوفه برای او آماده بود امتناع ورزید تا مسکن او از مسکن اکثر مردم کوفه بالاتر نباشد . علی میگفت "آیا من بهمین قانع باشم که بمن پیشوای مسلمانان بگویند و من در سختیهای روزگار با آنها شریک نباشم؟"

علی پیوسته متذکر بود "باینکه بهترین زهد ها پنهان داشتن آنست".

مردانگی، گذشت، عدل و اخلاص، شجاعت، دوری از ظلم، عدالت، سیراقت، پاکدلی، بخشش، اعتماد بنفس، از سجاایای علی بشمار میرفت .

از اخلاقیهای خاص علی کرم و بخشش او بود که حد و مرزی نداشت ولی بخششی که در اصول و هدف پاک و سالم بودن نه مانند بخشش زورمندان که از مال و کوشش مردم "بخشش مینمایند" کرم و بخشش علی چیز است که از همه مردانگیهای او پرده بر میدارد و با جان و دل بهم آمیخته است علی دختر خود را از اینکه گردن بندی را از بیت المال بامانت گرفته که در عیدی از اعیاد به آن آرایش کند توبیخ میکند و باینکه برادر خود عقیل را که مخمیری از مال عمومی مردم را بیجا خواسته بود از خود می رنجاند . او بادست خود نخلهای گروهی از یهودیان یثرب را سیراب میکند تا آنجا

که دست او تاوول میزند و زخم میشود و آنگاه مزدی را که میگیرد به بیچارگان و درماندگان میبخشد
و با آن بردگانی را میخرد و با قاعله آزاد میسازد .

معاویه بن ابوسفیان به بخشش و کرم علی شهادت داده و میگوید " اگر علی خانه ای از طلائی
ناب و خانه ای از نقره و علوفه داشته باشد نخست خانه ای را که از طلاست میبخشد آنگاه خانه
دیگر را "

علی ای همای رحمت توجه آیتی خدا را	که به ماسوی نکندی همه سایه همارا
دل اگر خداشناسی همه در رخ علی بین	به علی شناختم من بخدا قسم خدا را
بخدا که در دوعالم اثر افشا نماند	چو علی گرفته باشد سر چشمه بقارا
برو ایگدای مسکین در خانه علی زن	که نگین پادشاهی دهد از کرم گدارا
بجز از علی که گوید به پسر که قاتل من	چو اسیرتست اکنون به اسیر کن مدارا
بجز از علی که آرد پسری ابوالعجائب	که علم کند بعالم شهدای کرلا را
نه خدا توانمش خواند نه بشر توانمش گشت	متحیرم چه نام شده ملک لافتسی را
بد و چشم خون فشام هله ای نسیم رحمت	که زکوی او نیاری بمن آرتوتیا را
چو بدوست عهد نبود زمین پاکبازن	چو علی که میتواند که بسربرد وفارا

(محمد حسین شهریار)

دانش علی

علی بن ابیطالب در عقل و اندیشه یگانه و بی همتا بود و بهمین جهت او محور فکری اسلام و جامع و سرچشمه علوم عربی است بطوریکه در میان عرب هیچ دانشی نیست مگر آنکه آنرا علی پایه گذاری کرده و یا در پیدایش آن شریک و سهیم بوده است.

در باره بلاغت و همچنین عظمت او در مسائل اجتماعی - جامعه شناسی سرآمد انسانهای کامل بوده است. آموزش و پرورش علی در مهد محمدی صورت گرفت و سجایای محمدی را بارث برد و این میراث در قلب و عقل او بطوریکسان نفوذ یافت. در بررسی قرآن باینش و نظر حکیمانهای - که مغز اشیاء را جستجو میکند تا حقایق آنها را بدست آورد - دقت نمود و در زمان طولانی خلافت ابوبکر و عمر و عثمان فرصت یافت که باین بررسی عمیق و کامل بپردازد و ظاهراً و باطن قرآن را بخوبی بداند و در رک کند و زبان و قلب او بوسیله آن پابرجا گردد و با آن بهم آمیزد.

علم او نسبت به حدیث چیزی نیست که بر آن شك و تردید پیدا شود هیچ جای تعجب هم نیست زیرا که امام بیشتر از هر محاسبی و مجاهد دیگری با پیامبر در تماس بود و او علاوه بر چیزهایی که همه شنیدند مطالبی شنید که دیگران نشنیدند و میگویند علی هیچ حدیثی را روایت و نقل نکرد مگر آنکه خود از پیامبر شنیده بود. طبیعی است که علی بن ابیطالب فقه اسلامی را از همه بهتر میدانند چنانکه از همه بهتر به آن عمل میکرد و آنهاست که در عصر او بودند کسیراً کاملتر و صالحتر از او در فقه و فتوی و شناختند و مخاطرات دانش فراوان و فقه بی پایان علی مورد اعتماد ابوبکر و عمر بن خطاب در همه مشکلات و مسائل بخرج و پیچیده بود. چنانکه در مشورت نیز نظریه نهائی را از او میخواستند و به او رجوع میکردند و این در وفرازدانش و فکر علی بسیار بهره مند گشتند.

صحابه اجماع دارند که پیامبر یکبار فرمود "علی در قضاوت از همه شما برتر است و قاضی ترین

شما علی است. " چون علی بن ابیطالب کسی بود که در امور به ظاهرینی اکتفا نمیکرد و همیشه میخواست که در هر مسأله ای بمغز و باطن آن پی ببرد. در "قرآن" و موضوع آن که "دین" بود بدقت پرداخت. آنچنانکه متفکران جهان در کارها به دقت و تأمل می پردازند. از همین جا بود که علی مسأله دین و مذهب را يك موضوع قابل دقت و تفکر و تعمق میدانست و هرگز هم شخصیتی بزرگ مانند علی از دین و مذهب بظاهر آن و به اجراء احکام و اقامه حدود و برپاداشتن مراسم عبادت اکتفا نمیکند.

علی در کار دانش ظاهر احکام دین آنرا بمثابة يك موضوع فکری محض و قابل تحقیق و بررسی و دقت عمیق مورد مطالعه و تفقد قرار میدهد و از تفکرات و بررسی خود دست برنمیدارد مگر آن هنگام که اطمینان می یابد که این دین بر پایه اساس محکم و بنیادی متحد در اصول و حقایق استوار است. از همینجا علم کلام یا فلسفه دین اسلام پیدا شد و همینجا است که علی نخستین متکلم و بلکه پدر علم کلام است. برای آنکه دانشمندان نخستین این علم از سرچشمه علی بن ابیطالب سیراب شده اند و اصول و مبانی این علم از راه علی به آنان رسیده.

گویا خداوند چنین خواسته است که علی بن ابیطالب در علوم عربی نیز رکن و اساس باشد. کتاب بزرگ امام "نهج البلاغه" بمقداری از هر حکمت غنی است که علی را در صفا و اول و مقدم بر همه فلاسفه و حکماء جهان قرار میدهد.

و هنگامیکه پیامبر فرمود "انما دینة العلم و علی بابها" من شهر علم و علی دروازه آنست

هر کس که بخواهد بعلم محمدی وارد شود باید از علی کسب علم نماید.

علی سقراط و مسیح عصر خود بود. علی در راه انقلاب خود کشته شد. انقلابی که ماحصل علوم او بود. هر کس بر شمه ای از زندگی این مردان آگاهی یابد نخستین چیزی را که درک میکند

آنست که اینان مردان انقلابی بودند و هدفهای انقلاب آنان هم از جامعه های آنان نیرو می‌گرفت و روشهای آنان در مبارزه محدود به چگونگی زمان و مکان و مربوط به کیفیت مردمی بود که در اطراف آنان در جهان می‌زیستند. این مردان انقلابی در مبارزه و انقلاب از روشهای زمان خود استفاده می‌کردند و روشن است که انقلاب تنها با پرچمدار و رهبران پابرجا نمیشود و لو اینکه در بنیاد خود از گفتارهای وی شکل یافته و روح آن از تعلیمات وی رنگ گرفته باشد - تعلیماتی که بیان کننده نیازمندیهای محیط وی و آن مرحله از تاریخ است که زمان او از آن میگذشت - بلکه انقلاب نیازمند گروهی از مردم است که سرپایان آن بوده و در راه آن مبارزه کنند.

این مرد انقلابی رسالت آزمایای او نیز هیوش و سرعت ادراک است. موارد بسیاری که بطور آتی و بدون سابقه مآل را میگفت نشان میدهند که در علی نیروی در این زمینه بود که در دیگران نبود و بسیار میشد که در میان دوستان یا دشمنان بدون مقدمه حکمتی نغز و سخی شویا میگفت که مورد توجه عامه قرار میگرفت.

علی در سرعت ادراک و حل مشکلات حساب در زمان خود بی‌نظیر بود و مردم آن دوران این مشکلات را معماهایی بشمار می‌آوردند که برای حل آن راهی نبود و راز آنرا کسی نمیدانست! برای نمونه میگویند "زنی بنزد علی آمد و شکایت کرد که طفل مراد دیگری روده و میگوید من مادر طفل علی (ع) زن دوم را بحضور طلبید. زن در حالیکه کودک را در آغوش خود میفشرد بنزد امام علی آمد. حضرت فرمود ای زن آیا حاضر میشوی که این طفل خود را درازا پول بفروشی؟ زن گفت لا والله. علی (ع) فرمود چون این طفل دارای دو مادر هست و هر يك از مادران را با بستگی فوق العاده بطفل خود دارند بناچار بایستی طفل را دو نیمه کرد و نیمی را بتو و نیم دیگر را به آن زن که ادعای مادری طفل را دارد بدهم. آن زن که طفل را در آغوش داشت به این امر

راخی شد ولی آنزن دیگر فریاد و ضجه برآورد یا علی دست نگهدار و آسیبی به طافلم نرسان
 من حق خود را بحل کردم علی (ع) فرمود " نتیجه حاصل شد و طفل از آن تست که حاضر
 نشدی سدمه ای بطفلت برسد " بگیر این طفل خداوند ترا بسرپرستی این کودک پایدار دارد "
 امام علی درباره مسائل زندگی و جهان و جامعه بشری و در اسرار توحید و الهیات و شناخت
 ماوراء الطبیعه نظریات فراوانی ابراز داشت و چنانکه قبلاً گفتیم او بنیان گزار علم کلام و فلسفه
 الهیات در اسلام بود . او استادی بود که همه آنهایکه پیرو ازی آمدند و صاحب نظر و قولی
 بودند بکمال و اسالت آن اعتراف کردند و در رواقع خود پیروان و شرح دهندگان نظریات او بودند .
 حکمت بمثابه بینش عمیق اندیشه و خرد محیط ادراک امیل و نیروی استنباط و قدرت اختصار
 و ایجاز در رواقع از آثار امام علی است . برای اینکه علی در این زمینه چیزهایی دارد که او را بمقام
 شامخی در میان فلاسفه ملتها و یگانه های تاریخ میرساند و براسستی هم نظائر علی در استخراج
 نظریه از حوادث و رویدادها و بیان آن بشکلی که ضرب المثل های جاودان گردد . بسیار بسیار
 کم است این حکمت علوی تأثیر عمیقی در توجیه و بیان فرهنگ اسلامی و شکل و رنگ انسانی آوردن
 آن دارد و البته سرچشمه آن در درجه نخست محمد بن عبد الله و علی بن ابیطالب میباشد .
 علی مقام علم را بجائی میرساند که میگوید " اگر فقیه و دانشمندی در خدمت عقل و مرد باشد
 آنوقت فقط یک فقیه از نظر ارزش بالاتر از هزار عابد است " فقط یک فقیه برای امر من ناراحت
 کننده تر از هزار عابد است . "

نخستین فداکاری علی (ع) در اینجا موضوع شگفت انگیزی وجود دارد :

چنانکه میدانیم در طول تاریخ قهرمانانی بوده اند که در راه عقیده خود جنگیده اند .
 ولو اینکه صلح را بر جنگ ترجیح میدادند و میل داشتند که کارها بطور طبیعی جریان یابد

تا آنها مجبور به شرکت در جنگ نشوند . و باز تاریخ قهرمانانی شناخته که در راه يك هدف عالی و آرمانی بزرگ شهید شده اند . ولی نظیر این قهرمانیها و این شهامتها در زمان وقوع عمل تد رجبی و آرامیکه قیافه مرگ و انتظار آنها در فکر و خیال برانگیزاند نمی باشند بلکه در گردابی از حماسه خروشان و سرکش و در دیدگاه جمعیتها و قلبها بوقوع می پیوندند .

اما علی بن ایطالب . . . کار او چقدر رشک انگیز است در روزیکه در راه عقیده خود که همان عقیده محمد بن عبد الله است و در راه حق و شرف و برادری وارد معرکه ای گردید که تاریخ بهتر و نیرومند تر و پاکتر از آنها نمی شناسد که در عین حال دلیل روشن بر وحدت و یگانگی بین این دو بزرگ مرد باشد و آن هنگامی بود که بد رفتاری و خشونت قرش شدت یافت و قرشیها کوشش میکردند که با کشتن پیامبر ریشه اسلام را بکنند محمد به خانه ابوبکر رفت و به او خبر داد که تصمیم به هجرت گرفته است چون قرش توطئه ناجوانمردانه چیده میخواستند بهرنحوی که شده او را بکشند . ابوبکر از او خواست که در این هجرت همراه او باشد و پیامبر نیز این تقاضا را پذیرفت . وقتی دو نفر خواستند مکه را ترک گویند بدون کوچکترین شکی یقین داشتند که قرش آنها را تعقیب خواهند کرد لذا محمد با عظمتی که در درك امور داشت چنان صلاح دید که در این هجرت از بیراهه بروند و در ساعتی خارج شوند که قرش انتظار آنها ندارند .

درست در همان شبی که محمد میخواست از مکه بیرون برود قرش گروه بسیاری از مردان کار-آزموده را مأمور قتل آنحضرت نمود و آنها دستور داده شده بود که برای جلوگیری از فرار با استفاده از تاریکی شب قبلا خانه را محاصره کنند .

ولی محمد در این شب بحرانی مخفیانه به پسرعموش علی بن ایطالب سپرده بود که قباي سبز رنگ او را بپوشد و در رستراو بخوابد و دستور داد که بعد از وی در مکه بماند و امانت و

ودایمی را که مردم پیش او داشتند به آنها پیردازد و یکارهای او رسیدگی کند .

علی فرمان محمد را با کمال میل و افتخار قبول و انجام داد و از شادی در خود نمی گنجید

چنانکه در برابر هرفداکاری دیگری که در راه پیامبر میکرد حال و وضع او این چنین بود .

مردان قریش خانه محمد را محاصره کردند و یقین داشتند که هوا نیز قبل از تاسر، باشمشیر برهنه آنها از حلقه محاصره خانه محمد بیرون نخواهد رفت و سپس از سوراخی به اندرون خانه محمد ربه رخت خواب پیامبر می نگرستند و در ستر مردی را میدیدند که دراز گهیده و اطمینان می یافتند که محمد فرار نکرده است .

ثلث آخر شب فرا رسیده بود و اینها بچشم خود میدیدند که مردی در ستر آرمیده است . و محمد در خانه ابو بکر بود که آماده می شدند با هم از رکوچکی که در پشت خانه بود خارج شده و بسوی غار "ثور" پیش بروند و در همین غار بود که مردان قریش به آنها رسیدند و لسی خدا خواست که آنها پیامبر را ببابند گوئی که ادراکشان از آنها سلب شده بود . گذشت و فداکاری علی در این شب سبب بقا و استمرار محمد (ص) گردید و این فدااری و از جان گذشتگی از نمونه های همان روح مقاومت و استقامتی بود که علی علیه السلام بدان شناخته شده است . خواهید ن علی در ستر پیامبر برای قربانی شدن در راه دعوت اسلامی و به خاطر آمادگی بر چهار طولانی بود . البته در این فداکاری، نکته ای هست که حقیقت امام و طبیعت و خوی او را به نشان میدهد زیرا این اقدام که از علی سرزد مانند چیزهایی است که از معادن خود بدون هیچگونه کوشش و زحمتی بیرون می آید . در این اقدام رشد فکری او نمودار بود فهم صحیح آن خیلی دقیق و بسیار مشکل است . در این امر بی رغبتی او بدنی و زندگی مادی اگر برای فضائل اخلاقی نباشد نمودار است در این عمل صدق و راستی و اخلاص عجیب او نمودار است و در اینجا است که عدل و برابر

دانستن خود با همه رزمندگان راه حق کاملاً آشکار میگردد که حاضر شد با این اقدام و در واقع بانجات صاحب هجرت که منجر به پیروزی رسالت اسلامی میشد ولو با گشته شدن خود اوستمیدیدها و بیچاره های اجتماع را کمک و یاری کند و در اینجا بود که مواجهه او با مشکلات با کمال سادگی و آسودگی و بدون کوچکترین تکلف و ساختگی بودن آن روشن گردید و در همین عجل بویکه مردانگی و وفا و پاکی و شجاعت و همه صفات و برتریهای قهرمانانه که علی آئینه تمام نمای آنهاست کاملاً بچشم میخورند و بلکه نمونه ای بود علی از شهادت و جانبازی آینده او در این راه بزرگ

پیوند ناگسستنی برادری و دوستی بین محمد و علی ادامه پیدا میکند و همچنین همکاری همیمانها در راه پیروزی رسالت استمرار می یابد و این همکاری و همفکری که در اعماق دل آنها ریشه دوانیده روزگاری پیوند و وحدت یافته که محمد (س) ابوطالب را شناخت و علی محمد را و روزی تحقق یافت که هر سه در خانه ای بهم پیوستند که زیربنای آن بر شهامت استوار بود .

این علاقه و گهش و جاذبه ای که علی علیه السلام را به محمد (س) مرتبط میسازد بگزار معجزه ها شباهت دارد . پیامبر نیز این حقیقت را درك میکند و علی را با جان و دل دوست دارد و علی نیز جوابگوی این علاقه و محبت است . محمد (س) فقط به این اکتفا نمیکند که فقط علی را دوست بدارد بلکه می بینیم که در هر موقعیت و مناسبت و فرستی او را بمردم می شناساند تا مقدمات خلافت و جانشینی پس از خود را برای او آماده سازد . علت اینکه پیامبر علی را دوست داشت این بود که او از روز نخستین بر رسالت پیامبر ایمان آورد و در این راه جانفشانی کرد .

و علاوه معرفی علی بعنوان جانشین برای آن بود که خدا نیز علی را دوست داشت و پیامبر هر کار را که میکرد به اذن خداوند بود . پیامبر باین قبیل کارها با مقدم داشتن قوم خویش در امر حکومت چنانکه در زمان جاهلیت قدیم مرسوم بود با تمام قوا جنگید .

وَرَّان میفرماید که پیامبر هیچوقت به اراده خود علی را انتخاب نکرد بلکه يك دستور الهی بود . علی در تمام جنگها پیش آمده و یار و مددگار محمد (س) بود علی در مقابل مشرکین مکه که تمهیم گرفتند چهل نفر را شبانه بخانه محمد (س) بفرستند تا آنحضرت را در ستر بقتل برسانند . خود نمائی کرد و حاضر شد جان خود را فدای آن بزرگوار نماید .

عرب آنشب را "ليلة المبيت" نامیدند بطوریکه مفسرین شیعی و سنی نوشته اند آیه مبارکه "ومن النار من یشری نفسه ابتغاء مرضاة الله" (پاره ای از مردم هستند که جان خود را برای رضای خدا میفروشند) درباره علی نازل گردیده .

ایمان، شهادت، استواری، فداکاری را در ضمیر علی بخوانید سپس مقایسه کنید با کسیکه با محمد پیامبر (س) در درون غار مخفی بود و از صدای قدم دشمنان بهراسانند رشد و عرض کرد یا رسول الله دشمنان رد پای ما را پیدا کردند و همین ساعت است که ما را بیابند و ما در نفر تنها هستیم . حضرت محمد (س) چون ضعف ابوبکر را دریافت فرمود: "ما دونفر نیستیم بلکه خدا با ما است و همه کارها به اراده اوست" . ابوبکر خاموش شد ولی ساعتی بعد دوباره گریه را شروع کرد و عرض کرد یا رسول الله ما اکنون تحت تعقیب قرش هستیم و هیچ امانی از آنان نیست که ما را نوبد دهد . من بدون هیچ وسیتی از شهر مکه خارج شدم . من نمیخواهم بعنوان يك فراری از مکه طرد شده باشم . محمد (س) او را دلدادی داد و فرمود بشارت باد ترا که خدایت سلامت بمدینه میرساند . عرض کرد یا رسول الله آیا جبرئیل خبر داد؟ حضرت فرمود "بلی"

احوال ما برق جهانست گهی پیدا و دیگر گه نهانست گهی بر طایم اعلی نشینیم

گهی تاپشت پای خود نبینیم . آری خدای ما نگهدار ماست ؟

اما علی علیه السلام کار او جقدر حیرت انگیز است در ستر میخوابد و مرگ را استقبال میکند

بخاطر اینکه محبوبش در امان باشد . اینکه در مقابل دشمنان ازجا برخاست و به آنان حطه کردند
نه اینکه گریز از مرگ بود بلکه هراس داشت از اینکه نوك شمشیر دشمن به محمد (س) وارد شود .

من کیم احمد / احمد کیست من مایکی روحیم اندر د و بدن

ترسم ایجانی / گرچه دم کسی تیغ را ناگاه بر احمد زنی

بلی نشانه یگانگی همین بود : بزرگی از آن یافت کویست شد در نیستی کوفت تا هست شد
این مأموریت مخوف و مهم را انجام داد تا نفس پیامبر بشمار آید .

این اولین هشدار بود که به قریش داده شد تا بدانند علی بعد از پیامبر جانشین اوست .
دومین هشدار داستان "مباهله" است که در قرآن کریم نازل شده است . درباره اینکه علی
نفس محمد (س) است و مسلماً جانشین پیامبر خواهد بود . داستان بدین قرار است که عده ای از
بزرگان و علماء نهماری نجران برای اطلاع از چگونگی دین مبین اسلام و مباحثه با نبی اکرم بمدینه
آمدند و پیامبر را ملاقات کردند و مباحث زیادی بین آنان مورد گفتگو قرار گرفت چون نهماری
با محمد (س) محاجه کردند باینکه در مذ هب ما گوشت خوک حلال است . نبی اکرم فرمود محال
است که در دستورات الهی مواردی باشد که زمانی حلال و زمانی حرام خوانده شود چون مقنن
اصلی عاری از شهو و اشتباه است او به تمام اسرار غیب آگاه است .

در همین اثنا آیه نازل گردید فمن حاجك فيه من بعد ما جاءك من العلم فقل تعالونع
ابنائنا وابنائکم ونسائنا ونسائکم وانفسنا وانفسکم لم يتهل فنجعل لغة الله على الکاذبین .
(پسر کسیکه در باره حقانیت دین اسلام و نبوت تو با تو محاجه کند بعد از آنکه دلائل علمی بسیر
حقانیت دین تو آمده است . پسر بگو بیایید تا ما بخوانیم فرزندانمان را و شما نیز فرزندانتان را
و ما زنانمان را و شما زنان خود را و ما نفس و جان خودمان را و شما نفس و جان خودتان را سپس

برای هلاک آنکه از ما دوطایفه بریاطل است بد رگاه خدا ایتعالی زاری کنیم ولعنت خدا را بسر
 د روغویان سزاوار بدانیم . چون این آیه نازل شد نصاری پذیرفتند و برای مباہله حاضر گردیدند
 قبلا یکی از روسای آنان گفت هرگاه دیدیم محمد (س) با عده گیری برای مباہله حاضر گردد --
 خواهیم دانست که پادشاه است و آن عده لشکر وحشی بیش نیستند لذا نفرین میکنیم و یاکی نداریم
 چون مسلم میشود که محمد (س) پیامبر نیست .

چون موعد مباہله رسید حضرت محمد (س) دستور داد بوسیله عبائی سایه بانی درخانی
 مدینه تهیه کنند سپس نصاری دیدند حضرت رسول (س) از مدینه خارج شد در حالیکه دست دو
 کودک را گرفته و جوانی و بانویی همراهش در حرکت و بطرف محل مباہله میروند . نصاری از مسلمین
 همراهان حضرت را پرسیدند گفتند آن دو کودک فرزندان فاطمه دختر پیامبر میباشند . آن جوان
 داماد و پسرعمو و موضع سر و باب علمش علی بن ابیطالب و آن بانو دخترش فاطمه زهرا است چون
 بمحل دعا رسیدند حضرت خاتم الانبیاء برورش انبیاء سلف بدو زانو در حالیکه دستهای خود را
 تابازو و یاها را تا زانو بالا زده بود رو بقبله بحالت دعا نشست و بهمراهمان خود گفت چون من
 دعا کنم شما آمین بگوئید . بزرگ نصاری چون این هیئات و حالت را مشاهده نمود گفت مسن
 سورتهایی را در مقابل می بینم که هرگاه لب بدعا و نفرین بکشایند احدی از ما باقی نخواهد ماند
 بنابراین قبل از اینکه حضرت رسول اکرم (س) لب بدعا بگشاید بخدش مشرف شدند و درخواست
 مصالحه و قبول جریزه بمبلغ گزافی نمودند و باین ترتیب امر مباہله خاتمه یافت .

و مطالب مهم در مورد علی علیه السلام از این قضیه معلوم میگردد :

۱ - اولویت آنجناب بخلافت رسول اکرم (س) و امارت مسلمین . زیرا در آیه مبارکه آنجناب
 بمنزله نفس و جان پیامبر بوده . لذا خلافت او بعد از پیامبر امری مسلم و مسجل بوده است .

۲ - آیه مبارکه تساوی علی علیه السلام را بتمام جهات بجز نبوت با محمد (پیاپی) (س)

میرساند . بنابراین همانطور که حضرت رسول اولی بتصرف و ولی امر مسلمین بود برای علی علیه السلام بعینه ثابت است .

دوست و دشمن براین معتقدند که اسلامی صادق تر و اعتقاد عمیقتر و نافذتر از عقیده

اسلامی علی علیه السلام نبوده است عبادت و ریاضت در جوانی و کهنولت زهد و تقوی، ثبات در دین و استقامت بخاطر حق چنان لازم لاینفک دین علی علیه السلام بود که روشنی ملازم آفتاب و صفاتی آب است . پس چنین روح طاهر و ضمیر صاف درباره مردی که بحق میتوان او را مرد نامتناهی و بالای حد و رسم و ورای شرح و وصف نامید هرگز آنچه گفته و نوشته و بگوید و بنویسد ناقص و نارسا است زیرا صفات ملائوتی علی علیه السلام را قلم نارسا و بیان ناتوان از شرح آنست . آنچه در این صفحات می بینید جز قطاره ای از دریای فضیلت و عظمت روحی و اخلاقی علی نیست

نه تنها این سطور محدود و نارسا و این قلم شکسته و ناتوان از منعکس کردن اوج دریای بیکران روح فرزندی ایستاد و عاجز است بلکه در این باره نویسندگان و محققین و دانشمندان خارجی و سنی و شیعی اظهار عجز نموده و سخنان علی علیه السلام را از کلام خدا فروتر و از کلام آدمی فراتر خوانده اند . علی دو مزیت بزرگ داشت . یکی از این دو مزیت بیان فسیح و بلیغ و منطق گس و گیرای علی علیه السلام است که دوستان را به وجد و شور و دشمنان را به زانوی عجز و اعتراف آورده است . خطابه های اعجاز آمیز علی علیه السلام گواه این مدعا است . کلمات قصار او در حکمت عملی و آئین زندگی روزمره با اتفاق تمام کسانی که اسلام و علی علیه السلام را می شناسند . حقا " نهج البلاغه " از آسمانی است که " تنزل من السماء " علمای حکمت و کلام تا قرن سوم هجرت قبل از اینکه فلسفه یونان بزمان عرب منتقل شود همه منحصر را شاگرد مکتب اویند و او شاگرد مکتب حق است

علی علیه السلام آنچه دانسته در امان تربیت محلم بشریت از درجه روح ملکوتی خود از خدای خود آموخته و آنچه دیده و با زگو کرده در کتاب طبیعت یافته است .

مزیت دوم اینکه علی علیه السلام مسلمان متولد شد چون در خانه کعبه تولد یافت و در امان تربیت محمد (س) در خانه ای که مرکز و منبع دعوت اسلامی بود پرورش یافت . مبالغه نیست گفته شود علی علیه السلام مسلمان متولد شد زیرا اگر میلاد عقلی و فکری را مبنا قرار دهیم تفکر و تعقل علی علیه السلام با اسلام شروع شد .

همان اسلامیکه الخاء تعصبهای جاهلی و برتریهای قومی و قبیله ای را تلقین کند و بگوید "قل انما انا بشر مثلكم" و این، من و شما هر دو بند هستیم عاجز خداوندیم و امیر شما بودن یعنی بار مسئولیت سنگین تری بدوش داشتن و سر اسلامیکه پایه گذاری آن بر مبنای قرآنست اعجاز قرآن و محمد (س) و اسلام که قوم شترچرانی را ظرف نیم قرن زماندار دنیا، متمدن - ایران و روم - کرد از این راه توجیه میشود که بوسیله توحید و مسارات از هر شترچران سوسمار خواری انسانی ساخت صاحب شخصیت و واجد فضیلت . البته این اصل نتیجه مستقیم توحید و سرسلسله سائل دیگری است که طبعا از آن ناشی میشود . اکنون در برابر ما شخصیت فوق العاده عجیب جلوهگر است که در هیچ باب شبیه و نظیری ندارد . یعنی شخصیت بیمانندی که در علم و اخلاق و برتری کاری یکتا و در شجاعت و مروت و دینداری فرد و در مدافعه از حق و حقیقت بی اندازه پیرو و رجا بنده از پیچا رگان و در ماندگان یگانه روزگار بوده است . علی پرچم آزادی و دموکراسی را در جهان مستحیما با هتزازد آورد . . . علی راه توسعه و ترویج اصول ملکوتی و انسانی اسلام (اسلام علی علیه السلام) و جلب دل و جان اقوام و ملل مختلف بمبادی دموکراسی و سوسیالیسم اسلامی را هموار کرد اگر بدان پایه که علی میخواست اسلام نضج میگرفت مسلما جهان آدمی را سرنوشتی

دیگر و آینده ای درخشان تر نبود. امید میداد: "اگر پس از وفات پیامبر (س) زمام مسلمانها را در کف مقتدر و مدبر علی علیه السلام مینهادند، آری اگر برمسند خلافت کسی که رسول خدا (س) میخواست تکیه میزد و نیروی جهانگشای اسلام یکجا و یکجهت گردن فرمان او مینهاد فتح و ظفر سیاسی و دینی رشاد و مداد اعلا کلمه و تصرف قلوب و ارواح عالمیان چنان به اسلام و مسلمین روی میکرد که میتوانستند سرنوشت جهان آسمیت را در اختیار بگیرند."

"معلم بزرگ بشریت جانشین و جانشینانی میخواست که صاحب کفایت و ادراک و استعداد و علم و اراده و شجاعت و قوت و حزم و ثبات باشند. دین و حکمت دینی را آنچنان که او میخواست درک کنند." سیاستشان چنان باشد که میان دین و دنیا را جمع کنند. خلقشان خلق نبوی و سیرشان سیرت معلم باشد. هدایتشان هدایت قرآن و حیاتشان حیات زاهد و عملشان عمل حق و رحمت و محبت و شمشیرشان شمشیر حکیم آگاه از بواطن امور باشد."

و حتی نبی بایستی آنکس می بود که در مقام حکم و حکمرانی هرگز خدا و حق را فراموش نمیکرد. آنکس که بیش و کم و کوچک و بزرگ و خوش و بیگانه رفاه و مشقت و غلبه و شکست هیچگاه قدمهای محکم و سنگین او را بطرف حق سست و متزلزل نمیکرد. آن کس که برستمگران جبار و با فروماندگان رحیم و رؤف بود. آنکس که تعلیم و تربیت در دامان معلم کل او را آن دانش آموخت که بتواند حوادث و قضایا را با مقیاس عقل و علم و میزان مصلحت عامه در و از هرگونه هوای و غرض و خالی از هرچه جز خدا و حق است بسنجد و فیصله دهد. و لکن با منتهای تأسف و تحسّر باید گفت: ز آنچه رسول (س) خواست و فرمود کردند و شد. عرب تنها فرصت تاریخی را از دست داد. اسلام دچار چنان زبانی شد که از حد و صرف بیرون است. در هدایت رشد و نمو همه نیروی خلاقه خود را با مناظره و مناقشه از دست داد. اگر این فساد نبود در نیم قرن اول تمام جهان را میگشودند و لوای هدایت

اسلامی را برایم عالم می‌افراشتند . اکنون وظیفه نویسندگان اسلامی است که علی علیه السلام را بجهان و جهانیان بشناسانند و سیاست و حکومت او را به نسل جدید و جوان امت اسلامی بازگو نمایند تا آنچه را که مورخین مغرض عمدتاً تاریک و مبهم گذاشته اند روشن کنند زیرا کدام داستان دلیلی بر ترویج حقیقتی برای بشر شایسته تر از تاریخ حیات مردی که برای خدا و دین خدا زست و تمام نیروی خود را در راه سلاح و تربیت ممنوعان خود صرف کرد و از راهنمائی مخلصانه اولیای امور مسلمین (همانهایی که حق خلافت او را غصب کرده بودند) منهایه نفرمودند .

من اعتقاد دارم بهترین کتابی که میتواند مشت محکمی بر دمان معاندین و مخالفین بگوید و احقاق حق امام علی علیه السلام را بنماید کتاب (الغدیر) است . این کتاب از تمام منابع سنت مطالبی اخذ کرده که دال بر امامت و خلافت علی میباشد . این کتاب مستند است به اخبار و روایات اهل تسنن و همچون ذوالفقار علی است برگردن معاندین و آنانکه بخواهند حقایق تاریخسی اسلام را مفرضانه و تحریف آمیز زیر و زیر نمایند . چون قصد این مفسدین گمراه کردن نسل معاصر و جوان است . آری حقایق تلخی وجود دارد که جوانان نسل نو باید شجاعانه با آنها روبرو شوند نسل حاضر باید بداند که نبی اکرم (ص) نسبت به وراثت و خلافت فرزند ایتطالب علیه السلام با منتهای صراحت و بیست گرد منتهای صراحت آنها فراموش کرده و پشت گوس انداختند در حالیکه اگر بفرمان مؤسس اعظم اسلام گردن نهاده بودند سرنوشت جهان اسلامی جز آن میبود که شد و مسلمانان هرگز گرفتار بلای شقاق و اختلاف نمی شدند و عدت کلمه و یگانگی و اتفاق چون سپر مسلمانان را از یللهائی که برایشان رسید حفظ میکرد .

یکی از دشمنان محقق از اینکه تعزیه گردانهای خلافت علی علیه السلام را از حق خود و اداره عالم اسلامی مدت سی سال دور نگهداشتند و سرنوشت جهان و سیح اسلامی را باین سورت

اسف انگیزی که می بینیم در آوردند اظهار تأثر و نگرانی میکند زیرا بدون گفتگو معتقد است که اگر بلافاصله سیاست نبوی بوسیلهٔ زمامداران علی علیه السلام دنبال شده بود سرنوشت عالم اسلام وحتى جهان آدمی جز این بود که هست.

علی آن شیربیشه شجاعت علی آن راد مرد با فطانت علی آن جوانمرد پرشهامت علی آن سرور مکتب امامت علی آن مرد سزاوار بخلافت علی آن شاهین پر قدرت علی آن سردار انقلاب^{نبوت} صحنه طبیعت بار دیگر این مرد را بمیدان آزمایش میکشاند تا سندی باشد برای احراز ولایت. این عرصه جبههٔ جنگ خیبر بود که مختصری از آن ذکر میشود.

فتح خیبر - بعد از غزوهٔ خندق پیامبر (س) تصمیم گرفت بزارت خانه کعبه برود. البته این تصمیم را او زمانی گرفت که جنگی در میان نبود لذا با هزار و چهارصد یاران برگزیده عزیمت فرمود. ولی قرش بمجردیکه شنیدند پیامبر مسلمین بطور دسته جمعی حرکت کرده خود را برای جنگ آماده کردند ولی پیامبر محمد (س) جواب فرمود "ما جنگ نداریم و ما یل هم نیستیم". محلیکه این پیام پیامبر (س) وسیلهٔ نمایندگی مخصوص بسوی کفار قرش فرستاده شد (حدیبیه) نام داشت. پیام حاکی بود براینکه ما نیامده ایم باشما جنگ و ستیز نمائیم بلکه به زیارت خانهٔ خدا آمده ایم. قرش که از میدانهای طوقانزای جنگ خسته و فرسوده شده بودند وقتی این ملایمت را از طرف پیامبر مسلمین دیدند با خود اندیشیدند "اعلان صلح بدیم" لذا نمایندگهای از طرف آنان بحضور پیامبر اسلام تشریف حاصل کرد و پیام قرش را عرض کرد. پیامبر صلح طلب فوراً پذیرفتند و این پیمان بنام پیمان حدیبیه تلقی شد.

حال به وقایع سال هفتم هجرت یا ذکرفتح خیبر می پردازیم.

پیامبر (س) پس از بازگشت از حدیبیه سورهٔ فتح بر آنحضرت نازل شد و این بشارتی بود بفتح

خیبر کما قال الله تعالى وانا بهم فتحا قريبا واین خیبر را هفت حصن محکم بود و باین اسامی معروف بودند : ناعم، قمون، کتیه، شوق، نظاة و طیح و سلام . حضرت پس از مراجعت قریب بیست روز در مدینه بودند آنگاه فرمودند ارك جنگ بینند سپس با هزار و چهارصد تن راه خیبر پیش گرفت . خیبر در دوست کیلومتری شمال مدینه قرار گرفته بود و در دشتی پر آب قرار داشت و همین جهت منطقه خیبر يك منطقه حاصلخیز بشمار می آمد .

اگر از جلگه ای که خیبر در آن بود دور می شدند بيك منطقه وسیع آشفشانی میرسیدند و عبور از آن بیابان اشکال داشت و هیچ نوع گیاه در آن نمی روئید .

خیبر بزبان عربی یعنی قلعه (دژ) و در آن هفت قلعه محکم وجود داشت و در موقع جنگ سکه شهر می توانستند بیست هزار سرباز بسیج کنند . شهر خیبر از کشورهای قدیم عربستان بشمار می آمد و تا سال ۵۳۵ بعد از میلاد يك شهر عربی بود و در آن سال شهر مزبور با (ابن نواس) پیمان اتحاد بست و از آن پس یهودیها در خیبر دارای نفوذ و قدرت شدند . چون جماعت یهودی ملتی بودند زحمتکش و با استقامت لذا در شهر خیبر توانستند دارای اکثریت تام شوند بطوریکه وقتی محمد تسمیم گرفت به خیبر قشون بگشود در آن شهر حتی يك عرب هم وجود نداشت اهالی شهر خیبر ثروتمند بودند و آن شهر در شمال عربستان از مراکز بزرگ بازرگانی محسوب می شد . همان روز که سکه خیبر مطلع شدند که بین مسلمین و سکه مکه در حدیبیه پیمان عدم تهاجم در ساله منعقد گردیده دریافتند که محمد (ص) ممکن است به خیبر حمله نماید لذا از روز بعد خود را برای دفاع شهر آماده کردند . بطوریکه وقتی قشون اسلام به خیبر رسید سکه خیبر برای دفاع آماده بودند و قلعه های هفتگانه شهر آن وقت کافی داشتند و بیست هزار سرباز آماده پیکار شدند .

روزی مردم خیبر از بهر گشت و زرع از لحه های خود بیرون شدند ناگاه چشم ایشان بر لشکر پیغمبر (س) افتاد که در اطراف قلاع اردو زده اند . فریاد برداشتند که سوگند با خدای اینک محمد و لشکر اوست . این بگفتند و حصارها گریختند . پیغمبر چون این بدید فرماندهی جنگ را خود برعهده گرفت و به مسلمین گفت ما برای ویران کردن این دژهای سنگی محکم وسائل نداریم و سلاح ما عبارت از شمشیر و تیر و کمان و با این اسلحه نمیتوان دژهای خیبر که با سنگ ساخته شده است ویران کرد . ما بیک ترتیب می توانیم یهودیه را در این دژها وادار به تسلیم کنیم و آن اینکه آنها را تحت محاصره قرار بدهیم و تمام نهرهایی را که بسوی دژها روانست ببندیم که آب به دژها نرسد در اینحال یهودیان مجبور به تسلیم میشوند و وقتی مسلمین وارد منطقه خیبر شدند بزودی هوای نامساعد خیبر پیامبر (س) را مریض کرد و محمد (س) فرماندهی قشون را به ابوبکر واگذار نمود . ابوبکر نتوانست بیش از دو روز عهده دار فرماندهی گردد و تب او را از پا در آورد و فرماندهی سپاه اسلام را برعهده عمر بن الخطاب گذاشت .

عمر هم هزیمت نموده و بازگشت . شبانگاه که عمر آمد حضرت پیامبر فرمود " البته این علم را بمردی دهم که ستیزنده ناگزینده است . دوست میدارد خدا و رسول را و دوست میدارد او را خدا و رسولش و خدای خیبر را بدست او فتح کند . روز دیگر امیر حباب جمع گشته و همه آرزومندان این نوید بودند . حضرت فرمود علی کجاست . عرض کردند او را درد چشمی است که نیروی جنبش ندارد . فرمود او را حاضر کنید سلمة بن الاکوع برفت و دست آنحضرت را گرفته بنزدیک پیغمبر آورد . حضرت رسول (س) سر او را بر روی زانوی خود نهاده و آب دهان مبارک بر چشمش افکند بلافاصله چشمان علی باز شد و شفا یافت . پیامبر (س) علم را به علی علیه السلام داد علی علم را گرفت و هروله گان تپای حصار قمون پیش رفت . مرحب که خود دارای دژی بود بنام مرحسب

سربرآورد و گشت آیا د رخود آن توانائی را می بینی که با من مبارزه نمائی . علی علیه السلام
گفت من هیچ دعوت را برای مبارزه رد نکرده ام و دعوت ترا هم رد نخواهم کرد و چون شیبر
غضبان بروی د رآمد و فرمود " انا الذی سمیتسی امی حیدرة . . . مرحب جون این رجزشنید کلام
د ایه کاهنه اش بیاد آمد که گفته بود تو بر همه کس غلبه توانی کرد الا آنکس که نام او حیدر باشد
که اگر با او جنگ کنی کشته شوی پس فرار کرد . علی فریاد برآورد از هر چه میگریزی؟ مرحب
باز گشت د رحالیکه خود را مجهز به کلاه خود و زره نموده بود خواست پیشدستی کند زخمی
بر آن حضرت زد که علی او را مجال نداد و ذوالفقار را بر سرش فرود آورد او را بخاک هلاک انداخت
بعد از آن علی امر کرد برای د رهم شکستن د رب قلعه نظارة ازبک تنه د رخت که سی چهل
نفر از مردان سلحشور بدست میگرفتند و میدویدند و با شدت بد رب قلعه میکوبیدند و بعد از چندین
ضربت شدید د رب د رهم می شکست بدستور علی علیه السلام سه تنه د رخت را که هر تنه را پنججاه
تن از مسلمین بحرکت د رمی آوردند رو بجانب د رب قلعه نظارة بردند و بدینگونه قلعه نظارة بعد
از ورود مقاومت شدید ازها د رآمد لذا مسلمین وارد قلعه شدند و یهودیها را اسیر کرده
اموالشان را به غنیمت بردند .

همینکه اولین قلعه خیبر تسخیر شد علی بن ابیطالب فرمانده سپاه اسلام مبادرت به
محاصره قلعه دوم کرد . یهودیان که از گشته شدن مرحب خوف و ترس آنانرا احاطه کرده بود
بقلعه قنور گریختند و چالاکی د رب قلعه را ببستند . علی علیه السلام با شمشیر کشیده پیای
د رب آمده و آن د رآمنین را چنان بحرکت د رآورد که آن قلعه را لرزشی سخت افتاد پس آن
حضرت آن د ررا از جای بکند و بر فراز سر برده سپر خود نمود و مبادرت بجنگ تن به تن کرد .
یهودان د ریخوله ها گریختند آنگاه حضرت آن د ررا بر سر خندق قنطره انداخت و خود د رمیان

خندق ایستاده و لشکر را از آن عبور داد. آنگاه آن در ب را چهل متر به پشت سر پرانید .
چهل کس خواستند آن در ب را حرکت دهند اما نیاخت .

در جنگ خیبر مدت ده روز علی علیه السلام چهار قلعه را تصرف کرد و مدافعین سه قلعه
دیگر خود تسلیم شدند . در آن ده روز علی شانزده مرتبه مبادرت به جنگ تن به تن کرد و هر
شانزده بار حریف را بقتل رسانید .

پیروزی علی علیه السلام در جنگ خیبر و اشغال هفت قلعه جنگی محکم بدون تردید یکی از
موقعیتهای بسیار درخشان صدر اسلام است . وقتی آخرین قلعه خیبر بسرکردگی علی علیه السلام
بدست مسلمین افتاد محمد (ص) تازه از بیماری برخاسته بود و در حضور مسلمین علی را در برگرفت
و بوسید و گفت یا علی تو اسد الله هستی یعنی شیر خدا می باشی و این عنوان برای علی باقیماند .
بعد از اینکه مسلمین موفق بفتح خیبر شدند دو قبیله یهودی ساکن مناطق (فدک) و (تیمه)
بامسلمانان ازد ریلج درآمدند و حاضر شدند که به مسلمین مالیات بدهند .

علی شهسوار اسلام

بحث درباره چنین مرد نامتناهی که منظور از کلمه نامتناهی اینست که شخصیت علی
علیه السلام برای هر دانشمندی و محقق که هر چه بکوشد و آنچه در ک کند باز نامتناهی است
کرانه شخصیت مولا در نظر آدمیان و از زاویه دید همه جهانیان ناپیدا و بیحد و بیکران است
این یادآوری نه تنها از این روست که علی علیه السلام شهسوار اسلام و پرچمدار راستین و شکوفاننده
دین پاکیزه پسر از رسول اکرم (ص) است بلکه برای آنست که وی یکی از برجسته ترین پیشتاژان و
فرماندهان جهان انسانیت بسوی پرهیزگاری و خداشناسی و فداکاری و از شمار برترین آموزندگان
مکتب اسلام با بزرگترین آموزشگاههای است که بنای آن بر پایه پرهیزگاری و تهذیب اخلاق نهاده

شده است. نخستین مردی بود که هوش و مردانگی و یکتا پرستی و تیزی و سیمیت و یکرنگی وی، تحت آموزشهای برتر اسلامی و راهنمایی های پیامبر اسلام چنان شکوفا شد که نزدیکترین مسلمانان به سرعش رسول اکرم (س) شد و سرانجام در روز عید غدیر (خم) از طرف وی به جانشینی حضرتش و رهبری مسلمانان جهان برگزیده گشت.

آنچه که این نویسنده حقیر را برآنداشت که شمه ای از لیلۃ العبیت (و) مباحله (و) فتح خیبر را بنگارش در آورم بدان منالور بود که در این رساله صفات عالیة انسانی امیرالمؤمنین در فداکاری و خایه ملکوتی او در یگانگی و نیروی اعجاب آمیز او در دلاوری را تا آنجا که در رک میکم و قدرت بیان دارم توضیح دهم و سپس مسأله مهمی را که شاید کمتر مورد بحث قرار گرفته تشریح کنم. آن مسأله مهم و حمایت و خلافت علی علیه السلام است که بموجب قضیه غدیر (خم) باستناد این سه مرحله امری مسجل و مسلم خواهد بود.

سفر حجة الوداع - در سال نهم هجرت بود که این آیه از سوره نهم قرآن بر پیامبر (س) نازل شد "یا ایها الذین آمنوا انما المشرکین نجس فلا یقربوا المسجد الحرام بعد عامهم هذا". یعنی ای کسانی که ایمان آورده اید بدانید که بت پرستان نجس هستند و نباید بعد از امسال یعنی سال نهم هجرت وارد خانه خدا شوند.

در سال دهم هجرت بود که پیغمبر اسلام تمام مناسک حج را بطور کامل بانجام رسانید و بهمین جهت آنچه پیغمبر اسلام در آن سال انجام داد سنت شد و هنوز مسلمین همان مراسم را بانجام میرسانند. شیخ کلینی روایت کرده که حضرت رسول (س) بعد از هجرت ده سال در مدینه ماند و حج بجا نیاورد تا اینکه خداوند عالمیان این آیه را فرستاد که و ان فی الناس بالحج یأتوک رجالاً و علی کل ضامراً یتین من کل فج عمیق لیشهدوا منافع لهم. پس امر کرد رسول خدا

مؤمنان را که اعلام نمایند مردم را به آوازهای بلند بآنکه حضرت در این سال حج می‌رود پس مطلع شدند بر حج رفتن آنحضرت هرکه در مدینه حاضر بود و در اطراف مدینه و اعراب بادیه و حضرت نامه‌ها نوشت بسوی هرکه داخل شده بود در اسلام که رسول خدا اراده حج دارد پس هرکه توانائی حج رفتن دارد حاضر شود پس همه حاضر شدند برای حج با آنحضرت و در همه حال تابع آنحضرت بودند و نظر میکردند که آنچه آنحضرت بجای می‌آورد بجای آورند . بهر حال محمد (س) در آن سال تمام مناسک حج را بانجام رسانید و احرام بست و هفت بار خانه کعبه را طواف کرد و بین مفا و مروه می‌دوید و آن سعی نمود و آن سعی بیاد (هاجر) مادر اسمعیل میشود که بین دو تپه مفا و مروه بجستجوی آب پرداخت .

محمد (س) روز نهم ماه ذی الحجه مسلمین را که با او برای زیارت بمکه رفته بودند در کوهی باسم جبل الرحمه واقع در عرفات جمع کرد تا اینکه برای آنها صحبت کند و در آن موقع غیر از مسلمین کسی بین زوار حج وجود نداشت . این تنها حجتی بود که پیامبر (س) بعد از مهاجرت بمدینه انجام داد نه پیش از آن و نه بعد از آن دیگر این عمل از طرف آنحضرت وقوع نیافته و این حج را به اسم حجة الوداع حجة الاسلام ، حجة البلاغ ، حجة الکمال ، حجة التمام نامیده اند . نامیدن آن بکمال و تمام بمناسبت نزول آیه الیوم اکملت لکم دینکم و اتممت علیکم نعمتی میباشد .

تعداد مسلمینی که با آنحضرت همراه بودند بالغ بر صد و چهارده هزار بوده است . پس از انجام مراسم حج با جمعیتی که بهمراه آنحضرت بودند آهنگ بازگشت بمدینه فرمودند چون به غدیر خم رسیدند جبرئیل امین فرود آمد و از خدا تعالی آیه ای آورد .

غدیر خم — شیخ مفید و طبرسی روایت کرده اند که چون حضرت رسول (س) به غدیر

خم رسید علی علیه السلام و سایر مسلمانان در خدمت آنحضرت بودند .

غدیر خم د رآنموقع محل نزول قوافل نبود زیرا که آبی و چراگاهی د رآن نبود حضرت د رآن موضع که نزدیک (جحفه) است رسیدند . حضرت د رآنموضع نزول فرمود و مسلمانان نیز فرود آمدند و سبب نزول آنحضرت د رچنان موضع آن بود که از حق تعالی تأکید شدید شد بر آنحضرت که امیرالمؤمنین علیه السلام را نصب کند بخلافت بعد از خود و از پیش د راین باب وحی بر آنحضرت نازل شده بود لکن تأکید نشده بود و این سبب حضرت تأخیر نمود که مبادا د رمیان امت اختلافی حادث شود و بعضی از ایشان از دین برگردند و خداوند عالمیان میدانست که اگر از غدیر خم د رگذرند متفرق خواهند شد زیرا (جحفه) منزلگاهی است که راههای متعدد (راه اهل مدینه و مصر و عراق) از آنجا منشعب و جدا میشود .

ورود پیامبر (س) و همراهان بآن نقطه د روز پنجشنبه هجدهم ذیحجه بوده است . انتخاب محل بد انجهت بود که تا هنوز مسلمین متفرق نشده بودند همه ایشان نسیر حضرت علی علیه السلام را بشنوند و محبت ایشان د راین باب تمام شود و کسی از مسلمانان را عذری نباشد پس حق تعالی این آیه را فرستاد "یا ایها الرسول بلغ ما انزل الیک من ربک یعنی ای پیامبر برسان ب مردم آنچه فرستاده شده است بسوی تو از جانب پروردگارت د رباب نسیر امامت علی بن ابیطالب و خلیفه گردانیدن او را د رمیان امت پس فرمود "وان لم تفعل فما بلغت رسالتی واللہ یمکن من الناصر" و اگر نکنی پس ترسانده ای رسالت خدا را و خدا ترانگامیدارد از سر مردم پس تأکید فرمود د ربلیغ این رسالت و تخویف نمود آنحضرت را از تأخیر نمودن د رآن امر و ضامن شد برای آنحضرت که او را از سر مردم نگاهدارد پس باین سبب آنحضرت د رچنان موضع که محل فرود آمدن نبود فرود آمد و مسلمانان همه بدو آنحضرت فرود آمدند و روز بسیار گرمی بود پس امر فرمود د رختان خاری را که د ر آنجا بود زیر آنها را از خس و خاشاک پاک

کردند و فرمود: "پالانهای شترانرا جمع کردند و بعضی را بر بالای بطن گذاشتند پس منادی خود را فرمود که ندا در دهد در میان مردم که همه بنزد آنحضرت جمع شوند. در این هنگام آنها که از آن مکان گذشته بودند به امر پیامبر (س) بازگشتند و آنها هم که در دنبال قافله بودند رسیدند و در همانجا متوقف شدند. در این سرزمین درختان کهن و انبوه و سایه گسترده داشت که پیامبر (س) قدغن فرمود کسی زیر درختان پنجگانه که بهم پیوسته بودند فرود نیاید و خسار و خاشاک آنجا را برطرف سازند. وقت ظهر حرارت هوا شدت یافت بطوریکه مردم قسمتی از ردای خود را بر سر و قسمتی را زیرافکندند و برای آسایش پیامبر (س) جادری تهیه و روی درخت افکندند تا سایه کاملی برای پیامبر (س) فراهم گشت. اذان ظهر گفته شد و آنحضرت در زیر آن درختان نماز ظهر را با همه همراهان ادا فرمود پس از فراغ از نماز در میان گروه حاضرین بر محل مرتفعی که از پالان شترها ترتیب داده بودند قرار گرفت و بقلول اعراب ایراد خطبه نمود متوجه شد که صدای او را کلیه مسلمین خواهند شنید و برای اینکه همه صدایش را بشنوند عده ای از افراد را که صدای قوی داشتند در فواصل معین بین مسلمانها گماشت تا آنچه را میگوید تکرار کنند و تمام مسلمین بتوانند خطبه محمدی را که بعد از بنام خطبه (وداع) نامیده شد بشنوند. یکی از کسانی که صدای محمد (س) را تکرار میکرد بلال مؤذن معروف بود و دیگری ربیع بن امیه که صدائی رسا داشت.

قبل از اینکه پیامبر (س) شروع به صحبت کند از مردم پرسید آیا میدانید این چه ماهی است؟ مردم جواب دادند این ماه ذیحجه و ماه حرام است. آنوقت پیامبر خدا شروع به صحبت کرد و سخن را از نام خدا آغاز نمود و بعد از اینکه حمد خداوند را بر زبان آورد علی علیه السلام را بر بالای منبر که همان پالانهای شتران بود طلبد و در جانب راست خود باز داشت پس با کلمات

فصیحہ ایشانرا موعظہ فرمود و خبر موت خود را داد و فرمود مرا بد رگاہ حق تعالی خواندہ اند .
(انالله وانا الیه راجعون) بد رستیگہ ما از خدائیم و برگشت ما ہم بسوی اوست .

نزدیک شدہ است کہ اجابت دعوت الہی کم و وقت آن شدہ است کہ از میان شما پنہان شوم و دار فانی را وداع گویم بمصدق کل شیء ذائقۃ الموت .

ای مسلمین من بشما میگویم کہ باید از خداوند بترسید و از او اطاعت نمائید و ہرچہ میگویم بپذیرید شاید این آخرین مرتبہ است کہ در اینجا د راجتماعی بزرگ از مسلمانہا شرکت می کنم و نمیدانم کہ آیا دیگر موفق خواہم شد اینجا بیایم و بار دیگر محبت نمایم یا نہ؟

ایمردم اگر شما از خداوند بترسید و از او اطاعت کنید جان و مال و حیثیت شما از ہر نوع گزند مہمون خواہد بود تا روزیکہ خداوند بخواہد و شما را بسوی خود فرا خواند .
آنگاہ پیامبر اسلام موضوع خطبہ را تغییر دادہ و گت آیا من توانستہ ام وظیفہ ای را کہ از لحاظ پیامبری بر عہدہ داشتم بانجام برسانم یا نہ؟ خدایا تو خود تعیین کن کہ آیا وظیفہ ای را کہ بمن محول کردی بانجام رسیدہ است یا خیر؟

مردم بانگ برآوردند ما شہادت میدہیم کہ تو وظیفہ خود را بانجام رسانیدی .

سپس پیامبر (ص) دلشاد گشت و گت "ایمردم آنچه میگویم بپذیرید من از میان شما میروم د رحالیکہ سنتہای دیرین شما را لغو کردم . آیا شما آن مردمانی نبودید کہ نسبت بیکدیگر نہ رحم نہ عطف نہ انصاف داشتید؟ آیا شما دختران خود را زندہ بگور نمیگردید؟ من امروز زنان شما را ارج و مقامی بخشیدم آنانرا شریک زندگی شما قلمداد م . من در میان شما د چیز گرانبہا و ارجمند را بودیمت میگذارم تا چگونه رفتار نمائید . د راین موقع یکی در میان مردم بانگ برآورد کہ یا رسول اللہ آند د چیز گرانبہا و ارجمند چیست؟ فرمود آنکہ بزرگتر است کتاب خدا است کہ یکطرف

آن در دست خدا و طرف دیگر آن در دست شما است) در واقع کتاب خدا وسیله ارتباط با خداوند است) بنابراین آنرا محکم بگیرید و از دست ندهید تا گمراه نشوید .

ای مردم بدانید ابلیس خشمگین است برای اینکه میداند که در سرزمین شما یعنی سرزمین اسلام کسی او را نمیپرستد ولی خواهد کوشید که بتواند در موارد دیگر پرستیده شود . او میداند که قادر نیست در امور مذہبی شما رخنه نماید ولی میکوشد که در کارهای غیر مذہبی و سایر مسائل فرعی زندگی شما دخالت نماید . ای مردم آن دیگر از آن دو چیز گرانبها خاندان من میباشد . همانا خدای مهربان و دانا مرا آگاه فرمود که این دو هرگز از یکدیگر جدا نخواهند شد . بنابراین برآند و پیشی نگیرید و از پیروی آند و باز نایستید و کوتاهی نکید که هلاک خواهید شد سپس دست علی را گرفت و او را بلند نمود تا بحدیکه سفیدی زیر بغل مرد و نمایان شد و مردم او را دیدند و شناختند . فرمود ای مردم کیست که براهل ایمان از خود آنها سزاوارتر میباشد؟ گفتند خدای و رسولش داناترند . فرمود همانا خدای من مولای من است و من مولای مؤمنین هستم و اولی و سزاوارترم بر آنها از خودشان پس هر کس که مولای اویم علی مولای او خواهد بود . سه بار این سخنان را تکرار کرد . خداوند دوستی کن با هر که با علی دوستی کند و دشمنی کن با هر که با علی دشمنی نماید و یاری کن هر که علی را یاری نماید .

محمد (س) خطبه خود را با السلام علیکم یعنی آرامش و صلح بر شما باد با تمام رسانید . این خطبه خیلی در جمعیت و شنوندگان اثر کرد . بعضی از تذکره نویسان اسلامی نوشته اند در آن روز صد و چهل هزار مسلمان این صدا را شنیدند .

وقتی محمد (س) مشغول صحبت بود مردم کلمات پیامبر اسلام را با صدای بلند تکرار مینمودند و مخصوصاً به قسمتی که پیامبر میفرمود آیا من توانسته ام وظیفه خود را بانجام برسانه یا نه خدایا

خود تعیین کن که آیا وظیفه ای که بمن محول کردی بانجام رسیده یا خیر؟

مردم یکمدا فریاد میزدند ما شهادت میدهیم که تو وظیفه خود را انجام دادی . اینجا بود که کوه و سحر را بلرزه در می آمد و کسانی که آنروز خطبه پیامبر را شنیدند تا روزیکه زنده بودند آنرا فراموش نکردند و تو گوئی که آن خطبه در هر يك از ذرات وجود مسلمین که در آنروز مستمع پیامبر بودند جای گرفت .

حضرت از منبر فرود آمد و دستور داد خیمه ای برای علی علیه السلام در مقابل خیمه او برافراشتند پس حضرت دستور فرمود مسلمانان را که فوج فوج بخد مت آنحضرت بروند و آنجناب را تهنیت و مبارکباد امامت بگویند و سلام کنند بر آنجناب به امارت و سروری مؤمنان (السلام عليك يا امير المؤمنين) هنوز جمعیت پراکنده نشده بود که جبرئیل آیه (الیوم اکملت لکم دینکم و اتممت علیکم نعمتی و رضیا لکم الاسلام دینا) در این موقع پیامبر فرمود الله اکبر براکمال دین و اتمام نعمت و خشنودی خدا به رسالت من و ولایت علی بعد از من . سپس آن گروه شروع کردند به تهنیت علی علیه السلام . از جمله آنان (پیش از دیگران) شیخین - ابوبکر و عمر بودند که گفتند به به برای تو ای پسر ابوطالب که صبح و شام را در رک نمودی در حالیکه مولای من و مولای هر مرد و زن مؤمن گشتی . باین طریق بآنحضرت مبارکباد گفتند " یَحْ یَحْ لَکَ یا اعلی اصبحت مولای و مولای کل کل مؤمن و مؤمنه . بعد از آن تمام آن جماعتی که متجاوز از هفتاد هزار کس بودند هر يك بنوبه خود خدمت آنجناب مشرف شده و بیعت کرده و بعنوان امیر المؤمنین سلام کردند . برای بیعت زنان نیز دو خیمه نصب شد و بین آن دو خیمه طشت آبی قرار داده شد از یک طرف امیر المؤمنین علی علیه السلام و از طرف دیگر زنان دست در طشت گذاشته بیعت و اظهار انقیاد نمودند . داستان بزرگ و مهم (واقعه غدیر خم) داستان دعوت خدائی است . داستان ولایت کبری است .

داستان آراستن و کامل ساختن دین و تمام نمودن نعمت و خشنودی پروردگار است. برطبق آیانی که کتاب سرح خدایوند بدان نازل گشته و اخبار متواتره رسیده از پیامبر (س) تصریح بدان نموده ورشته مدارك و اسناد آن مانند حلقه های بهم پیوسته يك تیراز دوران یاران پیامبر و تابعین تا این زمان امتداد یافته است. برای تأمین این منظور پیشوایان دین سلام الله علیهم اجمعین پیوسته واقعه غدیر (خم) را در هر موقع و در هر مناسبت بازگو و بدان استدلال و احتجاج میفرمودند و با این مبنای راسخ و سرح امامت و وصایت پدران خود را آشکار و مدلل میداشتند. همان‌طور که شخصی امیرالمؤمنین علیه السلام نیز در طول دوران زندگی گرامی و شریف خود پیوسته باین امر اشاره میفرمود و شنوندگان این حدیث از افراد صحابه که در حجة الوداع حضور داشته اند در جماع عمومی سوگند میداد و از آنها براین امر گواهی میطلبید. این حجتها برای آن بود که این تاریخ روشن و خاطره مقدس پیوسته تازه و شاداب بماند و گذشت زمان این واقعه را متروک و مخفی نسازد. و باز بهمین منظور پیروان و علاقمندان خود را پیوسته وادار میفرمودند که روز غدیر خم را عید بگیرند تا سرح امامت مسلم و با حکایت نمودن این واقعه قلوب مسلمین را متوجه مرکز ولایت نموده و او را اصل و اساس دین و آئین خود دانسته و وابسته بآن باشند.

علاوه بر روایات مسند و رکتب و آثار امامیه در نظر علمای اهل سنت هم این موضوع غدیر (خم) ثابت و محقق است و از متواترات و مسلمیات است و ما اینک تعدادی از راویان حدیث غدیر خم را از کتاب (الغدیر) تألیف علامه مجاهد آیه الله امینی عینا در این رساله نقل میکنیم.

راویان حدیث غدیر خم از صحابه پیامبر (س)

الف - ابوحریره دوسی - ام سلمه زوجه پیامبر (س) ابو حمزه انس بن مالک انصاری خزرجی -
ام هانی بنت ابی طالب .

ب - براء بن عازب انصاری اوسی - بریدة بن خبیب ابوسهل اسلمی .

ث - ابوسعید ثابت بن ودیعه انصاری خزرجی مدنی .

ج - جابر بن سمره بن جناده ابوسلیمان سوائی - جابر بن عبد الله انصاری - جریر بن عبد الله
بن جابر نجلی .

ح - حبه - حبشی - حذیفه بن السیمان الیمانی - حسان بن ثابت - امام حسن السبط (ع)

خ - ابویوب خالد بن زید انصاری - خالد بن ولید بن مخیره المخزومی - خزیمه بن ثابت انصاری
ر - رفاعة بن عبد المنذر انصاری .

ز - زبیر بن عوام قرشی - زید بن ارقم انصاری خزرجی .

س - ابواسحق سعد بن ابی وقاص - ابوسعید - سعد بن مالک انصاری حذری - سعد بن عباد
انصاری خزرجی .

س - ابوامامه سدی ابن عجلان باهلی .

ش - ضمیرة الاسدی .

ط - طلحة بن عیید الله تمیمی .

ع - عامر بن عمیر نمیری - عامر بن لیلی بن ضمیره - عامر بن لیلی غفاری - عباس بن عبد المطلب .

ف - فاطمه سدیقه (سلام الله علیها)

ق - قیس بن ثابت بن شماس انصاری - قیس بن سعد بن عباد انصاری خزرجی .

م - ابوسلیمان مالک بن حویرث لیتی - حافظ هیثمی .

ن - ناجة بن عمرو خزاعی - ابورزقه فاضلة بن عتبہ - نعمان بن عجلان انصاری .

ه - هاشم مرقال بن عتبہ بن ابی وقاص زمهری مدنی .

راویان حدیث "غدیر خم" از تابعین

الف - ابوراشد حبرانی - ابوسلمه ابن عبد الرحمن بن عوف زمیری مدنی .

ج - جمیل بن عماره .

ح - حبیب بن ابی ثابت اسدی کوفی - حرث بن مالک - حسین بن مالک بن حویرث .

خ - خثیمه بن عبد الرحمن جعفی نوسی .

ر - ربیعہ جرش - رباح بن حارث نخعی کوفی .

ز - زرین جیش اسدی - زیاد بن ابی زیاد - زید بن یثیع .

س - سالم بن عبد الله بن عمر بن خطاب قرشی عدوی مدنی - سعید بن جبیر اسدی کوفی .

ش - ضحاک بن مزاحم هلالی .

ط - طاوس بن کیسان یمانی جندی - طلحه بن مصرف ایامی "یمامی" کوفی .

ع - عامر بن سعد بن ابی وقاص مدنی - عایشه بنت سعد - عبد الحمید بن منذر بن جابر عبدی .

ف - ابوبکر فطرن خلیفه مخرومی .

ق - قبیقه بن ذؤیب - ابومریم - قیس ثقی مدائنی .

م - محمد بن عمر بن علی امیرالمؤمنین - ابوالفتحی - مسلم بن صبیح حمدانی کوفی عطار .

ی - یزید بن ابی زیاد کوفی - ابوبلج یحیی بن سلیم فزاری واسطی - یحیی بن حیدر بن همیره مخزومی

توجه و عنایت بموضوع مهم غدیر خم در انحصار صحابه و تابعین نبوده و بلکه علما قرون بعدی

نیز حفظ و اجراء این سیره مهم و اثر زوال ناپذیر نهایت مراقبت را داشته اند و با بررسی تاریخ

مربوط ملاحظه میشود که در هر فرقی گروه بسیاری از حفاظ با دقت نظر این نشانه نمایان دین را

از گروه پیشین دریافت و بر طبق تحقیقاتی که در این امر خطیر نموده اند بطبقه بعدی که جایگزین

آنها شده اند با خضوع و تسلیم به ساحت آن سپرده اند .

اکنون نام عده ای از محدثین بزرگ که قتیبه غدیر خم را حدیث نموده اند :

- ۱ - پیشوای مذهب حنبلی - احمد بن حنبل
 - ۲ - پیشوای مذهب شافعی - ابو عبد الله محمد بن ادريس شافعی
 - ۳ - ابن ماجه
 - ۴ - ترمذی
 - ۵ - مشائی
 - ۶ - ابوالعلی مولی
 - ۷ - بغوی
 - ۸ - دولاپی
 - ۹ - طحاوی
 - ۱۰ - حاکم
 - ۱۱ - ابن المنازلی شافعی
 - ۱۲ - ابن منده ایصفهانی
 - ۱۳ - خطیب خوارزمی
 - ۱۴ - گنجی
 - ۱۵ - محب الدین طبری
 - ۱۶ - حمونی
 - ۱۷ - ذهبی
 - ۱۸ - هیثمی
 - ۱۹ - جزری
 - ۲۰ - ابوالعباس قسطلانی
 - ۲۱ - متقی هندی
 - ۲۲ - هروی قاری
 - ۲۳ - تاج الدین منادی
 - ۲۴ - شیخانی قادری
 - ۲۵ - باکیر مکی
 - ۲۶ - ابو عبد الله زرقانی مالکی
 - ۲۷ - ابن حمزه دمشقی حنفی
- (الغدیر)

توجہ و عنایت بہ مونیوعہم غدیر خم تنہا از قول صحابہ و تابعین و محدثین نبودہ بلکہ علماء
 قرنہای بعدی نیز در حفظ و اجرا آن نہایت مراقبت را داشتہ اند .
 اینک از ہر قرنی بذکر یک نفر اکثرا میکیم زیرا احاطہ بہمہ راویان این حدیث از قدرت این
 بندہ حقیر خارج خواہد بود .

قرن دوم اسلامی - حافظ سفیان بن سعید ثوری ابو عبد اللہ کوفی در سال ۱۶۱ در مصرہ
 درگذشتہ است و ولادت او در سال ۷۷ تعیین شدہ . خلیب در جلد ۹ تاریخش ص ۲۵۲ او را
 پیشوائی از پیشوایان مسلمین و نشانہ ای از نشانہ ہای دین دانستہ و تصریح نمودہ کہ پیشوائی او
 مورد اجماع است بطوریکہ با مراتب اتقان و ضبط و حفظ و معرفت و زہد و ورع کہ در اوست از ہرگونہ
 تعریف و تزکیہ بی نیاز است . در جلد ۷ تاریخ خلیب ص ۳۷۷ مذکور است کہ : خبر داد ما را
 ابوالفتح محمد بن حسین عمار (قطیط) از محمد بن احمد بن عبد الرحمن معدل - در اصفہان
 از ابوبکر محمد بن عمر نمیمی حافظ (جعابی) از حسین بن علی بن سہل عاقولی از حمدان بن -
 مختار از حفص بن عیینہ بن عمر از سفیان ثوری از علی بن زید از انس کہ گفت : شنیدم از رسول خدا
 (ص) " میفرمود : من کنت مولاه فعلی مولاه الہم وال من والاہ وعاد من عاداہ " (الخدیسر) .

قرن سوم - عبد اللہ بن داود بن عامر حمدانی - ابو عبد الرحمن کوفی معروف بہ (خریبسی
 محلہ ایست در مصرہ) ابن سعد وابن معین و ابوزرعہ و نسائی و دارقطنی وابن قانع او را توثیق نمود^{ند}
 (در سال ۲۱۳ وفات یافتہ) ابن حجر در جلد ۵ " تہذیب " صفحہ ۲۰۰ شرح حال او را نگاشتہ
 نسائی در حفسای ص ۲۲ گوید : خبر داد ما را زکریا بن یحیی از ہر بن علی و ابو عبد اللہ
 بن داود از عبد الواحد بن ایمن ازید و شمس اسعد کہ : رسول خدا (ص) فرمود " من کنت مولاه
 فعلی مولاه الہم وال من والاہ وعاد من عاداہ " (الخدیسر)

قرن چهارم - ابوبکر محمد بن حسن بن محمد نقاش - مفسر موصلی - بغدادی - متوفای

۳۵۱ ابن کثیر در جلد ۱۱ تاریخش صفحه ۲۴۱ شرح حال او را نگاشته و گفته "نامبرده مردیست دارای صلاحیت نفسانی و عابد و ملتزم به آداب تفسیر موسوم به "شفا" الحمد لله "از راست" حدیث او در باب نزول آیه (سأل سائل) در پیرامون تفسیر خواهد آمد . (الغدیر)

قرن پنجم - حافظ - عبید الله بن عبد الله بن احمد بن محمد بن احمد بن محمد بن حسان

ابوالقاسم - حاکم نیشابوری - حنفی - معروف به (ابن الحداد حسکانی) ذہبی در جلد ۳ تذکره اش صفحه ۳۶۰ شرح حال او را درج و گوید : نامبرده دارای اتقان بوده و عنایت و توجه تمامی بعلم حدیث داشته مردی سالخورده و دارای اسناد عالی بوده (حدیث را) تصنیف و گردآوری نموده . نامبرده بعد از سال ۴۹۰ وفات یافته کتابی جداگانه درباره حدیث غدیر نوشته حدیث او در صفحات ۶۰ و ۸۵ و ۱۶۱ گذشت و دو حدیث از او در مورد آیه اكمال دین و آیه (سأل سائل) در رواقه غدیر خواهد آمد . (الغدیر)

قرن ششم - ابوالحسن رزین بن معاویه عبد ری - اندلسی متوفای ۵۳۵ ذہبی در "عبر"

شرح حال او را ثبت نموده نامبرده در کتاب خود "الجمع بین الصحاح الستة" از ابن سیرجه - یا زید بن ارقم روایت نموده که : رسول خدا (ص) فرمود "من كنت مولا فاعلى مولا اللهم وآل من وآله وعاد من عاداه" .

قرن هفتم - ابوالسعادات - مبارك بن محمد بن عبد الكريم - ابن اثیر شیبانی اجرزی -

شافعی - متوفای ۶۰۶ برادرش - ابن اثیر در جلد ۱۲ "کامل" ص ۱۲۰ شرح حال او را ثبت و چنین نگاشته : برادرم - مجد الدین ابوالسعادات در عده ای از علوم از جمله در فقه و اصول نحو و اصول حدیث و لغت - عالم بود و دارای تصنیفات مشهورست . در تفسیر و حدیث و نحو و حساب

و غریب حدیث رساله هائی فراهم ساخته نامبرده نویسنده برجسته و ممتازی بوده که در میان اهل زمان طرز نگارش او بحرب المثل بوده دارای دین ثابت و استوار و ملتزم طریق مستقیم بوده در کتاب خود "جامع الاصول فی احادیث الرسول" این روایت را از زید بن ارقم یا ابی سرحبه (شعبه - این تردید را نموده) نقل کرده که "رسول خدا (ص) فرمود من کنت مولا فاعلی مولا ترمذی این روایت را با بررسی در اسنادش روایت کرده و آنرا از شافعی (پیشوایان شافعی) در کتاب خود "النهایه" جلد ۴ ص ۲۴۶ حکایت نموده.

(الخدییر)

قرن هشتم - سعیدالدین محمد بن مسعود بن محمد بن خواجه مسعود کازرونی متوفی بسال ۷۵۸ ابن حجر در جلد ۴ "الدرر" ص ۲۵۵ شرح حال او را ثبت و استادان او را ذکر کرده سپس گوید "سعیدالدین محدثی بود فاضل حدیث بسیار شنید و - مزی - با و اجازه حدیث داد آه ۰۰۰ و او شاگرد ابن حمویه مؤلف "فراید المسطین" مذکور در ص ۲۰۰ است از او روایت میکند نامبرده در کتابش "المتقی فی سیره المصطفی" گوید "رسول خدا گفت درباره علی علیه السلام من کنت مولا فاعلی مولا الهی و ال من والا و عاهد من عاده" (الخدییر)

قرن نهم - حافظ ولی الدین - عبد الرحمن بن محمد مشهور به ابن خلدون حنفی - اشبیلی - مالکی (در سال ۷۳۲ متولد و در ۸۰۸ وفات یافته) تاریخ شهر و دایر محبب در جلد ۴ "انموء اللامع" ص ۱۴۵ - ۱۴۶ در شرح حال او بسط کلام داده و استادان او را در علوم متنوعه معقول و منقول ذکر نموده و تألیفات او را تعداد و خود و مؤلفاش را مورد ستایش و تکرار داده نامبرده در مقدمه تاریخش ص ۱۳۸ درباره بیان نسب بر امت در نزد امامیه گوید "این موضوع هم آشکار و هم پنهانست اما آنچه که آشکار است مانند قول (رسول خدا ص) من کنت مولا فاعلی مولا الهی و ال من والا و عاهد من عاده" سپس گوید "گفته اند که این ولایت شامل و منطبق

به احدی نیست مگر درباره علی علیه السلام و بهمین جهت عمر گفت: «امبحت مولی کل مؤمن

ومؤمنه»^۰ (الغدیر)

قرن دهم - کمال الدین - حسین بن معین الدین یزدی - میبدی شارح دیوان منسوب

به امیرالمؤمنین علیه السلام در سال ۸۶۰ شرح مزبور را نوشته و کتابی در حکمت و فلسفه در سال

۸۶۷ تألیف نموده و در شرح حدیث غدیر کتابی دارد که در سال ۹۱۸ آنرا تألیف نموده و بنا برین

تاریخ وفات او را که در بعضی از کتب تذکره و شرح حال بسال ۸۷۰ اشعار داشته اند بی مورد است

و تألیفات او نمودار از مشارکت و اطلاع اوست بر علوم اشاره به حدیث او در موضوع غدیر در صفحه ۴۶ و

۶۸ گذشت و در داستان تهنیت و آیه اکمال دین خواهد آمد^۰ (الغدیر)

قرن یازدهم - محمد محبوب العالم بن عفی الدین جعفر - بدو العالم - مؤلف تفسیر

مشهور به (تفسیر شامی) روایت او در باب نزول آیه تبلیغ درباره علی و نزول آیه (سأل سائل)

پیرامون حدیث غدیر خم نقل از تفسیر نامبرده خواهد آمد^۰ (الغدیر)

قرن دوازدهم - محمد عبدو العالم مؤلف کتاب "المعارج الحلی فی مناقب المرتضی"

نامبرده حدیث غدیر را بطریق متعدد در کتاب خود (معارج) ذکر نموده بعضی از طرق او در

صفحات ۵۴ و ۱۰۷ و ۱۰۹ گذشت و در باب نزول آیه (سأل سائل) پیرامون حدیث غدیر و در

حدیث تهنیت خواهد آمد^۰ و در تواتر و صحت حدیث مزبور نامبرده را سخنی است که در باب

کلمات پیرامون سند حدیث خواهد آمد^۰ (الغدیر)

قرن سیزدهم - ابوالعرفان شیخ محمد بن علی عجمان - شافعی - متوفای سال ۱۲۰۶

نامبرده در مصر متولد و نشو و نما کرده و در تحت تعلیمات عالیه علمای آند یا رفارغ التحصیل شده

و بتحقیق ادامه داده تا در علوم عقلی و نقلی تخصص و احاطه یافته و به تحقیق و دقت نظر مشهور گشته

ود رمهر و شام نام او پیچیده نامبرده تألیفات گرانبها و بسیاری نموده که بالغ بر ده فقره از تألیفات
 او بچاپ رسیده از جمله آنها "اسعاف الراغبین فی سیرة المصطفی و فضایل اهل بیه الطاهرین"
 که در سال ۱۱۸۵ تألیف شده در کتاب مزبور که در حاشیه "نور الابصار" چاپ شده در سن ۱۵۲
 گوید: رسول خدا (س) در روز غدیر خم فرمود "من کنت مولا فاعلی مولا اللهم وال من والاه
 وعاد من عاداه واحب من احبه وابغض من ابغضه وانصر من نصره واخذل من خذله واد بالحق
 معه حیث دار" هر کس که من مولای او هستم علی مولای اوست بار خدا یا دوست بدار آنکه
 علی را دوست دارد و دشمن بدار آنکه او را دشمن دارد و یاری کن کسی را که او را یاری کند
 و خوار کن آنکه را که او را خوار کند و او را در هر حال محور حق قرار ده (۰۰) (الخدیر)
 قرن چهاردهم - استاد محمد محمود رافعی - مصری - شرح اول برهانشیات (کمیت)
 که چندین بار در مصر چاپ شده نمودار است از احاطه و تسلط او در تاریخ و ادب نامبرده در شرح
 این بیت (کمیت) و یوم الدوح دوح غدیر خم ابان له الولاية لواطیعا
 در سن ۸۱ چنین گوید: دوح درخت بزرگی است واحد آن دوحه است و غدیر خم موضعی است
 بین مکه و مدینه - ابان یعنی آشکار گرد رسول خدا (س) فرمود "اللهم وال من والاه وعاد من
 عاداه وانصر من نصره واخذل من خذله" و فرمود "من کنت مولا فاعلی مولا" بعد از فرمایشات
 پیغمبر (س) عمر گفت "خوشحال تو یا علی" صحیح نمودی در حالیکه مولای هر مرد وزن مؤمن
 هستی (۰۰)

(الخدیر)

(رباعی)

د رنزد کسی که پاک و روشن بین است	آیین خدای بهترین آیین است
تاریخ جهان پراز نشیب است و فراز	حساس ترین فراز تاریخ اینست

(دکتر پارسا)

علی است که بتصریح پیغمبر (س) و اعتراف اکابر صحابه و تابعین و جمیع مورخین و بگواهی آنچه در احادیث بیشمار دیده شد: پرهیزگارترین شجاعترین داناترین مرد اسلام است. علمی هیچگاه در برابر هیچکس از مرز تقوی تجاوز ننموده و جز حق و عدالت مدعی نداشته علی هیچوقت بدینیا و زخارف آن مایل نگشته علی در راه خدا و حمایت دین از بذل مال و جان دریغ ننموده. علی در میدان نبرد زیون و مغلوب نشده علی نسبت به حل و فصل امور مهمه در هیچ مرحله قاصر و ناتوان نبوده علی میخواسته که تمام خلق بسوی حق روند تمام بشر به اسول فضیلت و شرف پیوندند. علی میخواسته که نور عدل در تمام زوایای جهان پرتو افکند و هرکسی از حق خدود بهره مند گردد و همه اقوام و ملل عالم از سرزاد و ملیت و دین و زمان و مراح از سرچشمه عدل و عدالت سیراب و از نادانی و ستم و ناحساب مبرا و ایمن باشند. علی میخواسته که چهره حقیقی دین خدا همیشه نمایان و حکم اله بدو استثناء در میان بشر اجرا گردد و اسول برادری و مساعدت و مودت و همدستی در جمیع بشری بکار رود.

آری چنین شخصیت بیمانندی باید پیشوای خلق باشد و مولای همه شناخته شود ولی امر بر خلق یعنی عهده دار تصرف در جمیع شئون فرد و اجتماع و اولی و برتر بر همه خلق از خود آنها بر نفوس و اموال آنها این سمت که تحلیل کلمه ولایت است اولاً و بالذات مخصوص ذات یگنای خداوند است که آفریننده و محیط بر جمیع شئون مخلوق است "الله ولی الذین آمنوا" و به تصریح قرآن کریم همین اولوئیت و برتری به پیغمبر (س) اعطا شده (النبی اولی بالمؤمنین من انفسهم) و سپس به آنها که عالیه ترین مرتبه ایمان را دارا بوده اند که جز "علی" و یارده تن فرزند ان گرام و معصوم آنجناب احدی دارای این صلاحیت نبوده و پیغمبر (س) به کرات با تصریح به نام و سایر مشخصات آنان را معرفی کرده است.

پس ولی بر خلق و پیشوا و امیر اهل ایمان طبق نبوی قرآن مجید و تصریحات پیامبر (ص) علی است و آن افراد معین و موعوف که در رحمت و کمال بر حسب موهبت الهیه همانند آنحضرتند و چون زمام دبیین و آیین شریعت و تفسیر قرآن و شئون احکام در دست ولی است بنابراین به آغاز سخن برگشته و تکرار نموده گوئیم: روح ایمان بخداوند یکتا ولایت خاندان محمد پیامبر (ص) است و حقیقت بندگی ذات یگانه و منزلهش بر این استوانه استوار آری ولایت در تمام شئون ایمان و وظائف و فرائض اهل ایمان بمنزله روح و حقیقت است و بدون ولایت (یعنی پیوستگی به عترت و قبول مودت و تبعیت آنان) هیچ عملی پذیرفته نخواهد بود نقل از الخدیر

بنمود رخ آن شاهد زیبای حقیقت	گردید عیان چهره دلارای حقیقت
در تیرگی باطل و اوهام نهان بود	شد جلوه گران طلعت زیبای حقیقت
آن شاهد مهر روی نمایان ز "غدير" است	آری بغدیر آمده در سای حقیقت
گرباخر دی راهنمائیش تو بپذیرد	این راهبرای طالب وجوای حقیقت
مستوری و دشواری و هلس سپری شد	بنگر همه جا جلوه مجلای حقیقت
گردید عیان ماه رخس - رخم حسویان	از کوشش مردانه دانای حقیقت
در یاری حق فاش و عیان تاخت بمیدان	جان باخته نهرا سد از اعدای حقیقت
بی مزد در این راه بکوشید و سرانجام	پیروز شد اندر ره احیای حقیقت
بس پرده که از چهره بدعت بکشدی	ای همرو همرازو هم آوای حقیقت
تاراه عیان گشت زیر راه و گردید	مگار و مزور هله رسوای حقیقت
این رمز "غدير" است که چون معجزه گردید	پاینده و جاوید مزایای حقیقت
پس شاد زی از یاد مدام آیند و میدان	فرد است مقرر تو به مأوای حقیقت
این ترجمه (واحدی) از (آل جمال) است	گل چیده ز گلزار ممفای حقیقت

از اینکه قسمتی از متون کتاب (الغدیر) را در اینجا عیناً نقل کرده‌ام مقصود و منظور زب و زسور رساله بوده است تا شاید ازین توجهات ولی عسر عجل الله تعالی فرجه که بسوی کتاب‌الغدیر معطوف است این رساله هم تا اندازه‌ای مورد قبول واقع شود .

عدای عدالت انسانیت

اکنون در برابر ما شخصیت فوق‌العاده عجیبی جلوه‌گراست که در هیچ باب شبیه و نظیری ندارد . هنگامیکه محمد پیامبر (ع) وفات یافت علی علیه السلام سی و سه سال داشت با آنکه او در غدیر خم بوسیله محمد (ع) بجانشینی وی منصوب شده بود پیش‌گسترده و تدبیرشگرف وی دامن زدن آتش اختلاف را بر سر جانشینی و خلافت بسود دین مبین اسلام و هدفی که برای گسترش آن در کار بود ندید زیرا نزدیکان پیامبر بدو دسته تقسیم شوند . یکی (انصار) دیگر (مهاجران) این دو دسته بایکدیگر بر سر خلافت درگیر بودند . کار این درگیری بدیرانجامد تا اینکه سرانجام بزرگان این دو دسته بی آنکه به علی (امیرالمؤمنین) آگاهی دهند گرد آمده پسراز گفتگوی بسیار (ابوبکر بن ابی قحافه) پدر همسرو یکی از نزدیکان حضرتش را که از بزرگان گروه (مهاجران) بود به جانشینی پیامبر برگزیدند . ابوبکر بحالت کبر سن انتخاب شد در واقع خلیفه سنی بود . البته بعقیده علی علیه السلام که نخستین مسلم بعد از پیامبر (ع) و سرعمو و یار و همدم و سردار شجاع وی بود جانشین رسول اکرم (ع) بایستی از میان خاندان او و نزدیکترین خویشاوند او برگزیده شود و در آن هنگام از او کسی به حضرتش نزدیک تر نبود .

با آنکه علی علیه السلام در غدیر خم بوسیله حضرت رسول اکرم (ع) به جانشینی وی منصوب شده بود پیش‌گسترده و تدبیرشگرف وی دامن زدن آتش اختلاف را بر سر جانشینی و خلافت بسود دین مبین اسلام و هدفی که برای گسترش آن در کار بود ندید و وی نیز دست

دوستی بسوی ابوبکر د راز کرد و سرازوی نیز با موقع شناسی ویژه خود نسبت به عمر بن الخطاب و عثمان خلفای دوم و سوم نیز همین روش را بکار برده و همچنان نیروی خود را در راه گسترش دین و سیره رسول خدا بکار گرفت. این تدبیر روشن و گذشت بی دریغ بر محبوبیت شاه مردان بیش از پیش افزود و همراهان وی را روز بروز فزونی بخشید تا آنکه در سال ۳۷ بعد از هجرت بعثت گسیختگی شیرازه اسلام که بسبب نارزاییتی‌هایی که در اثر بی تدبیری عثمان پدید آمده بود علی علیه السلام بالاجبار برمسند پیشوائی رسمی مسلمانان تکیه زد.

ملاحدید علی علیه السلام در کاره گیری

علی علیه السلام قهرمانی است که نبرد با دشمن را جز با شمشیر جایز نمی‌شمارد و پهلوانی است که هرگز بر روی دشمن ناتوان گریخته و زخم خورده شمشیر نمی‌کشد و شجاعی است که هیچگاه علیه دشمن بحیله و ناسزا متوسل نمیشود. صفات عالیّه انسانی مانند سلسله ای بهم متصل و مربوط است شجاعت مایه اعتماد بنفس است. اعتماد بنفس مروت و فتوت می‌آورد مروت سبب میشود که مرد از کینه ورزی و کین توزی پاک باشد شجاعت و وثوق بنفس مرد را مدبر و سیاست مینماید سیاست علی علیه السلام چنان اقتضا کرد که مدت بیست و پنج سال ذوالفقار را در نیام نگه دارد. ناگفته نماند منظور از سیاست بمعنای غدرومگری نیست زیرا علی علیه السلام از مکر و حیل مبرا بود. باین توضیح که میگفتند "آیا سیاست ملک داری، علی علیه السلام سبب شکست او شده و بعکس عقل سیاسی و دله معاویه توفیق و غلبه او را باعث گردیده است."

شخص امیرالمؤمنین میفرماید "والله ما معاویه ابادی منی ولکنه یغدر و یفجر. ولولا کراهیه الغدر لکنتم من ابدی الناس. بخدا قسم معاویه زیرک تر از من نیست ولکن غدو میکند و مرتکب فجور میشود و اگر شرف و تقوی مرا مقید نمیداشت هرآینه من داهترین مردم بودم."

"نشانی این کلام د راینست که علی علیه السلام د ردین خود قوت و د رایمان خود یقین دارد" سکوت او د ذکر و عبادت بود کسانیرا که باو ظلم کردند بخشود و آنها که حقش را از او گرفتند بخشید . حرف زشت و زخم زبان از او شنیده نشد . از آنچه ناشایست است پرهیز کرد از انجام آنچه شایسته است غافل نماند . حب و بغض این و آن اینمرد پرهیزکار را از طریق حق و عدالت منحرف نساخت .

علی با حسن تدبیر (سیاست) د رخانه نشست و مشغول تنظیم کلام خدا (قرآن) شد . بعد از وفات پیامبر (ص) کارشکنی و جلوگیری از خلافت علی علیه السلام دلائل و موجباتی داشت . روز فوت رسول خدا (ص) علی علیه السلام سی ساله بود . طی غزوات متعدد که سران و گردنکشان عرب از قریش و غیر آن مغلوب و اسیر و مسلمان شدند کمر قبیله و طایفه و خانواده ای یافت میشد که از شمشیر و یا زوی توانای علی علیه السلام داغی بدل نداشته باشد . پسر جوانی از یک طرف و عرق عصبیتی که قبایل داغ دیده را د ر صورت خلافت علی علیه السلام تحریک بمخالفت و شوق عمای مسلمین میکرد از طرف دیگر بهانه خانه نشاندن داماد و پسر عم پینمبر (ص) را با آنهمه فضیلت و شجاعت و سبق اسلام فراهم ساخت اینها علل و اسبابی بود که با وجود حجة الوداع و غدیر خم و د رحله معروف و متفق علیه فریقین "من کنت مولاه فهذا علی مولاه" و "الحق مع علی علیه السلام" و "علی مع الحق" سقیفه بنی ساعده را بوجود آورد و علی علیه السلام را خانه نشاند .

هیچیک از مورخین و محققین سنت و جماعت د ر این باب ابهام ندارند که سکوت و قیام علی علیه السلام و رد یا قبول خلافت عرفا ناظر به مهلت اسلام و مسلمانها بوده است . همه قبول دارند که از روز اول پس از وفات پیامبر (ص) علی علیه السلام خود را برای اشغال مقام خلافت

احق واولی میدانسته چنانکه در خطبه ششقیه و خطب دیگر این قسمت اشاره کرده وای از ترس
بروزفته و ایجاد اختلاف بین مسلمانها نه تنها پخاموشی تن داده بلکه با خلفای سه گانه
تبعیت کرده و در مقام مشورت آنها را بخیر و صلاح خلافت و امت هدایت کرده است .
البته بیعت علی علیه السلام بیک نفر غیر محصور اجباری بوده چنانکه علی علیه السلام را برای
بیعت گرفتن با سرویای برهنه پای منبر حاضر کردند و شمشیر برهنه بالای سرش گرفتند .
گفتار ابوبکر بالای منبر گواه این بیعت بالا اجبار است . او میگوید " اقیلونی اقیلونی و لست
بخیرکم و علی فیکم " (مرا باز گیرید و عذر مرا بپذیرید من بهترین شما نیستم و حال آنکه علی
در بین شما است . با وجود چنین حدیثی باز مخالفین مذهب تشیع میگویند چون علی علیه السلام
در زمان خلافت خلفاء ثلاث ساکت بود لذا این سکوت موجب رضایش بوده . باید گفت اولاً علی
ساکت نبوده دلالتی بر سکوتی موجب رضا نیست گاه اجبار و زور انسان را وادار بر سکوت مینماید
بعد از رحلت پیامبر و گفن و دفن آنجناب خلافت حقه علی علیه السلام دستخوش هوی و هوس
یکعده خلافتکار گردید . آن بزرگوار از باب تعرض و بنا بر وصیت رسول اکرم (ص) برای جمع آوری
قرآن در خانه نشسته و در رب را بروی خود بست و از اجتماعی که مخالف بارضای خدا و رسول الله
بود دوری جست .

علی علیه السلام را نه تنها بحال خود نگذاشتند بلکه او را بحنف و جبر برای بیعت در مسجد
حاضر کردند و دستور دادند که اگر علی از آمدن امتناع ورزید در ب خانه را بسوزانند چنانکه
(عقد الفرید) (ج ۳ ص ۶۲) می نویسد عمر بن خطاب در خانه فاطمه علیها سلام رفت . طبری در تاریخش
(ج ۲ ص ۴۴۳) مینویسد : طلحه و زبیر و مردان دیگری از مهاجرین در خانه علی علیه السلام
بودند . عمر گفت " بخدا قسم بر شما آتش میافروزم تا اینکه بیرون آئید برای بیعت . پس زبیر

خارج شد و حالیکه شمشیر برهنه در دست داشت لغزشی نموده بزمین خورد و شمشیر از دستش افتاد پس او را دستگیر کردند و در اینحال مسلم است که علی را با جبار و اداریه بیعت کردند ناگفته نماند علی خیبر شکن کسی نبود که از عمر و امثال او وحشت و ترس بخود راه دهد و از ترس بیعت نماید بلکه این حسن تدبیر بود برای نگهداری دین و قرآن چون علی علیه السلام در مواقع مقتضی دست به شمشیر میبرد و زمانی علی علیه السلام شمشیر را در بالای سر خود چرخ داد و به مخز عمر و و مرحب فرود آورد که کلمه لا اله الا الله در سراسر جهان باین انداز شود و روزی در رب قلعہ خیبر را بقوه رحمانیه از جای بر میکند و روز دیگر با همان نیروی موهبتی دست و پای خود را جمع کرده در کج خانه می نشیند و مانند کسیکه خار در چشم و استخوان در رگ دارد براونماح نامساعد صبر میکند گما اینکه وقتی فدک را که ملک موهبتی و حق موروثی فاطمه علیها سلام بود بفرمان ابوبکر اسحاب سقیفه غصب نمودند فاطمه برای گرفتن حق خود در مسجد پدربزرگوارش پشت پرده حجاب با ابوبکر در مورد مطالبه حق خود مشاجره و اقامه دعوی نمود و در این مورد از مهاجر و انصار استمداد خواست و ابوبکر جواب داد که "پیغمبر اکرم فرموده ما گروه پیغمبران ارث نمی گذاریم ما ترک ما مدقه است چرا پیامبر (ص) این حدیث را بدخترش نفرمود که بیجهت مطالبه چیزیکه حق او نبود ننماید؟

این موضوع پیش میآید که تصرف فدک از طرف ابوبکر صرفاً بخاطر این بوده که دست علی علیه السلام را از مال دنیا تهی نگه دارد تا مردم از اطرافش متفرق شوند چون مسلم است زرق و برق سکه های طلا و نقره مردم را زود تر جلب مینماید تا معرفت و انسانیت.

فاطمه علیها سلام پس از شنیدن جواب ابوبکر مأیوسانه بخانه برگشت چون علی علیه السلام را در کج خانه نشسته دید از شدت تأثر گهت "ای پسر ابیطالب مانند جنینی که در شکم مادر

قرار گرفته دست و پای خود را جمع کرده و در طائفه نشسته ای؟ این پسر این قحافه است که حق مرا غصب کرده و میراث فرزندانم را گرفته است.

علی علیه السلام (اسد الله الغالب) چون این حال رقت بار و جگر خراش زهر را علیه السلام را دید غضب آلود شمشیر برداشته و فرمود اکنون میروم تاحقت را بگیرم. چون پای بآستانه در خانه گزارد شنید که مؤذن میگوید "اشهد ان محمدا رسول الله فرمود اید ختر رسول الله اگر میخواهی نام پدرت را باین عنوان در مانده ها بگویند باید صبر کنی. فاطمه علیها سلام عرض کرد یا علی برای بقای نام پدرم و دین مقدس اسلام بتمام مصائب و محرومیتها صبر من نمایم. این بود دلیل دیگر خانه نشینی علی علیه السلام.

علت دیگر رسول اکرم (ص) به او توصیه فرمود هرگاه یار و ناامری پیدا کردی قیام کن والا باید صبر کنی. زیرا آنچه مسلم است سردار بایستی سربازانی در اطراف خود داشته باشد همانطور که رسول اکرم (ص) در بدو نبوت خود سیزده سال در مکه معظمه انواع مصائب را تحمل نمود با اینکه نیروش بمراتب پیش از علی علیه السلام بود. سه سال خود و یارانش در شعب ایستاد بسختی معیشت مبتلا بودند و آخرالامر از مکه شبانه مهاجرت کردند.

با داشتن سربازند اکاری چون علی علیه السلام قیام به سیف نفرمود ولی وقتی که سیم و سیزده نفر یار و کمک نگار پیدا کرد مأمور بجنگ شده و در میدان بدر در مقابل مشرکین حاضر گردید. خدای توانا فتح را در مقابل لشکری که چند برابر مسلمین بودند نصیب مسلمانان کرد اگرچه فاتح جنگ علی علیه السلام بود اما تا تعداد سرباز به سیم و سیزده نفر نشد جنگی برپا نگردید. آری حیرت انگیز تر از علی کیست که جدال و تصادم افکار و عقول درباره او تا حدیست که یک دسته خدایش میخوانند و دسته دیگر کافر و مطرود میدانند چه خوب فرمود:

”قومی ازافراط د رحبت من وجمعی ازتند روی د دشمنی من به آتش قهر خداوندی خواهند سوخت.“ قهرمانان تاریخ همه عرضه حب و بغض مردمند ولی تنها مردمیکه درد و قطب موافق و مخالف و تاسرحد الوهیت و کفر ازهم دور باشند فقط ”علی علیه السلام“ فرزند ایطالب است . مفهوم عدل و داد کلمه حق و انصاف د رایت و کیاست چنان با اسم علی علیه السلام ملازمه دارد که هرستمزده مظلومی د چهارده قرن تاریخ اسلام د ذکر اسم علی علیه السلام و د یاد سوانح حکومت و زندگی علی علیه السلام شفای خاطر و تسلی قلب میجوید .

(گر همه سورت خویان جهان جمع کنند روی زیبای تو د بیاجه اوراق آید)

آیات الولاية

چه سورتی داشت اگر پس از وفات پیامبر (ص) زمام مسلمانها را د رکف مقتدر و ممد برعلسی علیه السلام مینهادند و از او میخواستند دینی را که بشهادت تاریخ قبل از اینکه دل و دماغش مثل شیخین به بت پرستی آلوده گردد با سمیم روح و قلب شناخت و پذیرفت و د امان تربیت معلم بشریت اسرار خلقت را از خدای خلقت آموخت د رحمان تبلیغ نماید و امت محمد (ص) را آنگونه که محمد (ص) میخواست تربیت کند و با نشان دادن نمونه های انسانی و فرشته های زمینی مثل ابوذر و عمار و سلمان و بلال و مقداد و دیگر کسانی که به برکت تعلیم و تربیت محمد (ص) و حکم فداکاری و از خود گذشتگی نامشان زینت بخش دفتر آدمیت گردید بجهانیان مدینه فاضله افلاطون را تحقق بخشد و نایعه بزرگی که از خانه نشینی علی علیه السلام بجهان اسلام وارد شد جلوگیری نماید؟ چه سورتی داشت اگر علی علیه السلام را خانه ننشاند بودند تانسلهای بعد از این از تربیت کامل انسانی بهره مند میشدند و سرنوشت اسلام و مسلمانی آن بود که بانی اسلام میخواست .

انصاف دهم امروز بشریت پس از چهارده قرن پیشرفت و ترقیات حیرت انگیز علمی و فنی در
 آستانه تحولی قرار گرفته کفر و کفرنگ نورانی اسلام در دنیای تیره و خشمگین عربستان آن روز شروع کرد
 و لا اقل برای یک نسل به کاملترین صورت بانجام رساند و تاریخ نیم قرن اول اسلام شاهد زنده آنست
 علی علیه السلام میخواست پس از سی سال فترت مردمی را که به سنتهای جاهلانیه پیشین
 برگشته اند از نو تربیت کند .

این موعدهای خلافت دینی امام است ولی اوضاع و احوال زمان و ابنا زمان همه برخلاف این
 هدف دسته بندی کرده بودند و علی را خانه نشاند و بودند در حالیکه رسول اکرم (س) بر حضرت
 مولای معظم بمقاد (من کنت مولا فلهذا علی مولا) و داعی اعظم کافه خلائق بسوی حق و وحی
 و جانشین برحق بخلافت و امامت بنص جلی مطلق خازن علوم الهیه و ترجمان وحی و الهامات
 ربانیه صاحب ولایت کلیه مطلقه الهیه (هنالك الولاية لله الحق) ولی خداوند معین بقول
 (انما ولیکم الله ورسوله والذین آمنوا الذین یقیمون الصلوة و یؤتون الزکوة و هم را کصون) و بقول
 حضرت رسول امین (من تولى علیا فقد تولى الله) و مدعو بدعا
 (اللهم وال من والا و عاد من عاداه) و منصور بقول ما انبجیة ولكن الله انتجاه و مخاطب بخطاب
 (کنت مع الانبیاء سرا و معی جهرا) و خلیفه حضرت رحمن که در دست ید الهی اوست مفتاح جنان
 و مقالید نیران و آن عالم معلوم و حکم تمامی انبیاء و رسل در جمیع ملل و ادیان که قلب صافی جابلیش
 کتاب الله ناطق و روح نامل عظیمش حقیقه قرآن است و آن دانشور علانی که در حال تولد در رحم
 الهی تمامی بحرف الهیه انبیا و رسل و کتب سماویه ادیان و ملل را بلسان ناطق فسیح خود که
 لسان الله است تلاوت فرمود و هرگز مادام العمر غیر خالق یکتای معبود سجده نفرمود (که ما
 اشرك بالله طرفة عين) سرور اولیا حلال مشاغل انبیاء تاج دار سوره مبارکه (هل اتی)

فاتح ابواب (انا مدینه العلم وعلی بابها) بارها متذکر شده بود *

آری محمد بن عبدالله (ص) معلم والا مقام و مری بلند پایه بشریت نسل معاصر را چنان تربیت کرد که جهات حیوانی و شهوی خود را توانستند بوسیله ملکات فاضله آدمی و صفات ملکوتی انسانی زیر فرمان بگیرند * نیروی فوق بشری پیغمبر توانست در ریگزار سیاه عربستان سردی چون علی بسازد ولی پس از رسول خدا علی که بایستی در مدت د رازی قریب نیم قرن دنبالیه تربیت پسرم خود را میگرفت و با همان نفس ملکوتی و تربیت و تعلیم محمدی (ص) نسل بعدی را در همان راه پیش میرد و عالم اسلام را تثبیت میکرد خانه نشین شد * خلفای اول و دوم در عین تمسک به ظاهر دین کوشیدند خاندان هاشم را از دست یافتن بخلافت دور دارند * ایمن سیاست (مکر و حيله) در آلودن صفای روح مردمی که تحت نفوذ گفتار و کردار و رفتار پیغمبر (ص) تقوی را برهوی حکومت داده بودند بی تأثیر نبود *

زمان ابوبکر و عمر از طرفی هنوز نسل معاصر رسول الله منقرض نشده بود بحال و زمانه مردم زمانه هنوز طرفدار خلافت نبوی و امامت مذهبی بودند لیکن ایام عثمان که بسیاری از موجبات خلافت اسلامی بتدریج جای خود را به دواعی دنیوی و سلطنت سیاسی داد لذا پیشوائی چون علی علیه السلام تربیت شده مکتب و چکیده روح و فکر محمد (ص) با داشتن تمام صفات و خصوصیات لازم برای خلافت دینی در آن محیط و آن عصر و آن اوضاع و احوال غریب و بیگانه بنظر میرسید *

نگاه اجمالی بدوران خلافت اسلامی از اواسط زمان عثمان تا پایان خلافت بنی العباس خوب نشان میدهد که روزگار خلافت دینی و امامت مذهبی حتی قبل از حکومت علی علیه السلام سرآمده بود و فقط شخصیت و امامت بی مانند علی علیه السلام بود که ببرکت قوای فوق العاده روحی و عقلی و اخلاقی این جسد نیمه جان را در دوره پنجاه ساله خلافت امام زنده و سرانگهدار

مع الوصف دوران خداپرستی و خلافت دینی چنان سرآمد که مردم در دوران امویان علی‌علیه‌السلام را سب کردند و عمر بن عبد‌العزيز که خواست برخلاف جریان آب شنا کند بیش از دو سال و چند ماه نتوانست حکومت کند و دست ایرانیان و کسان خود مسموم شد .

جای تأسف است که آنهمه کوشش معلم بزرگ بشریت در نتیجه بیست و شش سال خانه نشینی علی علیه‌السلام و خاصه دوران حکومت عثمان طوری به‌در رفت و مردم دنیا داری آموخت و روز بروز آنها را از تربیت محمدی و تقوی و فضیلت انسانی دور کرد و سمت تجمل‌پرستی و آسایش‌طلبی راند .

حقیقت انکارناپذیرست علی با آنهمه مواهب سنی و آیاتی که مبرمین ولایت علی است بسا در سپاه او رؤسای قبایلی بودند در منتهای نفوذ و قدرت که محرمانه با دشمن سرور داشتند و در حساسترین لحظات جنگ برای شکست هم نبردان خود میکوشیدند . قوت نفس و شجاعت و عظمت روح و حوصله تحمل فوق‌عادت و ایمان راسخ و محکم علی علیه‌السلام بود که این نقایس را رد مینمود . این تدبیر روشن و گذشت بی‌دریغ بر محبوبیت شاه مردان بیش از پیش افزود و همراهان وی را روز بروز فزونی بخشید تا آنکه در سال ۳۷ بعد از هجرت عثمان پیشوای وقت مسلمانان به سبب نارزاییهایی که در اثر بی‌تدبیری پدید آورده بود گشته و دستهای بیعت بسوی علی علیه‌السلام دراز شد و سرانجام وی بر مسند پیشوایی رسمی مسلمانان تکیه زد در حالیکه می‌گفت "به خدای توانا سوگند که تنها غم مسلمانان و ستم دیدگان بینوا مسئولیت سنگین خلافت را به گردن من انداخت و گرنه هرچه زود تر عثمان این مرکب خیره سر را بر پشتش می‌انداخت و مانند دینا طلاقش میدادم . در آن هنگام باور میکردید که دنیای محبوب شما در نظر من از مردار نیز پست تر است ."

چرا فرمانروائی علی علیه السلام بتأخیر افتاد؟

تمام مورخین و علمای سنت و جماعت اتفاق دارند که علی علیه السلام نه تنها حق خود را در خلافت بلکه جان خود و فرزندان گرامی خود را در پیشگیری فتنه ای که استحکام و پیشرفت اسلام را بخطر میانداخت به آسانی فدا کرد چنانکه کرد .

پس از قتل عمر علل و عواملی از قبیل مخالفت قریش با خلافت علی علیه السلام و اعضای شوری و رجال و فرماندهان از سختگیری و غرض عین نکردن علی علیه السلام در حقوق مردم از شدت دادگری و خشونت او در زندگی داخلی خود از اینکه علی بخاطر هیچکس و هیچ چیز وجدان خود را منفعّل نمیکرد بخوبی آگاه بودند . عثمان و نرملی و ضعف نفس و اراده و راحت طلبی و خوششستن دوستی او را هم تا حدی می شناختند . بعلاوه یکی د عوامل نیرومند هم به آن افزوده شد و در نتیجه با بودن مردی چون فرزند ابیطالب که مادر روزگار مانند او نباورده و نخواهد آورد عثمان را بخلافت برگزیدند . اصل مهم این تأخیر رأی شوری بود . عمر پس از آنکه بضرب کارد از پا درآمد برای امر خلافت عدّه ای از مسلمانان و صحابه پیغمبر را در کنار بستر خود جمع کرده و درباره هریک مدح و مذمتی نمود . از حمله به علی علیه السلام گفت " اگر تو امر امت را بدست بگیری مردم را برحق و انیح و سراط روشن و امیداری جز آنکه زیاد مزاح میکنی . در حالیکه علی علیه السلام این لطیفه را در یکی از خطابه های نهج البلاغه رد کرده و میفرماید عمر این نسبت را بدو غیمن میدهد . بهر حال بدستور عمر شورای شش نفری تشکیل شد که عبارت بودند از: امیرالمؤمنین علی علیه السلام زبیر عثمان بن عفان طلحه سعد و قاس و عبدالرحمن بن عوف . هریک از آنان جزّ عشره مبشره بودند . به ابوطلحه انصاری دستور داد که بعد از فوت من این شش نفر را در يك خانه قرار داده با پنجاه نفر در اطراف خانه تا سه روز مواظبت میکنی که در ظرف این سه روز يك نفر خلیفه از بین

خود انتخاب کنند . هرگاه پنج نفر رأی بیک طرف دادند و يك نفر مخالف شد آن يك نفر را میگیس اگر چهار نفر بیک طرف شدند و دو نفر مخالف بودند آن دو نفر را میگیس و اگر سه نفر بیک طرف و سه نفر طرف دیگر واقع گردیدند خلیفه از آن سه نفری است که عبد الرحمن عوف جزو آنان است . (عبد الرحمن شوهر خواهر و برادر خوانده عثمان بود عاقل را اشاره ای کافی است) اگر هیچکس بر طرفی رأی ندادند هر شش نفر را بکشید تا مسلمانان خودشان يك نفر خلیفه انتخاب کنند .
 در این مورد چند سؤال پیش میآید :

- ۱ - روی چه میزان امر مسلمانان و ریاست عامه آنان را شوری بین این شش نفر قرار داد و چه کس چنین اختیاری را به عمر داد ؟
- ۲ - اگر غیر از این شش نفر کسان دیگری که لیاقت خلافت را داشتند وجود داشت چرا آنان را جزو شوری قرار ندادند ؟ و هرگاه فقط این عده شش نفری هر يك لایق خلافت بودند بعد از کشتن آنان لایق خلافت وجود نداشت تا مسلمانان انتخابش کنند .
- ۳ - در صورتیکه خود عمر اعتراف مینماید که هرگاه امر امت محمد (ص) بدست علی علیه السلام باشد مردم را بر سراط مستقیم و طریق روشن میدارد پس چه شد که شوری تشکیل گردید ؟
- ۴ - با اینکه عمر خود اعتراف میکند این شش نفر اهل بهشت و مورد رضایت پیغمبر اکرم (ص) بودند آیا قتل آنان بجرم اینکه در شوری رأی نداشتند جازیبود ؟
- ۵ - چه خموشیتی بود که عبد الرحمن بن عوف باید در این شوری حق خاسرومیزی داشته باشد جز آنکه عمر میدانست او حتما طرفدار برادر رزن و برادر خوانده خود عثمان خواهد بود .

چگونگی شوری

بعد از فوت عمر شش نفر نامبرده در خانه ای جمع شده و شوری تشکیل شد . طلحه چسبون میدانست با بودن علی علیه السلام و عثمان دست او بجائی نخواهد رسید و از طرفی خرسومت دیرینه ای با علی داشت و زمینه را طوری حدس زده بود که خلافت نصیب عثمان خواهد شد لذا حق خود را به عثمان داد . زیرا هم که میدانست نصیبی از این شوری نخواهد داشت حق خود را به علی علیه السلام داد . سعد و قاس گفت من حق خود را به پسر عموم عبد الرحمن دادم . در نتیجه این بخششها حق خلافت به علی علیه السلام و عثمان و عبد الرحمن قرار گرفت . بعد از مدتی که سکوت در این شوری حکمفرما بود عبد الرحمن گفت من حاتم از حق خود صرف نظر نمایم و با شروطی چند یکی از شما دو نفر را بخلافت اختیار کنم .

سکوت طرفین را موجب رضا دانسته ابتدا روی به امیرالمؤمنین علی علیه السلام نموده گفت با تو بیعت میکنم بشرط آنکه بکتاب خدا و سنت پیغمبر و سیره و روش شیخین (ابوبکر و عمر) عمل کنی علی علیه السلام فرمود بلکه بکتاب خدا و سنت پیغمبر و علم و اجتهاد خود عمل میکنم . روی به عثمان نمود و همین مطالب را با و اظهار کرد . عثمان قبول کرد . تا سه بار این جمله تکرار شد . از ارف علی علیه السلام همان جواب نخستین بود و از طرف عثمان هم همان .

بعد از آن دست بدست عثمان داد و بعنوان خلافت مؤمنین بر وی سلام کرد .

بدین طریق عمر بوسیله عبد الرحمن بن عوف عثمان را خلیفه خود قرار داد و شوری بهانه ای بیش نبود . باری مدت دوازده سال زمامداری عثمان بن عفان شیرازه اسلامی را گسیخت خرابکارها و فساد او قابل ترمیم نبود .

مردم همچون فتری که بانهایت قدرت کشیده شود و آماده يك جهش ناگهانی باشد بودند

د رجواب طلحه وزیر که به خلمش مشرف شده بودند و عرض کردند ما می‌خواهیم یا علی بساطو بیعت کنیم زیرا تو از دیگران برای خلافت شایسته تری. امام د ریاسخ فرمود "انتخاب خلیفه مسلمانان بنظر شما نیست بلکه باید شورای مسلمانان جانشین رسول را تعیین کند و مرکب را شورای برگزید او خلیفه مسلمانان است."

پس باید به تشکیل شورای پرداخت تا د راینگار رسیدگی کنیم. پس با این اندیشه بجانب امام آمدند و اشترنخصی د آن میان بود به امام چنین گفت "دست خود را بمن بده تا باتو بیعت کنم" علی علیه السلام گفته پیشین را تکرار فرمود و بدان عذر متعذر شد. اما اشترن دست از دامن امام نکشید و او را از انقلاب و شورش ترساند و گفت "سزاوارست که از نظر حفظ مصالح جامعه مسلمانان بقبول خلافت تن د ردی" امام پس از شنیدن این سخنان موافقت فرمود و اشترن و همراهانش با او بیعت کردند.

علی از گوشه نشینی طبعاً نفرت داشت. مگر آنکه خود گوشه نشینی برای خدمت به توده باشد پس د رواقع انسانی که بتواند بمردم خدمت کند ولی گوشه نشینی اختیار کند شخصیت خود را انکار کرده است چنانکه ارش وجودی خود را د ر اجتماعیکه از افراد و اعضا خود همکاری و همفکری د ر خیر و نیکی را می‌خواهد نباه ساخته است.

سرانجام علی پیشوای مردم شد ولی برای آنکه حکومت علی و روش او را د رسائل اقتصادی و مالی و اجتماعی بفهمیم باید آنها را به اصل واحدی که در پیش اوست برگردانیم و آن :
اسلوب او د ر ارزیابی مسأله حکومت از نظر مبدء و نتیجه اساسی و هدف است.

همان کردند که میخواستند • دورخانه عثمان را محاصره کردند • چون حاضر نشد خود را از خلافت عزل کند ویرا در نهایت خواری گشتند و بعد از سه روز در قبرستان یهود دفن کردند • پنج روز از قاجار قتل عثمان گذشت و مدینه عاصیه خلافت و اقلیمهای پهناور اسلامی بی سرپرست ماند • مردم دنبال کسی میسگشتند که درسی سال گذشته همواره به تعلیمات عالیه قرآن و سنتهای محبوب پیامبر (ص) وفادار مانده باشد و آن کس جز علی علیه السلام نمیتوانست باشد • شخصیت بی مانند علی علیه السلام بود که توانست اسلامی که به صورت محض نیمه جان درآمده بود پنج سال زنده نگهدارد • عظمت مقام و علو شخصیت علی علیه السلام بود که توانست طی آن مدت مرگ حتی خلافت را بتأخیر اندازد •

علی علیه السلام اعتنائی بخلافت نداشت ولی در دوران ابوبکر و عمر در اداره امور آن بزرگترین سهم و همکاری را داشت و در دوران عثمان هم از نصیحت و راهنمایی وی دریغ نکرد و از اینکه بیعت از سوی وی بجانب آنان رفت شکایتی نکرد و خاطر مصالح اسلام با آنها یکسره روی کار آمدند بمخالفت علی نپرداخت •

ما شواهدی از تاریخ را زنگنه های وی داریم که نشان میدهند او هرگز اهمیتی نمیداد که خلافت بسوی او آید و یا از وی دور شود و حتی آنروزی هم که مردم خلافت او را میخواستند او آنها را نمیخواست و در آن هنگام که عثمان کشته شد مردم برای بیعت به وی بدور او جمع شدند فرمود "مرا رها کنید و دیگری را بطلبید و اگر بحال خودم بگذارید مانند یکی از شما ها خواهم بود و شاید نسبت بکسی که برای اداره امور خویش انتخاب کند از همه شما شنواتر و مطیع تر باشم و من اگر معاون و مشاور شما باشم بهتر است که امیر شما باشم •"

موقعیت امام در این فترت فوق العاده باریک و مبهم بوده است و امیر المؤمنین علی علیه السلام

زمانه داری علی علیه السلام

سرانجام د رسال ۳۶ هجری علی علیه السلام پیشوای مردم شد ولی برای آنکه حکومت علی و روش او را د مسائل اقتصادی و مالی و اجتماعی بفهمیم شمه ای از روش د مکراسی علمی علیه السلام را بیان میکنیم .

علی علیه السلام د رخطبه بیعت میگوید: "مردم من يك فردی از شماها هستم سود یا زیان شما سود و زیان من هم هست و حق را هیچ چیز نمیتواند از بین ببرد" و د رخطبه دیگر میفرماید "مردم بخدا سوگند من شما را به طاعتی ترغیب نمی کنم مگر آنکه نخست خودم به آن عمل کنم و از هیچ زشتی و گناهی شما را نهی نمیکنم مگر آنکه پیش از شما از آن پرهیز و دوری بینم" بنابراین حاکم نه بخاطر حاکم بودن بلکه بخاطر عدالت و اجرای احکام و قوانین اجتماعی نیک و مفید که باید مورد اطاعت باشد .

حکومت از نظر علی گرفتن داد مردم از گروه ستمگر و تجاوزکار است زیرا که "دست خداوند با جماعت است" . بدین ترتیب برما روشن میشود که مصلح خوانی علی د نتیجه د و رونهائی نبود نموداری از عدالت آزادی و مساواتی است که آنها را برای همه مردم طلب میکرد ولیکن نموداری از کار و کوشش جامع الاطراف د راه انسانیت است کار و کوششی که میخواهد شامل همه میدانهای گردد که انسانیت د آن رشد و تکامل می یابد و از آنجیزمائیست که علی د روح و جانش از آن نگهداری کرده و د قانونش آنها را آشکار سازد . علی د راین دعوت آتشین بدوستی میان فرزندان بشر با سایریدان بزرگ و پیشین انسانیت برابر است . دعوت علی چقد شباهت به عاطفه انسانی محمد دارد که این جمله آنها را نشان میدهد "بندگان خدا با هم دیگر برادر باشید" و با همین فکر بزرگ نیز شباهت دارد که مصلح جهان (پیامبر اسلام د ریاسخ کسی که

پرسید "بهترین اعمال کدام است؟" بیان داشت و فرمود "بهترین اعمال احترام به عالم و سلام کردن به دانشمندان" یا "بهترین کارها بخشش ملج برجهان است".

روشهای علی در مسائل همگانی زنجیروار بهمدیگری پیوند محکم و ناگسستی دارند و مواهب علی در مدیریت حکومت رهبری و اخلاق بزرگ چنان در همدیگر فرو رفته اند که شخصیت بی نظیر و یگانه علی در شکل يك وحدت بهم پیوسته وجدان پذیر از آنها تشکیل یافته است. آری او یگانه است و آنگاه انقلاب وی بر ضد احتکار و استثمار در واقع انقلابی بر ضد ستم و ظلم است.

بارها میفرمود "نه ستمگونه ستمکن" مردم خوار و زیون پیش من عزیزند تاحق آنها را بستانم و مردم عزیز و نیرومند در نزد من خوار و زیونند تاحق را از آنها بگیرم.

در هر صورت عالم و ستم کلمه و لفظی است که در هر خطبه و وصیت و عهد نامه وی سخنی درباره آن یافت میشود و انقلاب وی نیز روح و مفهوم آنرا ازین میبرد و زبان و بیان او هم شدت آنرا میگوید و بر آن لعنت میفرستد.

علی علیه السلام بخاطر حفظ همگان از غضب و غارت و ستم تبهکاران در وجدان خود و با زبان و قانون و شمشیر از ییکار با آنها سستی نورزید.

مبارزه با ظلم و ستم در تاریخ بشریت از روزیکه بشر بوجود آمده بوده است منتها شکل و وضع آن متفاوت بوده است. کسانی که بار سنگین این نبرد را در دوران حکومتها و گروههای ستمکار و تجاوزکار بدوش گرفته اند بهمان اندازه بر تاریخ انسانیت افتخار بخشیده اند که ظلم و ستم این تبهکاران آنرا ننکین و آلوده ساخته است.

این رزمندگان بشریت بتدریج بیدار آمدند و یکدیگر را یاری نمودند و روح مبارزه را زنده ساخته و بهمدیگر دادند و از بزرگان انسانیت کسانی بودند که سراسر زندگی آنان در این

نبرد پیگیر سپری شد . تاریخ مسیح در واقع انقلابی بود بر ضد استعمارگران روم و استعمار-
چیان داخلی از زمامداران و آریستوکراتها اشراف و بندگان بتها و بت پرستیهای اجتماعی
و تاریخ محمد (س) هم در واقع دنباله همان تاریخ مسیح در ایجاد انقلابی بود که تبدیادی
سخت بوجود آورد و به نسیم آرام تبدیل نگشت مگر در آن هنگام که داد ستمدیدگان را گرفت
و حقشان را بخودشان داد .

آنچه که درباره مسیح و محمد (س) گفته میشود از جهتی درباره علی هم صدق میکند . آری
در قلب امام عاطفه انسانی به آنحد بود که ضامن پایداری وی و نبرد بخاطر حق و برضد باطل
میشد . او هنگامیکه بریکاری تصمیم میگرفت میگفت "بخاطر آنکه سرزمینها را اصلاح و آباد کنم و
بندگان مظلوم خدا آسایش یابند " و آنگاه که به جنگ نزدیک میشد میفرمود "بخدا سوگند
داد مظلوم را از ستمکار بستانم و دماغ ظالم را بخاک بمالم و اگرچه او را خوش نیاید بسوی سرچشمه
حق و عدالت بگشانم " .

علی علیه السلام بارها فرمود "دانشمندان و علماء رهبران توده مردمند و از همینجاست
که آنان مسئولیت های بزرگ و سنگینی بعهده دارند که در طلیعه آنها مقاومت در برابر ستمکار
و کمک بر مظلوم است . میفرماید "خداوند از علماء پیمان گرفته که بر سیری ستمکار و گرسنگی
ستمدیده راضی نشوند و به آن تن در ندهند .

(وقد اخذ الله على العلماء ان لا يقاروا على كذبة ظالم ولا سغب مظلوم) .

مرکز فرمانداری - پس از آنکه روش و وضع امام در قبال جامعه و اوضاع آن روشن گردید و اسلوب
کار او در راه تحکیم پیوند های اجتماعی بر پایه عدالت استوار شد مرکز فرمانداری را در کوفه قرار
داد . کوفه را نمیتوان در ردیف شهرهای بزرگ بشمار آورد بلکه یکی از کوچکترین قریه های

عراق است. ولی هرگز اهمیت شهر کوفه به مناسبت مرکز خلافت علی علیه السلام فراموش نمیشود. (ماسینیون) خاورشناس شهیر فرانسوی طی خطابه ای که راجع به کوفه در مصر ایراد کرده گفته است "نخستین شهر که از برکت وجود اسلام رونق یافت مدینه منوره بود ولی هنگامیکه مسلمانان به آبادانی کوفه متوجه گردیدند این شهر را زیلاد دیگر اسلامی پیش افتاد و از مدنیت نهیبی بیشتریافت و از تمدن غربی و اسلامی بهره کامل گرفت و نیز از تمدن ایرانیان و آداب و رسوم در موارد مختلفه زندگانی و اجتماع و آبادانی استفاده تمام کرد."

در این شهر عبّاد و زهاد بسیار و داستان سربازان بزرگ بوجود آمدند. ادبا و شعرا در آنجا محافلی داشتند و از اینجهت کوفه مرکز ابتکارات ادبی و روحی شد. خط در کوفه اصلاح شد و بخط کوفی موسوم گردید و برای نگارش قرآن مجید بکار رفت. در کوفه خطبه های امیرالمؤمنین مطرح میشد و اطراف آن بحث میکردند. بهمین جهت کوفه یکی از باستانی ترین میدانهای مسابقه نژاد ادبی بشمار میرود.

باید دانست که شهر کوفه در حقیقت مستعد تمدن بود و مردم آنجا برای دریافت تمدن و پیشقدمی در راه مدنیت از دیگر مردم جزیره العرب مهیا تر بودند.

باری علی علیه السلام هفت ماه پس از گشته شدن عثمان وارد کوفه شد. چهار ماه اول را در مدینه بسربرد و اساسنامه حکومت خود را در مدینه بمردم عرضه کرد و در ظرف سه ماه آخر مشغول جنگ جمل بود. پیش از آنحضرت هیچیک از جانشینان رسول (ص) باین شهر نیامده بودند. از اینرو مردم کوفه به اهمیت شهر خود واقف گشتند و چون دانستند که شهرشان پایتخت کشور های اسلامی و مقر خلافت و منزل امیرالمؤمنین علی بن ابیطالب علیه السلام شده بود یگران فخر و مباهات میکردند.

علی علیه السلام د امور سیاسی نظر اکثریت را رعایت میکرد :

گفتیم که آزادی با ما فهم کلی و وسیعی که دارد اساس و منبع اسماالت حکومت و سیاست است. علی بود و این آزادی بنظر علی بر روابط و پیوندهای افراد اجتماع بایکدیگر همبستگی دارد بهمان اندازه که با باطن و وجدان ارتباط دارد. علی میفرمود "این مال (بیت المال) نه از آن من و نه از آن تست. هیچوقت ما نمیتوانیم با حدی بیش از حقش چیزی بدهیم."

آیا بمن میگوئید که پیروزی را باستم به افراد ملت بجویم؟ بخدا سوگند تا ستاره ای در آسمان دنبال ستاره دیگری رود اینکار را نمیکنم. علی علیه السلام "اندیشه و تجربه" را توصیه میکند و میفرماید "مردم فرزندان دنیا هستند و کسی را بخاطر علاقه نسبت بماد نمیتوان سرزنش کرد". بنابراین در آنجا و در رأی علی بن ابیطالب علیه السلام چیزی بنام "احسان" وجود ندارد بلکه در آنجا کار و پاداشی باندازه کاری که انجام شده وجود دارد و آن پاداش حق است و نه جود و احسان. همچنین بوده رویه محمد (ص) که بعنوان معلم نخست به علی علیه السلام آموخته بود که "خرد مرترا کافی است که راه خطا از صواب را بتوارائه کرده ارشادات میکند و عقل آینه عفاف و شفافیت است" دیدگان صاحبش را میفرید و کسی که عقل او را نصیحت کرده باشد ضرب نمیخورد. "و عقل - در هر حال - شمشیر قاطع است."

آری خلافت در مکتب علی بن ابیطالب دوری از مردم و روگردانی از ملت و نزدیکی بخود خواهی وعدم توجه به اوضاع عمومی و نیازمندیهای افراد و جماعات نبود بلکه خلافت وسیله ایست در نزدیکی حاکم به مردم و مهرا به توده و تواضع وی بر همگان و سپس توجه کامل به آنهاست که دیگر جای هیچ بهانه و عذر باقی نماند.

حکومت از نظر علی آن نبود که پس از آنکه بر مسند قدرت نشست و استقرار یافت استبداد رأی

و خود کامگی را پیشه کند بلکه شوری و مشورت بهتر است. همیشه میفرمود "مشاورهم فی الامر" (در هر کاری مشورت کنید) حکومت دموکراسی علی علیه السلام اجازه میداد که مردم کاملاً حق دارند که در هر چیزی که سودی بر آنها دارد حاکم را در جریان بگذارند و با و اطلاع دهند و بر حاکم هم واجب و لازم است که از همه آراء و افکار استقبال کند چونکه شاید در آن آراء و افکار چیزی باشد که بذهن او نیامده و وجدانش از آن آگاه نشده و با علمش به آن نرسیده است. و این برای آنست که علی میگوید "هرکس که از همه آراء استقبال کند موارد اشتباه را می شناسد و درمی یابد." و هرکسی که موارد اشتباه را بشناسد امکان می یابد که به صلاح و مصلحت راه یابد پس توجه به افکار و نظریات توده مردم ضرورتی است که حاکم در معنی حکومتش از آن بهره مند میشود و توده مردم هم که معنی حکومت بر آنها از آن استفاده میکند. این همان هدف نهایی است که احترام به آزادی توده و آزادی تعیین سرنوشت از طرف خود و مردم به آن منتهی میشود. علی در احترام به آزادیهای مردم به آنجا رسید که حتی بآنها در دوستی و دوستی و دوری از خود او آزادی داد و البته این پس از آن بود که اکثریت توده مردم با و بیعت کردند.

او از هر چیزی که از راه زور و فشار یا اکراه و اجبار بدست آید بیزار بود. بدین ترتیب حکومت از آن توده مردم بود.

علی علائق و پیوندهائی که فرزندان یک جامعه را بهم مرتبط میسازند به بهترین اشکال و مفاهیم آن به آنهاور که زندگی سعادت مندانه را برای مردم تحقق بخشد ب مردم ارائه داد.

نمونه های محکمی از گفتار و کردار علی چه پیش از خلافت و چه بعد از آن روش متناسبی را ب مردم نشان میداد که بین مثبت و منفی قرار میگیرد.

روش مثبت که بر اساس توجه به خیر و نیکی و عمل بخاطر تحکیم علل و عوامل آن برپا میشود.

و همچنین روش دیگری را نشان می‌دهد که دارای جنبه منفی است و بر پایه شدت و سختگیری در برپاداشتن حدود نسبت به دوران و نزدیکان که در آنها دشمنان و برادرانش وجود دارند - استوار میگردد . البته علی به آنچه که همه مردم درباره او میدانند تکیه دارد . علی به زهد و پاکدامنی و پایداری خود به چیزهایی که از زهد و پاکدامنی هم بالاتر است تکیه می‌کند و ایمن ناشی از توجه او به دوری نفس از هر چیزی (غیر از آنچه که با آن زندگی خود را بخاطر نگه‌داری حق حفظ کند) میباشد علی برخورد تکیه دارد علی این خطابه را که در اثر هیجان خیمرو فرط اندوه ایراد کرده بود دفعه براحساساتش غالب شده رشته سخن بد آنجا کشاند که فرمود:

"من همان کوه بلندی هستم که نه‌رهای فضیلت و دانش از آغوشم سیل آسا فرو ریخته و مرغزار زندگی را که در پناه من دامن گسترده است سرسبز و سیراب میکند .

اما هیچ مرغ بلند پرواز نمیتواند بر بالای قله ام آشیان گیرد زیرا شاهباز فکر بشر را پروازی بدین اوج بلندی میسر نیست . با این همه از غوغای اجتماع برکنار مانده و دامن از آن آلودگان نادرست دریچیدم و با تعجب رفیقان نیمه راهم را می‌نگرستم .

پیش خود گاهی فکر میکردم که با همین تن تنها از جای برخیزم و با اینکه یک دست می‌داند ارد برای احیای حق خود دنیا را پر از همه و آشوب سازم . ولی عاقبت مصلحت دیدم برای تیرگی خیره کننده که اکنون افق اسلام را فرا گرفته است صبر کنم .

گفتم خویشت در این غلظت مواج که پیران را فرسوده و جوانان را پژمرده و پیر مسازد و ندای وجدان را با فوجی‌ترین و نهی خفه و خاموش میکند بردبار و متحمل باشم .

صبر در کام من بسیار تلخ و ناگوار مزه میداد چنانکه احساس میکردم پیوسته خاری جان‌نگزای در چشم من نشسته که آسوده ام نمی‌گذارد یا استخوانی در پشت معرای گلویم را فرو بسته و مبدم

نفسم را تنگتر میسازد . چرا ناگوار نباشد ؟ که میراث من مانند گوئی بدست بیا زچه گردش میکرد و حرمتی که در دورهٔ پیغمبر (ص) مانند مرم خدا محترم بود دیگر احترام نداشت . سؤ تفاهم نشود منظور از این خطابه خود نمائی نبوده بلکه ابراز شخصیت بوده مامردم عسوام بدان آگاهی یابند .

علی میگفت " آیا بهمین دل خوش کم که بمن پیشوای مسلمانان بگویند ولی در سختیها و ناگواریهای روزگار با آنان شریک نباشم ؟ " علی در آنساعتی که اداره امور مردم را بدست گرفت با فقر مبارزه کرد . از کار برای فراهم کردن نان و آب و پوشاک برای همه مردم با اسلوب و روشی که به سوسیالیسم نزدیکتر است آغاز کرد . البته باید توجه داشت که اصول اقتصادی اسلام که امام در حکومت خود مجری آن بود در روزگاری پی ریزی شد که از سوسیالیسم خبری نبود . اصول اقتصادی و اجتماعی اسلام که ما آنرا " سوسیالیسم اسلامی " می نامیم بارهبرانی چون علی و فرزندان او هدایت میشد که بجای نامگذاری و عوامفریبی در دنبال کار و واقعیت بودند و رفاه اجتماع و آسایش توده را بدون دخالت حب و بغضهای شخصی میخواستند و در این راه هم چنانکه میدانیم تپای جان کوشیدند علی مانند پیامبر با فقر که در بین مردم بود جنگید علی کار را از اینجا شروع کرد زیرا او میدانست که تازانه های دردناکی که خداوند مردم را بوسیلهٔ آن میزند زیاد است ولی هیچکدام از آنها مانند تازانه فقر و حشت را نیست .

علی میگفت " اگر مرگ زشتترین حادثهٔ زندگی انسان باشد باز از نظر زشتی کمتر و کوچکتر از فقر است " مرگ بزرگ همان فقر است . " علی بارها میگفت " اگر فقر در برابر من به صورت انسانی مجسم گردد البته او را میگویم " .

اجتماع در نظر علی علیه السلام پیکر واحدی بود که چیزهای متناقض نباید در آن جمع میشد .

علی به آزادی بشر را در سطوح مختلف از اساسی ترین حقوق او میدانست. حضرت علی علیه السلام در این باره امان نظر بیشتری دارد و یکی از مخالفان خود میگوید "به تو اجازه دادم که آنچه بنظر خود میرسد همان را انجام بده" معنای آن این است که موقعیکه علی علیه السلام سلطه و قدرت را بدست داشت بمخالف و دشمن خود تفهیم کرده است که وجود قدرت و سلطه او باو اجازه نمیدهد نقض اصل را که همان "آزادی رأی و اختیار انتخاب" باشد روا دارد. حریت رأی و اختیار لازمه وجود انسان نمیشود مگر بنحوی که در اعلامیه حقوق بشر آمده است "انسان آزاد خلق شده است" نقض آن حریت و اختیار نقض اصل آزادیست و بهمین نظر ملاحظه میشود که علی علیه السلام فرمود مردم را به بیعت با خود خواندم هرکس بامن بیعت کرد پذیرفتم و هرکس هم نکرد او را ترك کردم "یعنی آزادش گذاشتم. زیرا اصل "حریت" غروعی را موجب میگردد ریشه از اصل گرفته و از این فروع است که شخص هر فرد در چهارچوب علم خود (معرفت خود) وندای وجدان خویش، زندگی کرده و مصونیت دارد بازور به مؤاخذه که انده نمیشود و افکار دیگر بر او تحمیل نمیشود و گاه که مورد پذیرش او نیست تحمیل او نمیشود. این فرد چنانچه خیر و شر را درك کرده باشد در اختیار و مسلك خود آزاد است و بنا به همین عقیده که مردم آزاد خلق شده اند حضرت علی علیه السلام عطف توجه به پدران کرده به آنها میگوید "فرزندان خود را در فشار نگذارید که به اخلاق شما پرورش یابند. زیرا که آنها برای زمانی غیر از زمان شما متولد شده اند." لذا فرزندان را بایستی مطابق روز و حدود احکام اسلام بر مبنای اصل واقعیت تربیت کرد.

البته آن آزادی که علی علیه السلام به تمام قشرهای جامعه ارزانی میدارد فقط و تقبی

محدود میشود که با مصالح جامعه سازگار نباشد.

علی علیه السلام حقیقت بزرگ دیگری را تأکید فرموده است و آن اینست که انسان انسان محسوب نمیشود مگر بانجام کار خوب و حسن اعمال و در این باره گفته است که "بدانید و آگاه باشید مردم ابناء اعمال خوب هستند" و شخص کاربرا خوب انجام نمیدهد مگر آنکه در انجامش آزادی عمل داشته باشد. علی علیه السلام به عمال خود امر کرده بود که هیچ فرد انسانی را به انجام کاری که رایی بانجام آن نیست مجبور نکنند.

دیگر اینکه علی علیه السلام بیشتر از هر کس مردم را به طلب دانش بمعنای عام یعنی معرفت سوق میداد. معرفت و طلب معرفت اسلام و طبیعت مربوط به آزادی دانش پژوه و طالب معرفت در تفرست. زیرا که کسب معارف مقتضای داشتن آزادی وسیعتر است. برای کسی که فکر ناند دانش هم وجود ندارد و فکری هم نخواهد وجود پیدا کند چون آزادی نباشد.

پس طلب علم یا دانش پژوهی با حریت فکر ملازم و متحدند و حضرت علی علیه السلام در این باره دقیقتر هم پیش رفته و میفرماید "جنبش و حرکتی برای شما نخواهد بود مگر آنکه نیازمند به معرفت در آن تحرك باشید" این تدبیر روشن و گذشت بی دروغ بر محبوبیت شاه مردان پیش از پیش افزود و همراهان وی را روز بروز فزونی بخشید تا همه جانپرو و برتری با پیروان علی و خلیفه مسلمانان شد و درست هنگامی که میرفت مسلمانان آرامش خاطر پیدا نمایند ناگه طبیعت بهداد آمد بار دیگر فاجعه بزرگی را اعلام نمود. ما از جنگهایی که در دوران خلافت علی علیه السلام صورت گرفت رحبت نمی کنیم فقط از جنگ صفین که خوارج را بیار آورد ذکر می شود.

شهادت مولای متقیان

برخوان غم جو عالمیان را بملا زدند اول سلا به سلسله انبیا زدند
نوبت به اولیا چو رسید آسمان تپید زان خبرتی که بر سر شیر خدا زدند
(محشتم کاشانی)

خواج برای به ثمر رسانیدن مخالفت خود آرام ننشستند و در حالیکه به گونه ئی پی گیری با
 پیروان علی علیه السلام و معاویه هر دو ستیزه جوئی و ناسازگاری می کردند سه نفر از میان خویش
 برگزیدند تا با کشتن مخالفان موانع را از سر راه خود بردارند .

باین ترتیب در سال ۴۰ هجری عبدالرحمن بن ملجم مرادی (از قبیلۀ مراد از آل کندی)
 مأمور قتل علی (ع) و عمر بن بکر تمیمی مأمور کشتن عمرو عاص که نتیجه دآوری را با تئویر بسود
 پیروان معاویه گردانیده بود شد (حجاج بن عبدالله الصرمی معروف ببرک بن عبدالله) قتل
 معاویه را برعهده گرفت . این سه نفر در مکه اجتماع کرده راجع بکارهای مسلمانان بایکدیگر
 مذاکره نمودند و بخونخواهی کشتگان جنگ نهروان بایکدیگر پیمان بستند و خدا را گواه گرفتند
 که هیچیک از ایشان پیمان را نشکند و از انجام مأموریت خود دست نکشد مگر آنکه که کشته شود
 لذا هر یک شمشیری برگزیدند و به زهر آب دادند و بایکدیگر وعده گذاشتند که در آخرین هفته ماه
 رمضان هر یک از آنان بمنافور خود اقدام کنند پس هر یک از مکه بعزم کوفه و مصر و شام بیرون آمدند
 اینان با چنین تسمیهی چند ماه در مکه بودند و پس از بجای آوردن اعمال عمره در ماه رجب برای
 بکارستن هدف خویش حرکت کردند .

ماه رمضان فرا رسید . روز موعود (نوزدهم ماه رمضان بود) هر یک از آنان بانظار رسیدن
 روز معهود بود . ترس و وحشتی شگرف در دل عبدالرحمن بن ملجم که کشتن شاه مردان را
 برعهده گرفته بود موج می زد و از این که پذیرفته است تا تیغ بر روی ولی خدا و رهبر مسلمانان
 بکشد یک دم آرام نبود وجه بسا بارها از این تصمیم چشم پوشیده بود ولی سرانجام یاران وی
 او را به عشق دخترکی قطامه نام که پدر و برادرش در جنگ نهروان بدست امیرالمؤمنین کشته
 شده بودند و خود از این روی باخاندان رسول اکرم بویژه علی علیه السلام دشمنی دیرینه داشت

فریفتند و آتش پسر ملجم را با شعله های سوزان عشق د خترك چنان تیز کردند که وی شش‌پرط
 همسری دختر را که شهید ساختن شاه مردان بود پذیرفت و اراده اش که در این راه رو بستی
 می رفت استواری گرفت .

شب نوزدهم ماه رمضان - شب نوزدهم ماه رمضان فرا رسید . عمرو بن بکر مأمور کشتن عمرو
 عاص بود ولی در آن شب بحلت نبی که بر عمرو عاص عرضه شده بود موفق نشد و قاضی شهر را که بجای
 عمرو عاص برای نماز حاضر شده بود گفت . از طرفی هم حجاج بن عبد اله مأمور قتل معاویه
 به شام وارد شد . منتظر بیرون آمدن معاویه از خانه شد و چون معاویه خارج شد و سرست
 هولناک بر او زد که سرانجام در مان پذیرفت . تنها غریت تلخ و مؤثر دست پسر ملجم بود که آن
 فاجعه را ببار آورد .

فضای مسجد کوفه که پیشوای مسلمین در آن نماز می گزارد در خاموشی ژرفی فرو شده بود .
 مسلمانان پاك دل با اندیشه های منزّه در آستان سحرگاه و در خاموشی احترام انگیزی که گهگاه
 بانوای صادقانه مؤمنان و بانگ الله اكبر شکسته می شد دست دعا به آستان پروردگار برداشته
 بودند در حالی که پسر ملجم قبیله شمشیر زهر آگین خود را در دست می فشرد و بانتظار وارد
 آوردن نمره ای بریکر شهسوار اسلام بود .

در اینجا روایتی هست که در درستی آن تردید می رود می گویند در این هنگام خواب بر چشم
 خیره عبد الرحمن چیره شده بود تا آنکه پیشوای مسلمین با پیش آگاهی خوش پس را زورود بمسجد
 او را بیدار کرد و گفت " پسر ملجم برخیز که هنگام فرا رسیده است اما آنچه بواقعیت نزدیک است
 اینکه در آن هنگام سودای عشق قطامه چنان ابن ملجم را مشغول کرده بود که آرام و خواب را از
 او ربوده بود . شاه مردان بر سر منبر شد و خطبه آغاز کرد نمی دانیم آیا سخن گرم علی علیه السلام

که چون آتش سوزان و چون د را گسترده و ژرف و چون آب چشمه های کوهساری پاک و روان بود
 در دل سیاه عبدالرحمن چه کرد ولی دست تقدیر و عشق تباه زنی مکار سرانجام دودلی او را
 از میان برد . نماز محبکگاه در رسید و هنگامی که شاه مردان در سجده بود و سر خاکساری و بندگی
 درگاه حق به آستان محراب میسایید و از صفای دل باذاتیگانه گفتگوئی داشت دست پسر ملجم
 از آستین کهر و عصیان بیرون شد و ننگین ترین خمریه های تاریخ را به دانشمند ترین سرها وارد
 کرد . اما شهسوار اسلام از این ضربت مرک آور ناله نکرد و در همان هنگام بانگ برداشت که
 (فزت برب الکعبه) فرمود به خدای کعبه که رستگار شدم .

مسجد کوفه در هم ریخت طومار زندگی مرد نامتناهی بهم پیچیده شد تاریخ زمان رنگ
 غم بخود گرفت مردم مات و مبهوت بیکدیگر نگاه میکردند گوئیا در اعماق ضمیر هم آینده وحشتناکی
 را میخواندند هیچکس را بادگری هم آهنگی نبود رعب و ترس سراسر کوفه را فرا گرفته منادی
 ندا میداد (قد قتل علی المرتضی) بنده محبوب خدا کشته شد در بامید همگان بسته شد .
 عبدالرحمن دستگیر و بانتظار پاداش در بند شد ولی آن پیشوای پاکیزه مسلمانان که هیچ گناه
 داد گستری و داد خواهی را از یاد نمی برد اشاره کرد تا به آسیبش نکوشند و پسر از محاکمه
 باستاناد آیه شریفه و کتبنا علیهم فیها ان النفس بالنفس والعین بالعين والانف بالانف والاذن
 بالاذن والسن بالسن والجروح قصاص (در آن برایشان نوشتیم که نفس بنفس است و چشم
 بچشم و بینی به بینی و گوش به گوش و زبان به زبان و زخم را پاداش . " قرآن سوره مائده آیه ۴۹
 او را بایک خمریه چنان که وارد کرده بود پاداش دهند و چنان شد که روح پسر ملجم نیز به
 اعماق دوزخ فرو شد .

باری امیر المؤمنین علی علیه السلام در نتیجه ضربت ابن ملجم در خانه افتاد و بسیاری از

مردم بخد مت امام علیه السلام آمده با او سخن می‌گفتند . و از وی استشاره میکردند . در این هنگام یکی از یاران وارد شد و گفت " ای امیرالمومنین تو از دست ما رختی ولی ما ترا از دست نخواهیم داد و پسر از تو با فرزندان حسن علیه السلام بیعت خواهیم کرد . "

علی علیه السلام آنمرد آزاده در پاسخ او فرمود " من شما را بانجام اینکار فرمان نمیدهم و نهی نیز نمیکنم . شما در کار خویش بصیر و بینا هستید و علاوه آزاد هستید . "

علی در روزهای آخر زندگانی " این سخن که ویژه آن حضرت است یعنی هیچکس را شایسته نیست " که دم از محارف مطلق زند . تنها امیرالمومنین علیه السلام بود که میگفت " سلونی قبل ان تفقدونی سلونی قبل ان تفقدونی . الا ای بندگان خدای پیش از آنکه مرا از دست بدید بامن سخن گوید و سخنان مرا بشنود . از من پرسش کنید و پاسخ گیرید . "

من راههای مرموز آسمان را از حاده های آشکار و گشاده زمین روشنتر می بینم و با معارف آسمانی از علوم مادی زمین آشناتر . " ایها الناس سلونی قبل ان تفقدونی فلانابطرق السماء اعلم منی بطرق الارض قبل ان تشعربرجلها فتنة تظافی خطاها و تذهب باحلام قومها . " غفرت فتنه و حادته پای خوشتن را بپیش گذاشته و این شتر مست عنان را از کف سوار خود بدر برده است . من ماجراها را با چشم دل می بینم و آینده سیاه و تباها تاریخ را هم از نزدیک تماشا می کنم . من همی بینم که دودمان فاسد (امیه) زمام امور را بدست گیرند و در حصار عفاف و تقوی و سعادت و سبادت مسلمانان شکست درآورند . من این قوم فتنه انگیز و حادته جسور را می شناسم که بناحق برار که فرمانروائی تکیه زنند و مسند خلافت را بیاطل بزیربای کشند . بکشند بی آنکه جرمی بینند و ویران سازند بی آنکه به عمران و آبادی اندیشه کنند " سلونی قبل ان تفقدونی . " زیرا پس از من دیگر مغزی که همچون مغز من روشن بیندیشد و زبانی که بگردار

زبان من صریح و فصحیح گفتی‌ها را بازگوید نخواهید یافت.

دیگر برای منبر پیامبر (س) سخن از حق و حقیقت نخواهید شنید و داستان آیندگان و افسانه‌گذشتگان را نتوانید دانست. پیرسید از من پیش از آنکه مرا از دست بدهید.

علی علیه السلام لحظه بلحظه نیرو و انرژی خود را از دست میداد ضربت شمشیر چنان بر هولناک بود که حکیمان نتوانستند راه بهبودی پیدا نمایند. تنها ایمان علی کار میکرد و محفل ماتمزه علی را تجلی می‌بخشید سکوت همه جا را فرا گرفته بود نفسهای واپسین علی شمرده میشد ماتمکه علی از انحصار خاندان او بیرون آمده و رنگ عمومیت پذیرفته بود دوست و دشمن از این مصیبت مولمه فریاد میزدند علی علی ما را بکه می‌سپاری؟

علی با خود زیر لب زمزمه میکرد (انا بالله عائدون والیه راجعون) بخدا پناه میبرم و بسوی وی باز میگردیم. (احمد علی عواطف کرمه و سوابخ نعمه) بخشش بی منتهای ویرا سپاس گوئیم و نعمت سرشارش را شکر گزاریم.

(و اتوکل علیه کافیا و نامرا) با اعتماد بر قدرت و عظمت وی از دی‌های روزگار ایمن مانیم. (واشهد ان محمدا عبده و رسوله) که با فرمان پیامبری از آسمان فرود آمد و با پیروزی و روسپیدی با آسمانها بازگفت. (اومیکم بتقوی الله الذی اعذر بما اندر و احتج بما نهج). شما را سفارش میکنم که پرریزگار باشید و از پروردگار خوشتر غفلت منمائید. (از خطبه فرای علی ع) در اینجا نفس در سینه علی علیه السلام تنگی کرد بایک حرکت سریع دعوت حق را لبیک گفت (بامداد یکشنبه بیست و یکم رمضان سال ۴۰ هجری) عزای شیعیان اعلام شد.

بیست و یکم ماه رمضان روح بزرگ و جوانمرد شهسوار اسلام را چنان که همواره آرزو داشت به پروردگار یکتا بازگردانید و به این ترتیب دفتر زندگی ظاهری، راد مرد بزرگی که در بیست و سه

سال پیش از هجرت در خانه کعبه بدنای هستی آمده بود در رمضان سال چهل هجرت در محراب مسجد کوفه بسته شد .

در کعبه شد پدید و به محراب شد شهید نازم به حسن مطلع و حسن ختام او دفتر پرافتخار زندگی شاه مردان باین گونه بسته شد .

منهم بنویه خود این ماتم عظمی را در چنین شبی که مهاد فاشیهاد ت علی علیه السلام است و من مشغول نوشتن این قسمت از این رساله هستم بحموم شیعیان جهان تسلیت گفته و از خداوند میخواهم ما را بهمان راهیکه علی رفت هدایت فرماید .

البته ظاهر دفتر زندگی ظاهری علی بسته شد ولی کتاب آثار و اندیشه های تابنده وی خورشید وار در آسمان بشریت گشوده ماند . شکوهمندی وی گذشته از صفات برتر انسانی از آنست که دین روشننگر اسلام بنیروی تدبیر و اندیشه رهبری چنان سرآمد مردی چنان آزاده و دادگستر بیش از پیش نیرو گرفت و دلها و جانهای پاک از تحت راهنمائیهایش روشنی پذیرفت .

چنانکه گفته شد مکتب اسلام برجسته ترین آموزشگاهی است که در آن می توان ارز ایل طبیعت دور ماند و به برترین زیورهای آدمیت آرایش یافت و گرانیگی شاه مردان از این است که نه تنها خود از درخشانترین شاگردان این مکتب بود بلکه با شخصیت و شیوه رفتار و زندگی و کردار و رفتار خوش پهنه گستر و آموزنده بی مانند این مکتب پس از رسول خدا (س) بود .

پروردگارا ما دوستداران علی هستیم .

انعامی نما و نیروی ارزانی دار و بیفائی در خورشناسائی علی کرامت فرما تا این گشتی شکسته و طوفان زده ایمان را از این بحر مواج و منقلب بساحل وحدت و گرانه نبوت محمدی و ولایت علوی لنگراند سازیم .

مبحث چهارم

نهج البلاغه

بسم الله الرحمن الرحيم

بنام خداوند بخشنده مهربان

In The Name Of God, The Compassionate, The Merciful

۱ - الاحسان يستبعد الانسان المن يفسد الاحسان

بخشش مردم را به بندگی تو وامیدارد و منت نهادن نیکی را تیره میسازد

Generosity enslaves men, but to give in order to be appreciated taints generosity.

La bienfaisance crée la reconnaissance, mais un bienfait reproché, n'est plus un bienfait.

* * *

۲ - اطلبوا العلم تعرفوا به واعلموا به تكونوا من اهلها

دانش بجوئید تا بدان شناخته شوید و بکار بندید آنرا تا دشمار دانیان باشید .

Acquire knowledge so that you can be known by it and practice it in order to become a learned man

Cherchez le savoir, faites-vous connaître de lui, pratiquez-le vous deviendrez savant.

* * *

۳ - آفة الكلام الاطالة

آفت گفتار به درازا سخن کردن است.

The bair of speech is prolixity.

Le fléau du discours est le remplissage.

* * *

۴ - افضل الناس انفعم للناس

ستوده ترین مردم کسی است که برای مردم سودمند تر باشد.

The best of all men is the one who is most useful to the people

Le meilleur des hommes est celui qui est le plus utile à ses semblables.

* * *

۵ - بالعقول ينال ذروة الامور

بدستیاری خرد میتوان به کارهای بلند رسید.

Through sagacity great things can easily be achieved.

Par la sagesse on atteint le plus haut degré dans le succès.

* * *

۶ - بالكذب يتزين اهل النفاق

مردم دوروی خود را به دروغیاریا ریند.

Hypocrities adorn themselves by falsehood.

Les hypocrites se parent du mensonge.

* * *

۷ - بشس الرفیق الحسود

حسود بدترین یاران است.

The worst companion is the one who is jealous.

Le pire des compagnons est le jaloux.

* * *

۸ - بلین الجانب تأنس النفوس

به نرمی و خوشرفتاری مردم رام شوند .

Mildness softens people

On gagne les gens par la tendress.

* * *

۹ - تعرف حماقة الرجل في ثلث كلامه فيما لا يعنيه وجوابه عما لا يسئل عنه وتهوره في الامور .

نادانی مرد از سه چیز شناخته میشود : سخن گفتن در آنچه ندانسته و پاسخ دادن بآنچه از وی نپرسیده اند و بی پروائی در کارها .

To discuss a matter of which one is ignorant, to talk when not asked for, and to be reckless are three instances which evience a man's stupidity.

Le stupide se reconnaît à trois choses; il traite un sujet qu'il ignore; il répond sans être interrogé; il se montre téméraire dans ses entreprises.

* * *

۱۰ - تكلمو تعرفونان المرء مخبوء تحت لسانه .

سخن بگوئید تا شناخته شوید زیرا مرد در زیر زبان خود پنهان است .

(تا مرد سخن نگفته باشد عیب و هنرش نهفته باشد)

سعدی

Speak that you may make yourselves known, for a man is hidden beneath his tounge.

Parlez pour vous faire connaître, car l'homme est caché sous sa langue.

* * *

۱۱ - تكبرك بما لا يبقى لك ولا تبقى له جهل
 باليدن بآنچه نه او ترا ماند ونه تو اورا مانى بيخردى است.

To be proud of something which will not remain for you, nor you will remain for it, is a sign of ignorance.

Ton orgueil pour tes biens passagers dans cette vie éphémère est de l'ignorance.

* * *

۱۲ - ثمرة العجلة العثار
 شتاب مايه لغرض است.

Hurry is a cause for slip.

Le fruit de l'empressement est le faux pas.

* * *

۱۳ - ثلاثة لاتهنأ لصاحيهن العيش الحقد والحسد وسوء الخلق
 سه چيزاست كه زندگى را بهماحيش ناگوار سازد : كينه رشك و بد خوئى .

Three things make life miserable: Rancour, jealousy and ill-temper.

Trois défauts rendent la vie désagréable: la rancune, la jalousie, le mauvais caractère.

* * *

۱۴ - ثلاث لا ينظر الله اليهم العامل بالظلم والمعين عليه والسرغى به
 سه كس د هند كه خداوند بد آنها نظر رحمت ننمايد : ستمكار كمك دهنده، بد و آنكه ستم روا دارد .

There are three men on whom God will have no mercy: One who is an oppressor, one who helps him and one who agrees with him.

Trois catégories de gens sont privées de la bénédiction céleste: ceux qui oppriment, ceux qui assistent l'opprimeur, ceux qui tolèrent l'oppression.

* * *

۱۵ - حسن الادب یستر قبح النسب

نیکی رفتار بدی دودمان را بیوشاند .

(روی زیبا بردانا نبود جز نقشی خوی زیبا بجهان قبله اهل نظر است)

Good behaviour covers poor aneestry

La bonne éducation voile la basse origine.

* * *

۱۶ - حسن التدبیر نمی قلیل المال و سوء التدبیر یفنی کثیره .

حسن تدبیر افزایش دهد اندک ازداری را و سوء تدبیر نابود سازد بسیار آنرا

Prudence increases possession even if it is little; imprudence dissipates it even if it is much.

L'économie accroît le bien le plus minime, la prodigalité dissipe la plus grande richesse.

* * *

۱۷ - حسن الظن راحة القلب وسلامة البدن

خوشبینی دل مایه سلامت تن و راحت دل است .

Optimism brings comfort to the heart and health to the body.

La confiance est la tranquillité du coeur et la santé du corps.

* * *

۱۸ - حسن السياسة يستديم الرئاسة .

کاردانی و مردم داری ریاست را پایدار میبخشد .

Good policy will prolong superintendancy.

La bonne politique stabilise le pouvoir.

* * *

۱۹ - حد اللسان امنی من حد السنان .

نوک زبان برنده تراست از نوک نیزه .

The tongue is sharper and more harmful than a lance's point.

La pointe de la langue est plus aigue que celle de la lance.

* * *

۲۰ - خیر الامور اوسطها

• بهترین کارها آنست که از روی میانه روی باشد •

The best action is the one which is based on moderation.

En toutes choses, il faut observer un juste milieu.

(Il faut de la mesure en toutes choses)

* * *

۲۱ - خیر کل شینی جدیده وخیر الاخوان اقدمهم •

• نیکوتر هر چیز تازه تر آنست و بهترین یاران دوستان دیرینند •

Every thing is good when it is new, except friends who are good when they are old.

La meilleure des choses est la plus nouvelle, mais le meilleur des amis est le plus ancien.

* * *

۲۲ - خالطوا الناس مخالطة جميلة ان متم بکوا علیکم وان غبتم حنوا الیکم

کند

با مردم همچنان دوستانه آمیخته کنید که اگر بمیرد برایتان گریه کنند و اگر از نظر غائب شوید از دوری شما بقراری

Associate with people so affectionately that they miss you when you are away and cry for you when you are dead.

Soyez d'une fréquentation si agréable que si vous mourez on vous pleure, et si vous vous absentez on soupire après vous.

۲۳ - خذ من کل علم احسنه فان النحل یأکل من کل زهر ازینسه

از هر علمی بهترین قسمت آنرا بیاموز مانند زنبور عسل که از هر شکوفه بهترین قسمتش را میخورد

Learn from every knowledge its best as a bee who sucks the best part of every flower.

Choisis de chaque science la partie la meilleure, comme l'abeille qui mange de chaque fleur la plus délicate.

* * *

۲۴ - خیرالعلوم ما اصلاحک

بهترین دانش آنست که ترا از گری برهاند (ترا اصلاح کند)

The best knowledge is that which corrects you.

La meilleure instruction est celle qui te corrige.

* * *

۲۵ - دلیل دین الرجل ورعه .

نشانه دینداری مرد پرمیزگاری اوست .

A sign of religiousness is chastity.

L'homme est croyant lorsqu'il est vertueux.

* * *

۲۶ - داور امرناکم بالمدقه .

بیماران خود را بادستگیری بینوایان درمان کنید .

Giving alms to the poor is a remedy for your ill felks.

Guérissez vos maladies par des aumônes.

* * *

۲۷ - دولة اللئام مذلة الكرام

سروری دوتان خواری راد مردان است .

Prosperity of the mean is adversity for the generous.

Le triomphe des médiocres abaisse l'élite.

* * *

۲۸ - دارالبلاء محفوفة وبالنذر موصوفة لاقدوم احوالها ولايسلم نزالها .

گیتی سرائی است برنج و گرفتاری پیچیده و به نابکاری شناخته شده نه روزگارش پایدار ماند
و نه مردش تن درست و استوار .

The world is wrapped in calsmity and known for treason; its status inconstant and its people deprived of security.

Le monde est une demeure entourée de fléaux et chargée de perfidie; son état ne dure point et ceux qui y descendent dépérissent.

۲۹ - دارعدوك واخلص لودودك تحفظ الاخوة و تحرز المروة

میانہ روی کن بادشمن ویک رنگ باش بادوست تابرادری وجوانمردی را بجای آورده باشی

(آسایش دوگیتی تفسیراین دو حرف است بادوستان مروت بادشمنان مدارا حافظ)

Be linient towards your enemy and sincere to your friend; in this manner you will comply with fraternity and generosity.

Ménage ton ennemi et sois sincère avec ton ami, ainsi tu entretiendras la fraternité et tu te montreras généreux.

* * *

۳۰ - ذهاب البصر خير من عمى البصيرة

نابینائی چشم بهتر از کسوری دل است.

Blindness of eyes is better than blindness of mind.

La cécité des yeux est préférable à celle de l'intelligence.

* * *

۳۱ - ذوا العيوب يحبون اشاعة معائب الناس ليتسح لهم العذر فى معائبهم

مردم بزه کار دوست دارند عیب دیگران را فاش کنند تا برای عیوب خود عذر بیشتر آورند.

The wicked love to project the defects of others, in order to defend those of their own.

Celui qui a des vices aime à propager ceux des autres afin d'accroître les excuses à ses propres défauts.

* * *

۳۲ - ذوالشرف لا تباره منزلة نالها وان عذمت كالجبل الذى لا تزعه الرياح والذى يبطله

ادنى منزلة كالكلأ الذى يحركه النسيم.

آزاد مرد را هیچگونه جاه و مقام هر قدر بلند باشد گمراه نسازد. او چون کوهی است که

بادها آنرا نلرزانند و فرومایه را پست ترین مقام مخرور کند. او چون کاهی است که از یک

نسيم به جنبش درمی آید.

The magnanimous is not misled status or wealth, no matter how great it may be, he is like a mountain that can not be slaken by the wind. The mean will lose his head by the slightest gain of prestige; he is like a blade of grass that shivers by the breeze.

L'homme l'honneur ne se montre pas insolent dans les plus grands succès et reste impassible comme une montagne au souffle de l'aquilon; l'homme vil se grise de la moindre réussite et s'agite comme une herbe secouée par la brise.

۳۳ - رحم الله امرا احيا حقا وامات باطلا ودحر الجور واقام العدل

خدا بیخشد کسی را که حق را زنده گرداند و باطل را بمیراند . براندازد بیداد و
بیای دارد داد را .

May God be merciful to him who restores right eousness, ends evil deeds, upholds justice and abolishes appression.

La bénédiction céleste tombe sur celui qui ressuscite la vérité, tue le mensonge, abaisse la tyrannie et élève la justice.

* * *

۳۴ - رأس السخا تعجيل العطا

برترین بخشش، شتاب در بخشش است .

The highest degree of generosity is to hurry for donation.

En tête de la générosité vient l'empressement.

* * *

۳۵ - رأس الفضائل العلم

بالا ترین هنرها دانش است .

The highest virtue is knowledge.

En tête des talents vient le savoir.

* * *

۳۶ - رب ملوم لاذنب له

چه بسیار کسانی که دچار سرزنش هستند ولی گناهی ندارند .

How often a man is blanded for a sin which he has not committed.

Que de gens blâmés n'ont pas de tort.

* * *

۳۷ - رب امر جوابه السکوت

بسا گفتاری که پاسخ آن خاموشی است

To many a question the answer is silence.

Que de questions ont pour réponse le silence.

* * *

۳۸ - رب کلام انفذ من السهم رب کلام کالحسام .

بسا گفتار که نافذ تر از تیرهای خدنگ و بسا سخنهای که برنده چون شمشیر باشند .

Many a speech that penetrates deeper than arrows.

Many a word that is as sharp as a sword.

Souvent des paroles pénètrent plus que des flèches.

Souvent une parole est comme un sabre.

۳۹ - راكب اللجاج متعرض للبالا

کسیکه براسب خیره ساری سوار شود در ورطهٔ بلا افتد .

One who rides obstinacy will be exposed to calamity.

Celui qui monte le cheval de l'obstination s'expose au malheur.

* * *

۴۰ - رب عديق يوتى من جهله لا من نيته

جه بسیار دوست که بی اندیشه و قصدی از راه جهل ضرر میرساند .

Often a friend harms you involuntarily rather than voluntarily.

Que d'amis sincères nuisent involontairement.

* * *

۴۱ - رضى بالذل من كشف سره لغيره

آنکس که راز خود را با غیر بگوید بذلت و رسوائی خود راضی شده است .

One who confides his secret to another, acquiesces in his own disrepute.

Consent à l'avilissement celui qui divulgue son secret à autrui.

* * *

۴۲ - زکوة الجمال الغاف

زکوة زیبائی پاکدامنى است .

A thank for being beautiful is chastity.

L'aumône de la beauté est la chasteté.

* * *

۴۳ - زکوة القدره الانصاف

زکوة توانائی داد گسترى است .

A thank for being powerful is doing justice.

L'aumône de la puissance est l'équité.

* * *

۴۴ - زلة العالم کانکسار السفينة تخرق ويغرق معها غيرها

لغور، دانشمند مانند شکستن گشتی است که هم خود غرق میشود و هم دیگران را غرقه میسازد

An erudite's error is like a ship's wreckage; it sinks and also drowns the passengers.

La défaillance de la science ressemble à la déchirure du bateau qui coule et qui entraîne les passagers avec lui.

* * *

۴۵ - زیادة الافعال على القول احسن فضيلة ونقص العقل عن القول اتبع رذيلة

فزونى کردار به گفتار بهترین فضیلت و افزون بودن گفتار از کردار بدترین رذیلت است.
(دو مده گفته چون نیم کردار نیست)

Doing more than saying is the best virtue; saying more than doing, the worst vice.

۴۶ - ساعة ذل لاغى بعزة الدهر

يك ساعت ذلت ببيك عمر عزت نيزرد .

One hour baseness is not worth a lifetime's honour.

La gloire universelle ne vaut pas une heure de vile déchéance.

* * *

۴۷ - سامع الخيبة احد المختائين

آنکس که گوشت، به غیبت فرا دهد دشماريك تن از غیبت کنندگان است.

Whoever listens to a back-biter, is a back-biter himself.

Celui qui écoute la médisance est lui-même un médisant.

* * *

۴۸ - سبب الكمد الحسد

اندوه د رونی و آزار دل از رشک و حسد خیزد .

Jealousy brings anxiety.

La jalousie cause la tristesse.

* * *

۴۹ - سرک اسرک فان افشیته موت اسره

راز تو تا پنهان است اسیر تست و چون فاش شود تو اسیر آنی .

Your secret is your captive as long as it is hidden, and when it is divulged you will then be the captive.

۵۰ - سلونی قبل ان تفقد وبق فانی بطرق السماء اخبر منكم بطرق الارض

تا مرا از دست نداده اید راه راست را بپرسید زیرا من براههای آسمانی آگاه ترم تا شما
براههای زمینی .

Ask me about the right ways before you lose me, for I know the ways of heaven better than you know the ways of earth.

۵۱ - شر الناس من لا یبالی ان یراه الناس مسیئاً

بدترین مردم کسی است که پروا نکند از اینکه مردم او را سرگرم بدکاری ببینند .

The worst of all people is the one whose evil acts when observed, remains disconcerned.

Le pire des hommes est celui qui ne craint pas d'être pris en flagrantes débauches.

۵۲ - شرالاولطان مالا یامن فیه القطان

بدترین شهرها شهرست که در آن مردم درینا نباشند .

The worst country is where there is no security for the citizens.

Le pire des pays est celui où les habitants ne se trouvent pas en sécurité.

* * *

۵۳ - شرالاولان المواصل عند الرخاء والمقابل عند البلاء

بدترین دوستان کسی است که هنگام نیکبختی و دارائی باتو پیوستگی جوید و در سختی و بدبختی رشته مهر بگسلد . (دوست نبود آنکه در نعمت زند لاف یاری و برادر خواندگی دوست آن باشد که گیرد دست دوست در پریشان حالی و درماندگی سعدی)

The worst friend is one who is attached to you in prosperity; but deserts you in adversity.

Le pire des amis est celui qui te recherche dans le bonheur et t'abandonne dans le malheur.

* * *

۵۴ - شاور ذوی العقول تأمن اللوم والندم

با دانایان مشورت کن تا دستخوش سرزنش و پشیمانی نشوی

Consult wise men to avoid blame and repentance.

Consulte les hommes sages afin d'échapper au blâme et au repentir.

* * *

۵۵ - شرالاولانك من دامنك في نفسك وساترك عيبك

بدترین یار تو کسی است که مدح ترا گوید و عیب ترا از تو پنهان دارد .

The worst of your friend is the one who flatters you and does not let you know your defects.

Le pire des amis est celui qui te flatte et qui te voile tes vices.

* * *

۵۶ - شر الناس من كان متتبعا لعيوب الناس عما عن معائبه

بدترین مردم کسی است که بعیوب خود کور و عیوب دیگران بینا باشد .

The worst man is who sees the defects of others and does not see those of his own.

Le pire des hommes est celui qui est curieux des défauts d'autrui et aveugle de ses propres vices.

* * *

۵۷ - شيثان لا يعرف محلهما الا من فقد هما الشباب والعافية

دو چیز است که قدر و جاه آن شناخته نشود مگر هنگامی که از دست رفته باشد یکی جوانی و دیگری رستی .

There are two things which are not appreciated until they are lost; youth and health.

Deux choses ne sont appréciées que quand on les perd: la jeunesse et la santé.

* * *

۵۸ - بمت الجاهل ستره

خاموشی نادان پرده پوشی نادانی اوست .

Reticence on the part of an ignorant man hides his ignorance.

Le silence de l'ignorant est un voile qui le couvre.

* * *

۵۹ - سمك حتى تستنطق خير من نطقك حتى تسكت

اگر خاموش نشینی تا از تو سخن طلب کنند بهتر از آنست که سخن بگویی تا تو بخوانند که خاموش شوی

You better choose silence until you are asked to speak than to keep talking until you are made silente.

* * *

۶۰ - ماد و الهوی بالعقل

• به نیروی خرد با خواهش نفس بستیزید

- Overcome your desires by force of wisdom.

۶۱ - ضرورات الاحوال تذل رقاب الرجال

• ضرورت و ناچاری گردان مردان را بخواری خم میکند

Necessity forces men to be humble.

۶۲ - طوبی لمن اطاعنا سحا یهدیه وتجنب غاویا یردیه

خوشا کسی که اطاعت کند از کسی که پندش دهد و رهبریش نماید و دوری جوید از محبت کسی

• که گمراهش کند و هلاکش سازد

Happy is who obeys one who advises and leads; but avoids one who misleads and destroys.

۶۳ - ظن العاقل اصح من یقین الجاهل

• شك و گمان خردمند از یقین نادان بهتر است

The doubt of a wiseman is better than the certainty of a fool.

Le supposition de l'homme sage est plus juste que la certitude de l'ignorant.

* * *

۶۴ - ظلم الحق من نصر الباطل

ستم میکند راستی را آنکس که بنادرستی یاری نماید

One who supports wrong deeds suppresses rightfulness.

Opprime le droit celui qui assiste l'injustice.

* * *

۶۵ - عداوة الاقارب اشد من لسع العقارب

دشمنی خویشاوندان دردناک تر است از گزیدن کُردمان

Kinsmen's enmity it more painful than the sting of scorpion.

La haine entre parents cause plus de douleurs que la piquêre des scorpions.

* * *

۶۶ - علم لا يصلحك ضلال

دانشی که ترا اصلاح نکند گمراهی است.

Knowledge which does not correct you is misleading.

L'enseignement qui ne te corrige pas fait fausse route.

* * *

۶۷ - عيبك مستور ما اسعدك جددك

تابخت یار تست عیب تو در پرده میماند.

Your defect are hidden as long as you enjoy prosperity.

Ton vice est voilé tant que la chance te favorise.

* * *

۶۸ - غاش الصدق في الناس وفاض الكذب واستعملت المودة باللسان وتشاحنوا بالقلوب

در میان مردم راستی کم و دروغگوئی بسیار شد دوستی‌ها بزبان شد و دلها پراز کینه گردید

Among the people, truthfulness has increased and falsehood decreased, freindship is only in words and the hearts are full of hatred.

La sincérité a diminué, le mensonge s'est répandu, la langue parle d'amitié mais le coeur est plein de haine.

* * *

۶۹ - غارس شجرة الخير يجتنيها احلى ثمرة

آنکس که درخت نیکی می‌شاند شیرین ترين میوه اش را خود می‌چیند .

He who cultivates goodness will benefit by its sweetest fruit

Celui qui plante l'arbre du bien en cueillera le plus doux fruit.

* * *

۷۰ - غافر الفرصة عند امكانها فانك غير مدركها عند فوتها

همینکه فرصتی بدست افتاد آنرا غنیمت بشمار که اگر از دست رفت دیگر آنرا بدست نیاوری

When you seize an opportunity, take advantage of it, for, you will never find it again if you let it slip.

Saisi l'occasion au vol si tu peux, car tu es incapable de la rattraper.

* * *

۷۱ - فکرا المرء مرآة تریه حسن عمله من قبحه

اندیشهٔ مرد آئینه ایست که خوب و بد اعمال او را ظاهر میسازد .

Man's thaught is a mirror which reflects his right and wrong deeds.

La réflexion chez l'homme est un miroir qui lui montre sa bonne ou sa mauvaise action.

* * *

۷۲ - فی تصاریف الاحوال يعرف جواهر الرجال

دریغ و خم روزگار هنر و گوهر مردان کار آشکار میگردد .

In vicissitude the true nature of men will be revealed.

Dans les vicissitudes de la vie, on juge de la valeur des hommes.

* * *

۷۳ - فکر ثم تکلم تسلّم من الزلّل

اندیشه کن آنگاه سخن گوی تا از لغزش برکنار باشی .

Think and then speak; so that you may be guarded against the slips of tongue.

Réfléchis et parle ensuite: tu éviteras l'erreur.

* * *

۷۴ - فی سعة الاخلاق كنوز الارزاق

گنجهای روزی در گشاده رویی است

The treasures of livelihood lie behind smiling face.

* * *

۷۵ - قليل الحق يدفع كثير الباطل كما ان القليل من النار يحرق كثير الحطب

اندکی حق نیروی کثیر باطل را درهم می شکند چنانکه اندکی آتش توده بزرگی از هیزم را می سوزاند .

A little truth overcomes a lot of falsehood as a flame of fire burns a pile of wood.

Peu de vérité réfute beaucoup de mensonge, de même qu'un peu de feu brûle beaucoup de bois.

* * *

۷۶ - قدیکبوالجواد

اسب تیزرو چه بسا که به سرد رغلطد .

A running horse may stumble.

Parfois le meilleur coursier bronche.

* * *

۷۷ - کثرة الدين يصير الصادق كاذبا والمنجز مخلفا

بسیاری وام راست گوی را دروغ زن میکند و پیمان گذار را پیمان شکن میسازد .

Heavy indeptedness conveys a truthfultman to a liar.

L'abondance des dettes fait un menteur de l'homme sincère et un parjure de l'homme d'honneur.

* * *

۷۸ - کثرة الهذر تمل الجلیس

پرگوئی همشین ترا افسرده میسازد

Prolixity upsets your companion.

Le bavardage ennuie celui qui vous tient compagnie.

* * *

۷۹ - کثرة ضحك الرجل تذهب وقاره

خنده فراوان سنگینی مرد را از میان میبرد

Too much laughter destroys man's dignity.

Qui rit trop perd sa dignité.

* * *

۸۰ - کفی بالمرء کیسا ان یعرف معائبه

همینقدر که مرد زیرک باشد کافی است که عیب خود را بشناسد .

Sagacity suffices a man to recognize his defect .

* * *

۸۱ - کل شیئی یعز حین ینزرا لا العلم فانه یعز حین ینعزر

هر چیز گرامی میشود چندانکه کمیاب است جز دانش که گرامی شود هنگامی که بسیار میگردد .

Everything becomes dear when it is scarce; except knowledge which becomes valuable when it is in abundance.

Toute chose devient précieuse par sa rareté, sauf la science qui le devient par son extension.

* * *

۸۲ - کل شیئی یحتاج الی العقل والعقل یحتاج الی الادب

همه چیز نیازمند به خرد و خرد نیازمند به فرهنگ است .

Every man needs mind and mind needs knowledge.

Toute chose a besoin de la raison et la raison elle-même a besoin de la civilité.

* * *

۸۳ - کم من انسان اهلک لسان

چه بسیار مردم که از زبان زبان نیست و نابود شوند .

How often a man is slain by his tongue.

Que de gens ont péri par la langue!

* * *

۸۴ - للاحق مع كل قول يمین

احق با هر سخنی قسم میخورد

A fool is he who swears in every sentence.

Le stupide jure à chaque parole.

* * *

۸۵ - للانسان فضيلتان عقل ومنطق فيا العقل يستفيد وبالمنطق يفيد

دو چیز مایهٔ فضیلت آدمی است: عقل و منطق که با عقل و خرد سود برد و با منطق و بیان سود رساند.

A man's superiority resides in two virtues: Intelligence and speech; by the means of the former he acquires benefits and by the latter he imparts them.

L'homme possède deux vertus éminentes: l'intelligence et la parole. De la première il tire profit et de la seconde il fait profiter les autres.

* * *

۸۶ - لم يذهب من مالك ماوقى عرضك

از مال تو آنچه که آبروی ترا حفظ کرده از دست نرفته است.

What you have spend to secure your reputation is not lost.

N'est pas de l'argent perdu celui dépensé pour to bonne réputation.

* * *

۸۷ - ليس لك باخ من احوجك الى حاكم بينك وبينه .

کسی که میان تو و او برداوری دیگری نیازی باشد دوست تو نیست.

He is not your friend if you need somebody else to judge between you and him.

N'est pas ton ami celui avec qui tu as besoin d'un arbitre.

* * *

۸۸ - ما انكرت الله منذ عرفته

از آن دم که خدای خود را شناختم دیگر منکر او نشدم .

I have never denied God since I know Him.

Je n'ai pas renié Dieu depuis que je l'ai connu.

* * *

۸۹ - ما اقبج بالانسان آن يكون ذا وجهين

چه زشت است که آدمی دو روی باشد .

How hideous it is for a man to be two faced?

Que il est hideux l'homme à deux faces.

* * *

۹۰ - ما الانسان لولا اللسان الا صورة ممثلة او بهيمة مهملّة

آدمی اگر زبان نداشت جز پیکری بیجان یا حیوانی بی سود چه بود ؟ (البته زبان گویا)

If the man had no tongue, what he could be but a lifeless body or a useless beast?

Que serait l'homme privé du langage: une image claquée ou une brute négligée?

* * *

۹۱ - من افضل المكارم تحمل المفارم واقرء الضيوف

از بهترین صفات پسندیده زیر بار وام رفتن و پذیرفتن مهمان است .

It is of highest virtue to entertain a guest even if it obliges you to undergo borrowing.

L'une des plus nobles actions est de s'endetter pour régaler ses hôtes

* * *

۹۲ - من صفر الهمة حسد الصديق على النعمة.

رشدگ بردن به کامیابی دوست از کونه بینی است.

The jealous of a prosperous friend is sign of narrow-mindedness.

Quelle petitesse que d'être jaloux du bonheur de son ami.

* * *

۹۳ - نزه نفسك عن كل دينة وان ساقتك الى الرغائب

نفس خود را از هرگونه پستی پاک دار هرچند ترا بدانچه میخواستی برساند

Clean your self from ignobility, even if it leads you to whatever you are fond of.

Evite toute bassesse, même si elle te conduit à l'objet désiré.

* * *

۹۴ - وحدة المرء خير له من قرن السوء

تنهایی مرد، برای او بهتر از هم نشین بد است.

Loneliness for a man is better than his association with a bad companion.

Il est préférable d'être seul que d'avoir un mauvais compagnon.

* * *

۹۵ - وعد الكرم نقد

وعدۀ جوانمرد نقداست.

A generous man's promise is like hard cash.

La promesse de l'homme généreux est un paiement en argent comptant.

* * *

۹۶ - هیسات لولا التقى لکت ادهی العرب

اگر پرمیزگاری نبود من از همه اعراب زرنگتر و حیلہ گرتربودم.

If it were not for the sake of clastity, I would have been the smartest man of Arabs.

Loin d'ici! Si ce n'était la crainte de Dieu, je serais le plus astucieux des Arabes!

* * *

۹۷ - یاد نیا غری غیری لا حاجة لی فیک قد طلقنک لنا لا رجعة لی فیها

ای دنیا دیگری را غیر من بفرب زیرا من بتو نیازی ندارم. ترا سه طلاق گفته ام و برای من جای رجوع نمانده است.

O world! leave me alone and deceive someone else; for I have divorced you and I will I have no reunion.

O monde! trompe un autre que moi; je n'ai pas besoin de toi, je t'ai repudié trois fois, je ne t'épouserai donc plus!

* * *

۹۸ - يوم المظلوم على الظالم اشد من يوم الظالم على المظلوم

روزی که ستم دیده به ستمکار پیروزی جوید سخت تر است از روزی که ستمگر به ستمکش بیداد میکند

The day when an oppressed person overcomes the oppressor is harder than the day when the oppressor treats him cruelly.

Le jour de la vengeance de l'opprimé est plus terrible que le jour de l'oppression du tyran.

۹۹ - یکرم السلطان بسلطانہ والعالم لعلمه والمعروف لمعرفه والکبير لسنته .

سلطان را برای نیرومندی او گرامی شمارند و نیکوکار را بیاس نیکی و دانشمند را از طریق دانش و سالخورده را بحرمت کهن سالی .

A sovereign is dignified for his kingdom, a wiseman for his wisdom, a benevolent for his goodness and an oldman for his age.

Le souverain est respecté pour sa puissance, le savant pour son savoir, le bienfaiteur pour ses bienfaits, le vicillard pour son âge.

* * *

۱۰۰ - ینام الرجل علی الشكل ولا ینام علی الظلم .

فرزند مرده شاید بخسبد ولی ستم دیده خوابش نمیبرد .

One whose child has died can sleep but the person who is oppressed can not.

On supporte la mort de son enfant mais on ne supporte l'oppression.

* * * * *

منابع و مأخذ

- کلام الله مجید
تفسیر قرآن احسان الله علی استخری
منتهی الآمال حاج شیخ عباس قمی
تفسیر یاد استانیهای شگفت انگیز قرآن حاج علی آقا قاضی زاهدی گلپایگانی
شکوفه های خرد ابوالقاسم حالت
مرد نامتناهی حسن صدر
زندگانی علی علیه السلام پرتو علوی
سخنران علی علیه السلام جواد فاضل
امام علی، مدای عدالت انسانیت ترجمه سید هادی خسروشاهی